

1252

उर्दू संग्रह

पुस्तक का नाम फारसी इन्टर मेस

लेखक मौलवी कबीरुद्दीन अहमद

प्रकाशन वर्ष 1888

आगत संख्या 1252

1252



1252;U

Pancham Singh Varma in Varanasi (U.S.)

1252

فارسي انٽرنس کورس

يعني

نصاب امتحان داخلي در فارسي زبان

مع شرح و ترجمه انگريزي

مؤلفه

مولوي كبير الدين احمد خان بهادر

که

حساب الحکم کلکتہ یونیورسیتی تالیف نموده شد

تالیف هذا

باهتمام حقیر سید عزیز الباری در مطبع اردو کانیڈ واقع شہر

کلکتہ

نمبر ۶ منشی دلی اللہ کنن طبع شد *



1252;U

صنہ ۱۸۸۸ع

اعلام

جماعہ حقوق تالیف و طبع و ترجمہ و شرح این کتاب
حسب قوانین سرکاری بذریعہ رجسٹری برای مولف خاص
است کسی مجاز نیست کہ بہیچ نوع کل یا جز این کتاب را
طبع کند *

Farukh Singh

Entrance Cl

Farukh Singh

بسم الله الرحمن الرحيم

منتخب از گاستان سعدی علیه الرحمة

منت خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربت است و بشکر
 اندرش مزید نعمت - هر نفسی که فرو می رود ممد حیات است - و چون
 بر می آید مفرح ذات - پس در هر نفسی در نعمت موجود است - و بر
 هر نعمتی شکری واجب * و صاوة بے غایات بر سرور کائنات - و مفخر
 موجودات : و رحمت عالمیان - و مقوة آدمیان - و تئمة در زمان - احمد
 بختی - محمد مصطفی - صلی الله علیه و سلم * ^{اگر دلت}
 اما بعد - از اینجا که غالب گفتار سعدی طرب انگیز است - و طیبیت
 میز - و در موعظت های صافی در ساک عبارت کشیده است - و دارای تلخ
 صیحت بشهد ظرافت برآمیخته - آغاز این نامه خبرت انباز از کلمات
 حکمت آیات سعدی علیه الرحمة نموده شد * ^{ای}

SELECTIONS FROM THE GULISTAN OF SAADI.

Praise be to God! (May he be honoured and glorified!) who worship is the means of drawing closer to Him, and in giving thanks whom is involved an increase of benefits. Every breath which is inhaled prolongs life, and when respired exhilarates the frame. In every breath therefore two blessings are contained and for every blessing a separate thanksgiving is due. And unlimited blessings of God on the Chief created Beings, and the most Glorious of Existences, the Mercy of the Universe, the purest of Mankind and the complement of time's circle Ahmad Mujtaba Mohammad Mustafa (on whom be blessing and peace)

After this, as the greater part of Saadi's discourse is commingled with pleasantry and cheerful wit, and the pearls of salutary counsel strung in the thread of my diction, and the bitter medicine of advice mixed up with the honey of mirthful humour, I commenced this work of advice with the useful sentences of Saadi [May God bless him].

بندهای سودمند

- ۱ — هرکه با بدان نشیند - نیکی نه بیند * ۲ — کارها بصبر برآید
- و مستعجل بسر درآید * ۳ — تا کار بزر برآید - جان در خطر افکندن
- نشاید * ۴ — نه هرکه در مجادله چست - در معامله درست * ۵ — نه
- هرکه بصورت نیکی است - سیرت زیبا دروست * ۶ — هرکه نصیحت نشان
- سر ملاحت شنیدن دارد * ۷ — همه کس را عقل خون بکمال نماید - و
- فرزند بجمال * ۸ — متکلم را تا کسی عیب نگیرد - سخزش صلاح پذیرد *
- ۹ — مشورت با زنان تباہ است - و سخاوت با مفسدان گناه * ۱۰ — از
- نفس پرور هنروری نیاید - و بے هنر سوزی را نشاید * ۱۱ — هرکه بر
- زیر دستان نه بخشاید - بجز زیر دستان گرفتار آید * ۱۲ — هرکه در زندگی
- ناشن نخورد - چون بمیرد نامش نبرند * ۱۳ — زراز معدن بکان کندن
- بدر آید - و از دست بخیل بجان کندن * ۱۴ — جوانمردی که بشور

1—Whoso sits with bad men will not see aught good.

2—Affairs succeed by patience ; and he that is hasty falleth headlong.

3—As long as a matter can be compassed by money, it is not right to imperil life.

4—Not every one who is ready at wrangling is correct in his dealings.

5—Not one whose outward form is graceful possesses the graces of the mind.

6—Who will not listen to advice aims at hearing himself reproached.

7—Every one thinks his own judgment perfect, and his own son beautiful.

8—Until some one points out to an orator his defects, his discourse will never be amended.

9—To consult with women is ruin, and to be liberal to the mischievous is a crime.

10—The sensual never can eminence attain, and those who have not merit should not reign.

11—Whoso shows no compassion to the weak will suffer from the violence of the strong.

12—People forget the name of him whose bread they have not tasted during his life-time.

13—Gold is procured from the vein by digging the mine, and from the miser's clutches by digging out his mind.

14—The liberal man, who enjoys and bestows is better than the devotee who fasts and lays by.

و بدهد - به از عابدی که روزه دارد و بنهد * ۱۵ — خبری که دانی دلی
 بیازارد - تو خاموش باش تا دیگری بیارد * ۱۶ — دو کس دشمن ملک
 و دین اند - بادشاه بی حلم - و زاهد بی علم * ۱۷ — سخن در میان دو
 دشمن چنان گوی که اگر دوست شوند شرمند نباشی * ۱۸ — هر که علم
 خواند و عمل نکرد - بدان ماند گار راند و تخم نه افشاند * ۱۹ — معصیت
 از هر که صادر شود ناپسندیده است - و از علما ناپسندیده تر * ۲۰ — چون
 در امضای کاری متردد باشی آن طرف را اختیار کن که بی آزار باشد *
 ۲۱ — هر که با دانا تر از خود مجادله کند تا بداند که دانا است - بداند که
 نادان است * ۲۲ — مردمان را عیب نهانی پیدا مکن - که مر ایشان
 را رسوا کنی و خود را بی اعتماد * ۲۳ — دو کس مردند - و حسرت
 بردند - یکی آنکه داشت و نخورد و دیگری آنکه دانست و نکرد * ۲۴ —
 بد خوی بدست دشمنی گرفتار است که هر کجا که رود از چنگ عقوبت
 او خلاص نیابد * ۲۵ — سه چیز پایدار نماند - مال

15—When thou knowest tidings that will pain the heart of any one, be silent, so that another be the first to convey them.

16—Two persons are the foes of a state and of religion, a king without clemency and a religious man without learning.

17—Let thy words between two foes be such that if they were to become friends thou wouldst not be ashamed.

18—He that has acquired learning and not practised what he has learnt, is like a man who ploughs but sows no seed.

19—Wickedness by whomsoever committed is odious, but most of all by men of learning. *detestable*

20—When, in transacting business thou art in doubt, make choice of that side from which the least injury will result.

21—Whoever disputes with a man, more wise than himself, to make people think him wise, will be thought ignorant.

* 22—Divulge not the secret faults of men, for at the same time that thou disgracest them thou wilt destroy thy own credit.

23—Two persons die remorseful; he who possessed and enjoyed not, and he who knew but did not practise.

24—The wicked man is overtaken in the grasp of an enemy from whose torturing clutches he can never escape go where he will.

25—Three things lack permanency, uncombined with three other things: wealth without trading; learning without instruction, and empire without a strict administration of justice.

بی تجارت - و علم بی بحث - و ملک بی سیاست * ۲۶ - فریب
 دشمن مخور - و غرور مداح مخور - که آن دام زرق نهاده است و این کام
 طمع کشاده * ۲۷ - نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست - و لیکن
 شنیدن راست - تا بخلاف آن کار کنی و آن عین مواجست * ۲۸ - ده
 آدمی بر سفره بخورند - و دو سگ بر مرداری باهم بسر نبرند - حریص
 باجهانی گرسنه است - و قانع بغانی سیر * ۲۹ - دو کس رنج بیهوده
 بردند - و سعی بیفایده کردند - یکی آنکه مال اندوخت و نخورد -
 و دیگر آنکه علم آموخت و عمل نکرد * ۳۰ - اجل کائنات از روی ظاهر
 آدمیست - و اذل موجودات سگ - و باتفاق خردمندان سگ حق شناس به
 از آدمی ناسپاس * ۳۱ - خلعت سلطان اگرچه عزیز است چاه و خلاقان
 خود از آن بعزت تر - و خوان بزرگان اگرچه لذیذ است - خرد و انبان خود
 از آن بلذت تر * ۳۲ - خشم بی حد وحشت آرد - و لطف بی وقت
 هیبت ببرد - نه چندان درشتی کن که از تو سیر گردند - و نه چندان

26—Be not caught by the artifice of a foe, nor purchase pride of a flatterer, for the one has set the snare of hypocrisy and the other has opened the mouth of greediness.

27—To act in accordance with an enemy's advice is foolish, but it is permissible to hear it in order to do the opposite, for that will be exactly the right course.

28—Ten men can eat at one board, but two dogs cannot satisfy themselves at one carcase. The greedy man continues to hunger, though a world supply his wants, and the contented man is satisfied with a crust.

29—Two men have laboured fruitlessly and exerted themselves to no purpose. One is the man who has gained wealth without enjoying it; the other he who has acquired knowledge but has failed to practise it.

30—The most glorious of created things in outward form is man; and the most vile of living things is a dog; yet, by the unanimous consent of the wise, a grateful dog is better than an ungrateful man.

31—Though the robe bestowed by the sultan is precious, people's own old clothes are more regarded; and though the tray of dishes at the table of the great is full of delicacies, yet the scraps of one's own wallet are better relished.

32 Anger that has no limit causes terror, and unseasonable kindness does away with respect. Be not so severe as to cause disgust nor so lenient as to make people presume.

نرمی که بر تو دایر شوند * ۳۳ — جان در حمایت یک دمست
و دنیا وجودی میان دو عدم — دین بدنیا مغروش — دین بدنیا فروشان
چه خزند — یوسف بفروشد تا چه خزند ۳۴ — همشک آنست که
خود بویید — نکه عطار بگوید — دانا چون طبله عطار است خاموش و هنر
نمای — و نادان چون طبل غازیست باند آواز و میان شهری * ۳۵ — هرکه
با بدان نشیند اگر نیز طبیعت ایشان درو اثر نکند بفعل ایشان متهم گردد —
چنانکه اگر مردی بخرابات رود بنماز کردن — منسوب گردد بخمر خوردن *
۳۶ — مال از بهر آسایش عروست نه عمر از بهر گردن مال — عاقلی را
پرسیدند نیک بخت کیست — و بد بخت چیست — گفت نیک بخت
آنکه خورد و کشت — و بد بخت آنکه مرد و هشت * ۳۷ — تلمیذ بے
ارادت عاشق بے زریست — و رنده بے معرفت مرغ بے پر — و عالم بے عمل
درخت بے بر — و زاهد بے علم خانه بے در — مراد از نزول قرآن تحصیل
سیرت خوبست — نه ترتیل سورت مکتوب * ۳۸ — جوهر اگر در خلاب

33—Life hangs on a single breath; and the world of existence is between two non-existences. Do not sell religion for attaining the world. What asses are they who barter religion for the world; they sell Joseph and get the ~~well~~ in return. *nothing*

34—Musk is that which of itself yields a sweet smell, not that which the perfumer says is musk. The wise man is like the tray of the druggist, silent but evincing its own merits; and the ignorant man resembles the drum of the warrior, loud-voiced and empty and bragging vainly.

35—Whoso associates with the wicked will be accused of following their ways, though their principles may have made no impression upon him; just as if a person were to go to a tavern to pray he will be taken to go there to drink intoxicating liquors.

36—Riches are for the sake of making life comfortable, not life for the sake of amassing riches. A wise man was asked. "Who is fortunate and who unfortunate." He replied: "The fortunate is he who sowed and reaped, the unfortunate he who died and abandoned."

37—A student without the inclination to learn is a lover without money; and a traveller without knowing his route is a bird without wings; and a learned but negligent man is a tree without fruit; and a devotee without learning is a house without a door. The intent of revealing the Kuran was to give men the means of learning good morality, not that they should employ themselves in the mere recitation of the text.

افتد همان نفیس است - و غبار اگر بفلاک رسد همان خسیس - استعداد
 بے تربیت دریغ است - و تربیت نامستعد ضایع - خاکستر نسبتی عالی دار
 که آتش جوهر عاویست - و لیکن چون به نفس خود هزری ندارد با خاک
 برابریست - قیمت شکر نه از نی است - که آن خود خاصیت وی است *

احوال حکما

منتخب از خلاصه الاخبار تصنیف خاوند شاه

امام شمس الدین محمد شهرزوری که مولف تاریخ حکما است آدم
 و شیت و ادیس را عاویهم السلام داخل اهل حکمت داشته و افتتاح بذکر ایشان
 فرموده و چون درین اوراق شمه از حالات آن سه بزرگوار سمت گذارش یافته
 قلم خجسته رقم بذکر صاب بن ادیس مبدانرت نمود *

/ صاب — بزیور علم و دانش آراسته بود - از سخنان اوست که پادشاه
 خردمند آنکس است که با مالکی که طاقنت مقارنت او نداشته باشد اظهار
 خلاف او نه نماید و از در تواضع و تملق درآید *

38—If a jewel fall into the mire it remains as precious as before; and though dust should ascend to heaven its former worthlessness will not be altered. A capacity without education is pitiable, and education without capacity is thrown away. Ashes, though akin to what is exalted, in as much as fire is essentially noble yet, not possessing any intrinsic worth, are no better than dirt; and the value of sugar is not derived from its own inherent qualities.

AN ACCOUNT OF THE PHILOSOPHERS.

SELECTIONS FROM THE KHULASATUL-AKHBAR
 OF KHAWAND SHAH.

IMAM Shemseddin Mahommed Shehrzoree, the author of the *Tarikh Hokema* reckons Adam, Seth, and Enoch, (upon whom be praise!) amongst the philosophers and commences with an account of them. Since, in these pages, some account has been given of those three great personages, the pen of happy description hastens to the history of Sab, the son of Enoch.

SAB—Was endowed with learning and wisdom. It is a maxim of his, "That he is a wise king who pays attention to and caresses another whom he is not able to oppose."

2 اسقلیپیدس — از جمله ملازمان ادریس بود - و لحظه با اختیار از خدمت جناب نبوی غیبت نمی نمود - از کلمات اوست که عامل بے علم و عاید بے معرفت شبیه بخر آسیا است که متصل در تعب دوران سرگردانست و نمیداند که حالش چیست *

3 لقمان — معاصر داود سلام الله علیه بود - و پدرسته بمجلس شریف حضرت نبوی آمد شد می نمود - اکثر ارباب اخبار اتفاق دارند که آن قدوة احرار در مبدأ حال در سالک ممالیک یکی از بنی اسرائیل انتظام داشته - و در سبب آزادی او وجوه متعدد ثبت نموده اند - و اکثر آنها در مآثر الملوک مرقوم کلک بیان گشته - درین مقام خوفنا علی التطویل بر ایراد یک روایت قناعت می نماید - گویند که نوبتی خواجه لقمان آن جناب را امر کرد که در فلان مزرعه جو بکار - لقمان در آن زمین ارزن کاشت - و مالک لقمان بدانجا رسیده و زراعت سبز گشته را دیده آن جناب را مخاطب ساخت - که من ترا گفته بودم که درین مزرعه جو بکار چرا ارزن کشته - لقمان جواب داد که بامید آن

ASCLEPIADES—Was one of the disciples of Enoch and by choice was never a moment absent from him. It is one of his sayings, "That a practiser without theory, and a religious worshipper without knowledge, are like unto a mill-stone, whose head is continually in revolution, without knowing what it is about.

LOKMAN*—He was contemporary with David, and frequented the court of that monarch. Many historians agree that he was at first a slave to an Israelite; and they assign various causes for his emancipation, many of which are to be found in the *Macir-ul Muluk*. Fearful of running into prolixity in this place, I shall content myself with one tradition. It is said, that once Lokman's master ordered him to sow barley in a certain field, and he sowed it with millet. His master, having come to the spot when it was green, and seeing what had sprung

*There is a chapter in the Koran entitled Lokman, in which the following passage has reference to him:—"We heretofore bestowed wisdom on Lokman, and commanded him, saying; Be thankful unto God." The Arab writers say that Lokman was the son of Baura who was the son or grandson of a sister or aunt of Job; and that he lived several centuries and to the time of David, with whom he was conversant in Palestine. The accounts about his parentage and early avocations are very conflicting. Some say he was a slave to an Israelite, while others state that he was a tailor. He is generally thought to be no other than the *Æsop* of the Greeks.

ارزن گشتم که جو بار آورد - خواجه بزرگوار کرده گفت این چه خیال محال است - جذاب حکمت بندهای فرمود که چون شما همواره در کشت زار دنیا تخم معاصی میکارید و گمان می برید که در روز جزا که وقت وصول محصول است ببرد داشتن میوه ثواب فائز خواهید شد من نیز تصور کردم که این تخم ارزن جو بر خواهد داد - خواجه ازین سخن متأثر گشته لقمان را آزاد کرد * از کلمات حکمت آیات اوست که نادان هر چند صاحب جمال باشد با او صحبت نباید داشت که شمشیر اگرچه نیکو رخسار است زشت کردار است - و هم او فرماید که خوش خوی خویش بیگانگان باشد و بد خوی بیگانه خویشان *

4 سولون — در اثنیه که معروف است بمدينه الحکما متولد شد - و سولون جد مادري افلاطون است - فصاحت و طلاقت لسان آن جذاب بمرتبه بود که خلایق کلام او را مفرح القلوب می گفتند - از سخنان اوست که میان ما دنیا و انقلاب احوال که بتین که هر ساعت میل بجانب حریفی نماید فرقی

up, said, "I ordered you to sow barley in this field, why have you sown millet?" Lokman answered, "In hope that the millet seed would produce barley." The master reproaching him said, "What an impossible idea this is!" Lokman replied: "Since you, in the field of the world, always sow the seed of sin, and expect that at the day of retribution, which is the time of harvest, you shall be blessed with good fruit; I also conjectured that this millet seed would produce barley." The Israelite was ashamed at hearing these words and gave Lokman his liberty. One of his maxims is, "Associate not with an ignorant person, howsoever beautiful he may be; for although a sword is good in appearance it is an evil-doer." And he also said: "Good nature converts strangers into friends, whilst ill nature makes friends become strangers."

SOLON†—Was born at Athens, commonly called the City of the Philosophers, and he was the maternal grand-father of Plato. He was so eloquent, and possessed such a fluency of speech, that the people called his discourses the enliveners of hearts. It is one of his sayings: "That

†He was descended from the ancient kings of Athens. Early in life, he took to commercial pursuits and having acquired a competency by honourable industry, he travelled to distant lands in search of knowledge. Such was his success, that he was reckoned the chief of the sages commonly called the Seven Wise Men of Greece. In B. C. 594, he was raised by the unanimous consent of the Athenian people, to the dignity of first magistrate, legislator and sovereign arbiter. He was a just and wise lawgiver.

نیمت * شخصی با سولون گفت که ملک ترا دشمن می دارد - جواب داد که هیچ پادشاهی از خود بزرگوار تر و توانگر تر و بی نیاز تر را درست ندارند * فیثاغورس صوری - بزیور علم و عقل آراسته بود - و بامر معروف و نهی منکر قیام می فرمود و درست و هشتاد رساله در علوم مختلفه تصنیف نموده - و بزرایت مشهور سبب (راج علم موسیقی از شد * در کتاب روضة الصفا مسطور است که فیثاغورس بعد از تکمیل علوم معقول و فنون محسوس و منقول در شهر ساموس رحل اقامت انداخت - و بدرس و تعلیم ساکنان آنجا پرداخت - و باندک زمانی صیت حکمت و دانش او بسمع دور و نزدیک رسیده - ملوک اطراف و حکام اکناف بزیارت او میرفتند - و در آخر عمر آن جذاب را سفری پیش آمده چون به مقصد اتفاق نزول افتاد شخصی که مال بسیار داشت با فیثاغورس ملاقات نموده بطریق ابلهان خود را بستون و جذاب حکمت مآب او را ازین حرکت منع فرموده - چهل مرکب آن کم سعادت را بران داشت که جمعی کثیر فراهم آورده در برابر فیثاغورس آمد

the fortune of this world may be compared unto a die which is always inclining towards a rival." A person said to Solon: "Such a king is your enemy." He answered, "No king is a friend to a person who is greater, richer, and more void of care than himself."

delat
re PYTHAGORAS † THE TYRIAN.—Was adorned with scientific and practical knowledge and observed the established commandments and prohibitions. He wrote two hundred and eighty treatises on various sciences and it is well known that he brought music into esteem. It is written in the *Rozitul Sufia* that Pythagoras, after having acquired a perfect knowledge of the perceptible and of the occult sciences, travelled to the city of Samos and taught the inhabitants of that place from whence in a short time his fame having spread far and near, kings and philosophers went from all quarters to visit him. In the latter part of his life, having travelled and arrived at the place of his destination, a person who possessed great wealth and power was boasting of himself in a foolish manner, and the philosopher having rebuked him, the gross ignorance of that worthless wretch was

† He was born in the Isle of Samos, and received his early education there. He was a man of vast capacity extensive information, indefatigable industry, and great original powers of thought. He was the founder of a school of speculative philosophy called after him the Pythagorean School.

و باستظهار ایشان حکیم را دشنام داده سفاقت آغاز کرد - و شاگردان بجواب مشغول شده مهم از تیغ زبان بزبان تیغ و سنان سرایت نمود و چهل تنی از مردم جذاب حکمت مآب کشته گشته فیثاغورس بگریخت و اعدا از عقب حکیم روان شده حکیم در قصری متحصن گشت دشمنان نطف و هیزم بسیار آورده آتش در قصر زدند و با آنکه شاگردان جانها فدا کرده فیثاغورس را در میان گرفتند از افراط حرارت حکیم چنان بیهوش گشت که تا غایت ادرا افاتت روی نه نمود - از سخنان اوست که صبر بر مصیبت مصیبت کننده است *

6 جاماسپ - برادر گشتاسپ است - صاحب گزیده گوید که جاماسپ شاگردی لقمان می نمود و در علم نجوم او را مهارت تمام بود - از کلمات اوست که گناه در نیست که دوی آن استغفار است و شفای آن توبه و اعتذار - قبر جاماسپ در ولایت فارس است *

7 سقراط - در مدینه الکما متولد شد - آن جذاب را سقراطیس نیز می گفتند و معنی این لفظ المعتصم بالعدل است - آورده اند که سقراط در زند

such that, having collected together a great number of the people, he came to Pythagoras, and with their assistance began to abuse and insult him. The disciples of Pythagoras engaging therein, the dispute from words came to blows. Forty persons of Pythagoras's party being killed, he fled and the enemy pursuing, he barricaded himself in a house. The enemy having brought a great quantity of bitumen and wood, set fire to the house, and after his disciples had devoted their lives, he fainted from the excess of the heat and never recovered his senses. It is one of his sayings, "That patience is the mocker of misfortune."

JAMASP. - Was the brother of Gushtasp. The author of the *Tarikh Gozede*h says that he studied under Lokman, and was extremely skillful in astronomy. It is a saying of his, 'That sin is a pain which is mitigated by praying for forgiveness and cured by repentance and reformation.' The tomb of Jamasp is in Persia.

SOCRATES* - Socrat, who is also called Socrates was, born at Athens;

*He was born in B. C. 569. His name forms a landmark in mental philosophy, and he has exercised an influence, which is, in some respects, felt to the present times. His manner of instruction was by conversation in which he singularly excelled. Know thyself was the keystone to his philosophy. Socrates rendered two essential services to true knowledge—the introduction of the inductive method of reasoning, and an accurate made of using general terms. In an evil hour for the glory of Athens, he was condemned to death for setting this face against idol worship. The closing words of noble speech to the judges are worth remembering; "It is now time that we depart.—I to die you to live; [ut which has the better destiny is unknown to all except God." The future has resolved that doubt, For Socrates there was reserved the happier lot.

و حکمت بدرجۀ ترقی فرمود که مزیدی بران متصور نبود و پیوسته بامر معروف پرداخته از عبادت اصنام فرق انام را نهی می نمود بذابترین بت پرستان کمر عداوتش بر میان بسته پادشاه اثنیه را بر قتل وی تحریرص کردند و پادشاه سقراط را طلبیده التماس نمود که دست از دعوت باز دار سقراط این معذی را قبول نفرمود پادشاه گفت اکنون قتل تو بر من واجب شد چه بواسطۀ زنده داشتن تو ملک را در عرصۀ انتقال نتوان آورد - اکنون بهر وجهی که تو گوئی این صورت را بوقوع رسانیم - سقراط زهر اختیار کرد و ملک این معذی را قبول نموده نخست جهت بعضی مصلحتها حکیم را مقید ساخته بزدان فرستاد و در روزی که بمقتضای کل نفس ذایقۀ الموت شربت زهر را بوی میدادند رؤسای بت پرستان بزدان رفته بند از پای مبارکش برداشتند و شاگردانش را رخصت ملاقات دادند و تلامذۀ بزدان درآمده در علوم مختلفه گفت و شنید بسیار نمودند و سوالات کردند - ان جناب بدستور سابق همه را بجوابهای لایق ساکت ساخت و ان جماعت از رفور صبر و کمال شکیبائی استاد تعجبها کرده بر ترضیع نفس او حسرتها خوردند - بعد ازان سقراط غسائی بجای آورده در نماز استاد و پس از فراغ از ادای صلوۀ جام ناگوار

and the signification of Socrates is "one who adheres to justice." They say that Socrates possessed such a degree of piety and philosophy that no one exceeded him in either. Having always observed the established commandments, he forbade the people to worship idols. Whereupon the idolaters conceiving enmity against him excited the King of Athens§ to put him to death. The King having sent for Socrates said "Cease from teaching but Socrates not consenting to this matter the King said "It is necessary that I put you to death to prevent your destroying the kingdom. Now make choice of the manner of your death and I will order it to be done. He made choice of poison to which the King agreed; and having for certain reasons seized him sent him to prison. On the day appointed for his death, they gave him the poisonous draught. The chiefs of the idolaters having gone to the prison, took the fetters from off his legs, and gave his disciples permission to visit him. The disciples having entered the prison discoursed on various sciences. And they having proposed questions, Socrates according to his usual custom silenced them all with proper answers. They being amazed at his extreme patience and sufferance bewailed his fate. After that Socrates, having bathed, stood up to prayer, and when he had finished his religious duties, swallowed the cup of poison. The disciples set up cries, and the philosopher having reprimanded and comforted

§ Critius, one of the thirty tyrants.

زهر را فرو کشید - فریاد از نهاد تلامذه برآمد - و جناب حکمت پناه ایشان را تسکین داده و ملامت کرده بصبر و صیبت فرمود - و بر خواسته آمد شد می نمود تا برودت بر قدم او استیلا یافت نگاه بندشست و بذکر حق سبحانه تعالی مشغول شد - گویند آخر سخنی که بر زبان سقراط جاری گشت این بود که جان بقباض ادراج تسلیم کردم - از الفاظ گوهر بار اوست که دنیا بآتش می ماند که فروخته باشد بر سر راهی هر که ازان آتش آن مقدار بگیرد که بروشنی آن راه باز یابد از شور و شر آن سالم ماند و هر که بیشتر تصرف نماید از سوختن حرارت آن جان نه بود *

۸ دیوجانس الکابی — در علم و حکمت یگانه زمانه بود و در زهد و عبادت و یحراض از دنیا و ما فیها بدرجه بلند ترقی فرموده - در زی پادشاه وقت بسر رفتش رسید حکیم تعظیمی که لایق ملوک باشد بتقدیم نرسانید و ملک در غضب رفته گفت ای دیوجانس تو می پذیری که از من بی نیازی و این پندار دور از کار است - حکیم جواب داد که مرا به بنده بنده خون احتیاجی نیست - پادشاه پرسید که بنده بنده تو کیست - گفت بنده بنده من توئی زیرا که من حرص و شهوت را مقهور خویش گردانیده ام و بر این دو مفت ذمیم مالک و مستولی شده ام و تو مقهور و مملوک حرص و

them, patiently delivered them his last will. Then rising up, he walked about till his feet became cold, when he sat down and busied himself in invoking the Most High. It is said the following were the last words that came from the tongue of Socrates: "I commit my soul into the hands of the Angel of death." It is one of his precious sayings. "That the world resembles a fire lighted on the highway—whoever takes just so much as will show him the road remains safe from the flame and whoever takes more perishes from the heat thereof."

DIOGENES. THE CYNIC, — Excelled all his contemporaries in wisdom and philosophy, and was renowned for his piety and religion, and the contempt of the world and perishable things. One day, the King of that time having come to the place where he was sitting, the philosopher did not show the respect that is due to princes. At which the King being wroth, said, "O Diogenes! you think that you require nothing from me, but this is far from being the case." The philosopher answered, "I want nothing from the slave of my slave. The King asked "Who is the slave of thy slave? Diogenes replied. "Thou art the slave of my slave; for I have subdued unto myself covetousness and lust, over which two evils I am king and conqueror; whilst you are subdued and governed by desire and concupiscence. The King said, "Whatever things you require, to enable you to live com-

شهوئی - ملک فرمود که از اسباب رفاهیت هر چه مطلوب تو باشد مضایقه نیست - حکیم گفت چون من از تو غنی ترم چه چیز از تو طلب دارم - پادشاه گفت بدین بی نیازی کی رسیدی - گفت هرگاه قناعت من بقایل بیشتر از آن باشد که قناعت تو بکثیر از تو تو نگرتر باشم - از دیوجانس سوال کردند که ترا چرا کلبی میگویند - جواب داد که جهت آنکه کلمه الحق را بدرستی در روی اهل بطلان میگویم و بر جاهلان بانگ میزنم و نزد ارباب علم و حکمت تواضع و تملق می نمایم *

۹ افلاطون - در سلک شاگردان سقراط انتظام داشت - و معنی لفظ افلاطون باغت یونانی عام منفعت کثیر علم باشد - و او افضل و اعلم حکمای زمان خود بود و با اقربا و غریبا احسان و انعام بسیار می فرمود و خلوت دوست داشتی و اکثر اوقات در کوه و دشت تنها گشتی - مدت هشتاد و یک سال در دنیا زندگانی نمود و شصت و پنج رساله تصنیف فرمود - شخصی را که بسیار میگفت و اندک می شنید گفت خدای در گوش و یک زبان جهت آن باقران انسان کرامت فرموده که دو برابر آنچه بگویند بشنوند تو چرا در گفت و شنود بخلاف این عمل می نمائی - در حال سکر موت از افلاطون پرسیدند که در دنیا چگونه بسر بردی جواب داد که بضرورت در دنیا در آمدم و در حیرت زیستم و بکراهیت ازو بیرون می روم این قدر میدانم که هیچ ندانستم *

fortably, you shall not want." The philosopher replied "Since I am richer than you, what things can I require from you?" The King asked, "How comes it that you are so contented?" He answered, "Because I speak the words of truth with severity, before the faces of those who are vain, and rail at the ignorant; but to people of learning and philosophy, I show attention and courtesy."

PLATO,—Was one of the disciples of Socrates. His name in the Greek language, signifies "universal benefit and consummate knowledge." He was the most excellent and learned philosopher of his time, and he bestowed great largesses on his relations and on strangers. He loved retirement and spent much time in solitude, amongst the mountains. He lived eighty-one years and composed sixty-five treatises. To a person who spoke a great deal, and listened but little, he said, "God has bestowed on every person two ears and one tongue, in order that he should hear twice as much as he speaks; why do you quite the contrary?" In his last moments, they asked Plato; "How did you live in the world?" He answered, "I came into the world through necessity, lived in wonder, and go out of it with abhorrence. This much I know that I know nothing."

ارسطاطاليس يعنى ارسطو بن نيقوماچس — فيلسوف اكبر و معلم اول عبارت از دست - معنى ارسطو بلغت يونانيان كامل و فاضل باشد و معنى فيلسوف محب حكمت بود و لفظ نيقوماچس مرادف مجادل قاهر است * نقل است كه چون ارسطو هشت ساله شد پدر او را از شهر امطاغيرا كه مولدش بود ببلان اثنيه برد و ارسطو مدت نه سال در آنديار بكسب علوم مختلفه مشغولى نمود تا بمرتبۀ رسيد كه قصب السبق از متقدمين و متاخيرين در زيون و همواره بمجلس افلاطون آمد و شد مي فرمود و بعد از وفات افلاطون در مدينه الحكما مدرسه ساخته بدوس مشغول گشت و پس از چند گاهى بالتماس فيلقوس بماقدون شتافت و بتعليم اسكندر پرداخت و بالاخر بمولد خود رفته همت بر تعمير و رواج آن بلده مصروف داشت - مصنفاتش بصد و بيست رسيد و زمان حياتش در شصت و هشت سالگى منقضى گرديد - از سخنان اوست كه پادشاه چون نهر بزرگ است و ارگان دولت مانند جويهاي خورن كه ازان منشعب شده باشد - پس هر طعمى كه آب جوى بزرگ را باشد آبجويهاي كوچك را نيز چنان توان يافت يعنى روش ارگان دولت ملوك در عدل و جور مطابق سيرت پادشاه باشد لاجرم بر سلاطين واجب است كه در عدالت و انصاف مبالغه فرمايند تا

ARISTOTLE, THE SON OF NIKOMAKHIS,—The Great Philosopher, and the Second Teacher, are titles bestowed on him. In the Greek language Aristotle signifies perfect and excellent; and philosopher, is a lover of learning. The word Nikomakhis means a warrior and conqueror. It is related, that when Aristotle was eight years old, his father carried him from Stagira the place of his birth, to Athens in which city Aristotle remained nine years, busied in acquiring the sciences, till he excelled all who went before or have come after him. He always attended the assembly of Plato; and after his death, established an academy in Athens where he taught. And some time after, at the desire of Philip, he went to Macedonia to undertake the education of Alexander. At length having returned to his native country, he fulfilled his intention of extending that city, and making it famous. His works were one hundred and twenty in number, and he lived to the age of sixty-eight years. It is one of his sayings, "That a king resembles a large river, and his ministers the little rivulets that issue from it, consequently, whatever properties the large river hath, such will likewise be found in the little streams; or, in other words, the ministers will practise justice, or tyranny according to the disposition of the king; it is therefore incumbent on princes to excel in equity, as examples to others."

دیگران بهمان شیوه عمل نمایند - از ارسطو سوال کردند که بلاغت چیست
جواب داد که اقلال لفظ بی اخلال معنی *

// بقراط - بقول مولف تاریخ حکما از شاگردان اسکلیپیدس ثانی است
و از فرزندان اسکلیپیدس اول که صنعت طبابت را او وضع نموده *

نقل است که اسکلیپیدس اول این علم را منحصر در تجربه داشته بود
و بعد از هزار و چهار صد و شانزده سال از فوت اسکلیپیدس اول مینوس طبیب
قیاس را با تجربه ضم فرمود و پس از هفت صد و شانزده سال از وفات مینوس
برمایندس طبیب تجربه را خطا اعتقاد کرده بقیاس تنها عمل نمود و چون
نرمایندس بعالم آخرت شتافت اختلاف بسیار در میان اطبا پیدا شده این
خلاف تا زمان ظهور بقراط امتداد یافت و جناب حکمت مآب تجربه و قیاس
را باهم منضم ساخته شجره خلاف را از بنیاد برزانداخت و تعلیم علم طب را
از خویش و بیگانه دریغ نداشت و پیش از حکما این فن شریف را به یگان
یکان آموختندی - و در روضة الصفا مسطور است که مدت عمر بقراط نود
و پنج سال بود و ازین جمله شانزده سال را به تحصیل گذرانید و هفتاد و نه
سال را بدرس و تصنیف صرف نمود - از سخنان اوست که حاصل من از
فضیلت همین بود که بر جهل خود مطاع گشتم - چون کتاب فصول از مصنفات

They asked Aristotle, "What is eloquence?" He answered, "Paucity of words, without injuring the meaning."

HIPPOCRATES.—According to the author of the *Tarikh Hokema* he was one of the disciples of the second Esculapius, and a descendant from the first Esculapius, who introduced the practice of physic. It is said, that the first Esculapius confined himself to experiment in this art ; and that, a thousand four hundred and sixteen years after his death, Minoz, the physician, mixed conjecture with experiment. Seven hundred and sixteen years after him, Barmanides, the physician, reprobating experiment, practised from conjecture solely. And after the death of Barmanides there were great differences amongst physicians, which continued till the time of Hippocrates ; who, uniting conjecture with experiment eradicated all cause of dispute : and he taught physic to his relations, and strangers, without reluctance ; whereas, before him, philosophers communicated this noble art to a few only. It is written in the *Rozitul Suffah*, that the length of Hippocrates's life was ninety-five years ; out of which he spent sixteen years in study, seventy-nine in teaching and composing. He used to say. "I have gained this advantage from learning, that I have discovered mine own ignorance." Since the book, entitled *Fessul*, which is one of his works, is well known, and

حسن حسن
محمده

جذاب حکمت مآب مشهور است و کلمات فصاحت آیات آن بر آسمان و افواه
اطبا مذکور - در آردن الفاظ در بار آن حکیم بلاغت شعار طریق اختصار

مسلوک داشت *

۱۲ او میرس - از جمله شعرای یونان است و در میان ایشان بلطف طبع
مشهور از کلمات حکمت آیات اوست که کذب جایز نیست مگر وقتی که ضرورت

باشد بود چنانچه استعمال در او نباشد مگر هنگام حدیث مرض *

زینون بن طالوطاغورس - از حکمای یونان بکثرت محبت و حمایت

شرف و فرزندان و خویشان مستثنی و ممتاز بود و درین امر بمرتبه تعصب داشت که چون

جمعی از دوستان و صاحبان او با پادشاه زمان عصیان ورزیدند و ملک قصد

گرفتن ایشان نمود زینون اصحاب را بمال و سلاح مدد کرد و پادشاه ازان معنی

وقوف یافته زینون را گرفت و فرمود که او را چندان بشکجه کشند که تا اسامی

و عدد مخالفان را اقرار کند و زینون چنگ در حبل الممتین صبر و شکیبائی

زده مطلقا غمازی نکرد بلکه چون تعذیب محصلان از حد در گذشت جهت

نامیدی ایشان زبان خود را بدندان بپرید و بیرون انداخت و آخر الامر

در اثنای شکنجه بعالم دیگر منزل ساخت *

۱۳ در اثنای شکنجه بعالم دیگر منزل ساخت *

جوان مردی بسیم و زر توان کرد * خوش انکس کو جوان مردی بجان کرد

عمر شریف زینون هفتاد و دو سال بود - آردند اند که همواره شاگردان خود را

as his sayings are common in the mouth of physicians, I have written but a short account of this eloquent philosopher.

HOMER,—One of the Greek poets, and is celebrated for his amiable disposition. It is one of his sayings, "That falsehood is not lawful excepting in the time of exigency; in like manner as physic is only used during a disease."

ZENO,—The son of Talotagoras, one of the Greek philosophers, was unequalled for his affection and beneficence towards his relations and followers; and his attachments were so strong, that when some of his friends and companions had offended the king of that time who wanted to seize them, Zeno supplied them with arms and money. The king being informed thereof, seized Zeno, and ordered that he should be tortured till he confessed the names of the conspirators. But, bearing all with patience, he did not accuse any one; and when the punishment inflicted by the tormentors exceeded all bounds, in order to make them despair, having bit off his tongue, he threw it out of his mouth, and died under the torture. "A man may be bountiful with silver and gold; but he is truly generous who gives away his life." The age of Zeno was seventy-two years. It is related, that he always said to his scholars,

میگفت که اگر چیزی از اموال شما بدیگری انتقال نماید مگوئید که مالک ما از دست رفت بلکه بر زبان آورید که عاریتی را که روزی چند ازان نفع گرفتیم از ما باز ستاندند زیرا که اگر ملکیت مال بحقیقت بودی از دیگری بشما و از شما بدیگری منتقل نشدی *

۱۳ بطلمیوس — در فن هندسه و نجوم بی بدل بود و در سایر علوم کتب ^{معتبره} تصنیف نمود از انجمله در میان اهالی یونان کتابیست موسوم بماغاسطن و معنی این لفظ عظیم نام است و بلغت تازی آن نسخه را مجسطی خوانند و مولد و منشای بطلمیوس اسکندریه بود و در زمان دولت آذر بانوس که ^{حکومت} آن سرزمین تعلق بوی میداشت رصد بست و چون هفتاد و هشت مرحله از مراحل زندگانی طی کرد روی بعالم آخرت آورد - از کلمات اوست که نیک بخت آنست که از حال دیگران پند گیرد و بد بخت آنکه دیگران از پند گیرند *

۱۴ جالینوس — از اعظم حکمای کرام و اکابر اطبای عظام بود و طبیب هشتم است از طبیبان که هر یک بی مثل زمان خود بوده اند اول ایشان اسقلیپیدس دوم غورس سیم مینوس چهارم پرمایذس پنجم افلاطون ششم اسقلیپیدس هفتم بقراط هشتم جالینوس و او خاتم مهره اطبا است زیرا که

"If any part of your possessions goes to another, don't say my property is gone from my hand ; but say, a thing that was lent, and of which I had enjoyed the advantage for some time is taken again from me ; for if possession was a matter of right it would not pass from you to another."

PTOLEMY—Was unequalled in the arts of geometry and astronomy and he had written respectable books in all the sciences : amongst which the Greeks have one called *Maghasten*, which in that language signifies Great ; and, in the Arabic tongue, this book is called *Mâjesty*. Ptolemy was a native of Alexandria, and in the time of Azorbanoës, who was king of that country, he erected an observatory. He died at the age of seventy-eight years. It is one of his sayings, "That he is happy, who takes warning from the condition of others ; and he is unhappy, from whom others take warning."

GALEN.—Was one of the greatest physicians and philosophers ; and he is the eighth of those physicians who were each without equal in their time. The first of them is Esculapius, —the second, Ghorus, —the third, Minos, the fourth, Barmanides, —the fifth, Plato, —the sixth Esculapius the second, —the seventh, Hippocrates, —the eighth, Galen, — and he is the seal of the art

بعد از وی هرکسی که در پی تحصیل علم طب درید بگردش نرسید -
ولادت جالینوس در بلده فرغامس بعد از بعثت عیسی بدویست سال اتفاق
افتاد و مدتی در اطراف بلاد و امصار جهت تحصیل فن شریف طب
و طالب ادویه سیر فرمود و چهار صد مجلد درین علم تصنیف نمود - از
سخنان اوست که بهترین انعام آنست که بی مقدمه سوال بمسئله تحقیق رسد
و هم از گفته سزار مدح و ثنا کسی است که دل کشاده داشته باشد و آتش
غضب را بآب حلم فرو نشاند *

15 تالیس — اول حکیمی است که در بلده ملطیه مسایل حکمت و فلسفه

بیان کرد *

16 انکساغورس — از نیز از جمله حکمای ملطی است - گویند انکساغورس
میگفت که جمیع اجسام و قوای جسمانی از جسمی متکون گشته اما بیان
نمی کرد که آن جسم که اصل همه اشیا است عناصر است یا غیر آن *

17 انکسمینس — او هم از حکیمان ملطی است و در علوم حکمی سرآمد
اهل زمان خود بود *

18 دیمقراطیس — از مشاهیر حکمای کبار بود و معاصر بهمن بن اسفندیار
گویند نقاشی او را گفت که خانه خود را بکعبه بیندای تا من آن را تصویر نمایم

of physic, for, since him no person who hath studied it has ever come up to him. Galen was born in the city of Pergamus, two hundred years after the mission of Jesus Christ. He spent a long time in travelling to study the art of physic, and to acquire the knowledge of medicines. He composed four hundred books on this art. It is one of his sayings, "That is the best favour which is bestowed on the right person before it is asked." He also said, "That person deserves praise and commendation, who possesses an open heart, and overcomes anger by clemency."

THALES—Of Melita. He is the first who taught philosophy in Melita.

ANAXAGORAS—Is also one of the philosophers of Melita. They say that Anaxagoras said, "That all bodies and bodily powers, were produced from one body;" but he did not explain whether that body, which is the origin of all things, is elementary or not.

ANAXIMENES.—He likewise was of Melita, and the chief philosopher of his time.

DEMOCRITUS.—Was a very celebrated philosopher, and contemporary with Bahamen Isfandier. They say that a painter said to him, "Plaster your house that I may design figures on it." The philosopher

حکیم فرمود که تو اول تصویر فرمایی تا من آنرا بگیرم بپندایم و از کلمات او سست
که مادام که رای تو مغلوب خشم تو باشد و متابعت شهوات نفس کنی خود
را از جمله افراد بشر مشمار *

19 اقلیدس — اول کسی است که در فن ریاضی سخن گفته آن عالم را مدون کرد
گردانید و مصنف وی موسوم بامم اوست - از سخنان اقلیدس است که
هر چه از دست برود عوض آن حاصل میشود یا نه پس بر هر تقدیر ناسف
و تحسیر بیفایده است *

20 ثارومطیس — از جمله شاگردان ارمطاطالیدس است - از سخنان اوست
که بر سلطان ظالم و بر مالداري که حسن تدبیر نداشته باشد و بر بلیغی که
راست گوی نباشد و بر بخشنده که مال را در غیر مصرف صرف نماید و بر
فاغمی که صائب رای نه بود رشک و حسد مبرین *

21 ابو زرجمهر — اعلم حکمای زمان و وزیر نوشیروان بود - از سخنان اوست
که با عاقل و خدارند حسب نیکوئی باید کرد و با ابله و بد گوی و بد فعل
احسان نباید فرمود - و اصل نیکوئی سه چیز است تواضع بی توقع و سخاوت
بی منت و خدمت بی طلب همکافات *

replied, "Do you first design how I shall find means to plaster it."
It is one of his sayings, 'As long as your reason is subject to your anger,
and you obey your carnal desires, don't reckon yourself amongst the
number of mankind."

EUCLID—Was the first person who reduced the art of geometry to
a system, and his work is called after his name. This is one of the say-
ings of Euclid, "Whatever goes from your hand, you will either receive
a compensation for, or not; therefore it is needless to repine at fate."

SAUFERTES—Was a disciple; and it is one of his sayings, "Do
not envy nor emulate a tyrannical king, nor a rich man without good
management, an eloquent orator who speaks not truth, neither a giver
who bestows his wealth without knowing upon whom, nor a learned man
who possesses not wisdom."

ABUZERJEHMEHER.

Was vizier to Nourshirvan, and the most learned philosopher
of his time. It is one of his sayings, "That we ought to favour a
wise man, and one of a good character; but that it is not proper
to show kindness to a fool, a slanderer or an evil doer." And, "That
goodness is founded on three things,—humility without hope, liberality
without obligation, and service without requiring a return."

قواعد سلطنت شاه جهان

بیان عام و دانش و حسن نیت و فیض نعمت پادشاه

در هنگام انکشاف صبح

(۱)

آفتاب بمالمتاب فلک سلطنت و جهانداري - ماه جهان افروز سپهر خلافت و کامگاری - پادشاه جمجاء آخر شب با دل هوشیار در خلوت سرای مقدس بعبادت معبود حقیقی می پردازد و پس از تقدیم نوافل و سنن و فرایض و واجبات و خواندن اوزان و ادعیه مقررہ مقارن طلوع صبح صادق بحضور قلب و صفای باطن بفصاحت تام و بلاغت تمام بتلاوت قرآن مجید و فرقان حمید اشتغال می نمایند - و چون دست دریا نوال پادشاه فیض رسان مفتاح ابواب الطاف و امتنان است هر صبح قسمت نعمت از مطعومات لذیذ و مشروبات معطر و تنقلاات معنیه و حلای الوان و میوههای گوناگون از خربزه بانج و کارنر و آلوی کاشغری و غوری و انگور حبشی و صاحبی و ناشپاتی و سیب سمقندی و آنار یزد و جلال آباد و شفقآلوی کاردی و دیگر میوه ولایت که همیشه بدرگاه جهان پناه می رسد و نواکۀ هندوستان مثل انبۀ گجرات و دکن

ROUTINE OF WORKS OF THE EMPEROR SHAH JAHAN.

DESCRIPTION OF HIS MAJESTY'S WISDOM, KNOWLEDGE AND VIRTUOUS CHARACTER AND OF HIS DIFFUSIVE BOUNTY AT THE OPENING OF THE DAWN OF DAY.

THE sun, which illumines the firmament in the universe of royalty and dominion; the moon, that irradiates the sky of monarchy and felicity; *in other words*, the King who in pomp resembles Gensheed—at the close of night, with an attentive heart, in the sacred privacy, offers up his devotions to the true Deity. After performing acts of super-erogation and the laws of Mahomed, the positive and moral duties, and reciting stated ritual portions and commemorations; when the true dawn is about to appear he, with readiness of heart, and purity of mind employs himself in reading the glorious and renowned Koran, with perfect fluency and eloquence. And whereas the hand of the Emperor is boundless as the ocean in bestowing bounties, being the key of the gates of kindness and liberality, he every morning distributes donations of delicious vians, fragrant liquors, amber-scented comfits, with different sorts of sweet-meats, and various kinds of fruit, such as musk-melons of Balk, and those cultivated near water-courses; plums of Cashgur and Gaur; grapes of those species called Hubshee and Sahebee; pears and apples of Samercand; pomegranates of Yezd and Jilalabad, and apricots fit for the knife, with other foreign fruits which are continually brought to this court, the asylum of the world; besides those which are the produce of Hindoostan,

1252

(۲۱)

و از آن تَنَه و هندوانه کشمیر و انناس خوش مزه و نیشکر شاداب و انجیر لطیف و توت بیدانه و ترنج کلان و کدوله و نارنج و انواع انماز تر و تازه که سبدهای آن از صوبجات و باغات پادشاهی (در بروز می آید در ظرف طلا و نقره به نوئیان بارگاه عظمت و اجلال و امرای دولت آید اتصال و دیگر بندهای روشناس مرحمت می شود و در هنگام تابستان یخ و برف فراوان بطریق رانیم به بندهای خاص میرسد و فیض این دولت سرابا برکت در همه جا و همه وقت به همگان عاید می گردد *

(۲) * بیان تشریف آوردن پادشاه جهان پناه در جهروکه درشن *

پادشاه فیضمرسان بعد از فراغ نعمت خاصه مطابق قاعده قدیم این دولت عظمی و خلانت کبری بجانب جهروکه درشن که در دارالخلافه شاهجهان آباد و مستقره الخلافه اکبرآباد و دارالسلطنت لاهور مشرف بر دریا است و فضایی دلکشا و میدان وسیع در پیش دارد تشریف آورده دیده آمیدواران و معتظران را بیدار فایض الانوار منور می سازند - جنگ فیلان جنگجویی که از غرایب تماشا است و گویا دو کوه روان باهم در تردد اند در همین عرصه جنگ می نمایند

namely, mangoes of Gujerat and the Dekhan, pomegranates of Tatab, water melons of Cashmeer, and delicious pine-apples, juicy sugar-cane, delicate figs, seedless mulberries, citrons, oranges large and small and other kinds of green and fresh fruits baskets of which arrive daily from the Soobahs, and from the royal gardens:— these being placed in gold and silver dishes, are bestowed in presents amongst the princes of the court of sublimity and splendor, the nobility of the immortal state, and other persons of note. And in the summer season, abundance of ice and snow is distributed amongst the principle officers, according to their respective ranks. The municifence of this government is a general blessing, enjoyed in all places, at all times, and by persons of every description.

DESCRIPTION OF HIS MAJESTY'S COMING TO THE JEHRUKAH DURSUN.

The gracious Monarch, after some relaxation in conferring his special favours, according to the ancient custom of this magnificent and mighty empire repairs to the Jehroka-dursan, which, in the capital cities of Shahjehanabad Akberabad, and Lahore, has in front a delightful and extensive plain, on the margin of the river. Here the eyes of those who entertain hopes and expectations, are brightened by the light diffusing countenance. In this place are exhibited elephant fights; a wonderful spectacle! for you would say that two mountains were striving to unite together. Here are to be seen the squadrons of the principal nobility,

واسع واقع می شود و دیدن سحله امروای کلان و اجتماع ارباب طرب و رقاصان و بازیگران هر دیار و دیگر تفرج و تماشا نیز در همین فضای وسیع و ضلع دلکش و بوقوع می آید و هم مطالب مدعا طلبان بدو ساطت غیری بسمع مبارک بادشاه عادل فریادرس می رسد *

(۳) بیان تشریف فرمودن بادشاه جمجاه از جهروکته

درشن بجهروکته خاص و عام

خورشید آسمان دولت و خلافت ظل الله عالم پناه که فرخ جبین میبزش باعث نور جهان و سرور جهانیان است از جهروکته درشن بجهروکته خاص و عام رونق افزا می شوند و بندهای درگاه را بسعد کورنش مستعد می گردانند - به مجرد قدیم میمنت لزوم بدستور مقرر از نقارخانه والا که محاذی جهروکته مبارک واقع است کوس شادمانی بلند آوازه میگردان نخست مطابق قانون سلطنت کبری ایران بادیا با یراق سرع و میدا و فیلان نامی کوه پیکر با سازهای مکمل و مکمل و سرع و طلا از نظر انور میگذرند بعد از آن شاهزادهای والا تبار درجه بدرجه در قرب سرور خلافت و مسند سلطنت اجازت نشستن دارند و خاندان و امیران و سرزبانان از ولایت ایران و نوران و وزرای

with a concourse of minstrels, and jugglers of all countries. Other sports and recreations are likewise to be met with in this vast space, this charming quarter. And here, moreover, the petitions of suitors, without the intervention of any one come to the august hearing of the just King, who attends to the lamentations of the oppressed.

DESCRIPTION OF HIS MAJESTY IN POMP LIKE GEMSHED, PROCEEDING FROM THE JEHRUKAH DURSUN, TO THE JEHRUKAH KHAU AUM.

The sun of the heaven of prosperity and empire, the shadow of God, the asylum of the universe, the splendour of whose instructive front causes light and gladness to the world, and to mankind, leaving the Jehrokaḥ dursun, increases the splendour of the Jehrokaḥ khaṣ u aum, by his presence, and where the servants of the court stand ready to enjoy the blessing of making obeisance. On his auspicious approach, (according to established custom, from the music gallery situated in front of the august Jehrokaḥ) the kettledrum of joy proclaims the same aloud. In the first place, conformably to the rules of this mighty empire, pass in review, fleet steeds, with inlaid and enamelled furniture; renowned elephants, resembling mountains, and decked in complete trappings ornamented with gold and precious stones. Then the princes

والا شان و امرای بلند مکان و اهالی خدمت و صاحبان سیف و قلم و ارباب
عزم و حزم از سپاه نصرت دستگاه و بقدهای نصیری نمای جلو خاصه
و قورچیان جلالت کیش و سلاحداران سبقت اندیش و بفراندازان غاراشکاف
و گرزداران صف شکن و برق اندازان کوه افکن و دیگر مردم راجب الاحترام
از سادات رفیع الدرجات و مشایخ عظام و علمای کرام و حکمای حاذق و ندمای
موافقی و طبقات مختلف مثل ترک و تاجیک و عرب و عجم و گرد و کون
و تاتار و آرس و حبش و چرکس و ممالک روم و مصر و شام و عراق و عرب
و عراق عجم و فارس و گیلان و مازندران و سیستان و ماوراءالنهر و خوارزم و دشت
قبچاق و ترکستان و گرجستان و کردستان و لرستان طبقه طبقه و فرقه فرقه
و اقوام مختلفه هندوستان از ارباب فضل و کمال و اصحاب حرب و قتال و سادات
مکرم الذنب و شیخزادهای کار طلب و الوصیات افغان مثل لودی و روهیله
و خویشکمی و یوسف زئی و غیر آن و طبقات راجپوتان چون رانا و راجه
و راو و رای راین از رانهور و سیودی و کچهره و هادا و کورو چوهان و جهاله
و چندرات و جاندون و نونور و مکھیل و سیمس و بیکوچر و پندوار و بهدریه
و سلمکی و بندیل و سکر وال و سایر اهل هند از قوم کپورو لنکا و بلوچ و دیگر
قبایل مختلف از هفت هزار تا هزار تا صد تا صد تا صد تا صد تا
احدی و زمینداران دشتی و کوهی از ملک کرفانک و مکمه و آشام و اویدپور

of high descent, agreeably to their respective ranks have permission to be seated near the imperial throne. After which the following persons, — Khans, Omrahs, and Mirzas of the territories of Iran and Turan, the ministers of state, viziers of high degree, the principal nobility, public officers, gentlemen of the sword and of the pen, valiant and cautious; victorious soldiers, devoted servants of the body guard, standard bearers of approved prowess, armour bearers of great exertions, archers, piercers of stone; club-bearers, destroyers of ranks; match-lockmen, dilapidators of mountains and other respectable persons, such as Syeds of high degree, great Sheikhs, men eminent for erudition, skilful physicians, and accomplished courtiers; together with those of different countries, such as Turks, Tajekhs (or foreign Arabs,) and those of Arabia and Ajem, Kurds, Goords, Tartars, and men of Ethiopia, Circassia, the Turkish empire, Egypt and Syria, Irak Arab and Irak Ajem, Fars, Geelan, Mazanderan, Seistan, Mawer-ulneher, Khavrezm, Desht, Kipchak, Turkistan, Gurjistan, (Georgia), Goordistan, and Looristan, class by class, and tribe by tribe; as the various characters of Hindoostan, men of excellence and perfect skill, soldiers and civilians, Syeds of authentic pedigree, descendants of Sheikhs, men of business; and of the tribes

و سربو نگرو کمائون و باندهو و تبت و کشتوار و دیگر ممالک محروسه جماعه جماعه و گروه گروه بشرف آستان بوس درگاه کیوان جاه سربلند گشته موافق مراتب و مناصب و عزت و خدمت و حالت و رتبت بجای و مقام خود مرتبه بمرتبه ایستاده قدرت بر حرکت و گفتار زیاده از منزلت و اعتبار خود ندارند و در کظهره درون و بیرون در هر ضلع میرنوزگان و صاحب اهتمامان و یسارلان با عصاهای مرصع و میخا و طلا و نقره و خدمتیها و سایر پیدادگان لوازم اهتمام را آن چنان بتقدیم می رسانند که متنفسی را مجال جنبش از جای خود نیست و جمیع بندها از روی اخلاص و عقیدت نظر بر چهره مبارک داشته محو و مستغرق می باشند و باوجود قرب و اتصال یکدیگر مجال سخن باهم ندارند و مهر سکوت بولب و کمر خدمت بر میان بسته مسلم و مکمل گوش بر احکام قضا جریان دارند و در طریق انقیاد و فرمان برداری بر برقی و باد سبقت می گزینند و ایلچیان زبان دان از قیصر روم و والی ایمران و بادشاه تهران با نامه و ارمغان باریاب حضور شده در محال مناسب حال رخصت ایستادن می یابند و حاجبان دنیا داران دکن مثل عادل شاه و قطب الملک و اهل کرناٹک با عرایض و پیشکشها سعادت اندوز آستان فیض نشان گردیده اظهار بندگی و عبودیت می نمایند و طایفه تاجران و سوداگران و مالداران هر دیار از عراق و خراسان و روم و شام و چین و ماچین و خطا و ختن و ترکستان

of Afghans, such as Lowdy, Roehillah, Keishgee, Yousef Zie, &c. and different ranks of Rajpoots such as Ranna, Rajah, Row, Royroyan, and of the tribes of Rathore, Sie-see-deeya, Cudjwaheh; Gowrus, Chowhan, Jahleh, Chundrawut, Jadown, Tonoor, Muckhy-leh, Maheis, Burgoojir, Punwar, Bhedewriah, Salehkee, Bundeyleh, Suckerwal, and other people of Hind, of the tribes of Kohker, Lunka, Belowtch, and those of different ranks, Munsubdars from seven thousand down to those of one thousand, from thence to a Suddee (or commander of an hundred) and an Ahdee; also Zemindars of the woods and mountains belonging to the countries of the Carnatic and of the Mugs, Asham, Owdypoor, Sirrynagur, Bandhew, Tibbut, Cushtwar, and other parts of the protected dominions, in companies and troops, are exalted and dignified by kissing the threshold of the palace, magnificent as the planet Jupiter, and agreeably to their respective rank, station, dignity, office, condition and quality, being arranged in their proper places, they have not power to stir, or to speak more than is becoming their several characters. In every quarter, between the outer and the inner balustrades, are stationed active Meer Toozeks and Yissawuls, bearing wands of silver, inlaid and enamelled, together

و فرنگستان و غیره ممالک و جزایر و بنادر بعیده با جواهر زواهر و نفایس و فوائد
 و اقمشه و اجناس و امتعه و اشیاء به بارگاه خلایق پناه رسیده باز خویش بر
 درگاه قلب دستگاه می کشایند - و بفراید و منافع کلی متمتع و بهرور گشته
 صیت فیکری و نیک نامی این دولت جاوید طراز را با کفایت و اطراف عالم
 بیادگار می برند - و پیوسته اصحاب فضل و کمال و ارباب علم و حکمت و اهل
 فصاحت و بلاغت و سایر هنرمندان ذوقنون و اقسام مردم از هر نوع و هر
 کون از معمره عالم مثل استنبول و حلب و بصره و بغداد و همدان و شردان
 و شماخی و گیلان و مازندران و آمل و گنجه و بردع و تبریز و اردبیل و قزوین
 و قم و ساره و کاشان و طهرای و یزد و اصفهان و شیراز و کرمان و دامغان و بسطام
 و سبزوار و نیشاپور و مرند و مشهد و طوس و طبس و اسفراین و جام و هرات

with the Khidmutteah and the infantry who take proper care that no individual can possibly move out of place. And all the servants, struck with veneration and attachment on beholding the august countenance, are lost and immersed in wonder and amazement. Notwithstanding they are so much pressed together, they do not presume to converse one with another, but having closed their lips with the seal of silence, and girded up the reins of obedience, completely armed and accounted, listen to commands inevitable as the decrees of fate; and, in the road of obedience and compliance, outstrip the lightning and the wind. Also ambassadors conversant in languages, from the Emperor of Constantinople, the Kings of Iran and Turan, with letters and rare presents, being admitted to the presence, obtain permission to stand in a place suitable to their characters: and the mace-bearers of the chiefs of the Dekhan, such as Adil Shah, and Koteb-ul-Mulk; and people of the Carnatic, with addresses and Peishchushes, having gained the honor of admittance to the threshold, the emblem of munificence, thus testify their submission and obedience. Likewise bodies of merchants and traders, men of property from every part of Irak, Khorasan, Room, Syria, China, Macheen, Khatia, Khoten, Turkistan, Europe, and other countries, islands, and remote regions, resort to this court, the asylum of mankind, permanent as the sky; and opening their own packages, display bright jewels, and the choicest piece goods, with other wares, articles, and things, and having derived immense profit, erect a monument of fame, by spreading through all the quarters of the earth their reports of the virtue and renown of this immortal emperor. And there are in constant attendance men of science and wisdom, philosophers, florid writers, eloquent orators and skilful artists in all branches, and men of every kind, sort and description, from all the habitable parts of the globe, such as Constantinople, Aleppo, Basrah, Hamadan, Shirvan, Shamaki, Geelan, Mazenderan, Asterabad, Gunjeh, Berda, Tebreez, Ardebeil, Cazvin, Kom, Sawah, Cashan, Tehran, Yezd, Isfahan, Shiraz, Damaghan, Bostam, Subzwar, Nishapoor, Merou, Meshed, ~~Tous~~, Tibs, Isfarcin, Jam, Herat,

و باخزر و سیستان و فراه و قندهار و بلخ و بدخشان و بخارا و سمرقند و اندجان و نبت و کاشغر و ممالک ترکستان و دیگر اقصای بلاد طبقات انام بدرگاه عالم پناه روی امید آورده در سلک بندگان آستان فیض نشان که پناه عالمیان است انتظام می یابند و بندهای درگاه آسمان جاه بقدر حالت و خدمت بمنصب و اضافه و عذایت جاگیر و مرحمت چارقیب و خلعت و عطای اسپ و فیل و آلات مرموع از جیغ و شمشیر و جمدهر و خنجر و کرامت تمن و توغ و علم و نقاره و افواج مراحم و عذایات سر بلند و سرافراز میگردند و موافق ضابطه سلطنت والا در وقت عطای منصب و اضافه و عذایت جاگیر چهار تسلیم مقرر است همچنان شبیه مبارک و جیغ بر سر گذاشته و پیرانچی ردراچه و مالای آن یا سروراید و امثال آن در دست و گلو و گوش و گردن انداخته چهار تسلیم میکنند و در هنگام مرحمت خلعت خاصه چهار تسلیم پیش و چهار تسلیم پس از پوشیدن بجای می آرند و در عذایت خلعتهای رسمی اکتفا بچهار تسلیم می شود و در وقت تسلیم فوطه در گردن می اندازند و آداب انعام و اساعده این است که شمشیر در گردن حمایت نموده خنجر و جمدهر بر سر و ترنس

Bakhurz, Seistan, Ferah, Candahar, Balakh, Badakshan, Bokhara, Samarcand, Indijan, Tibbet, Cashgur, and from the territories of Turkistan, and other remote cities, tribes of men coming with hopes to the court, the asylum of the world, are enrolled in the train of servants of the household, the emblem of munificence, and support of mankind. And servants of the court which resembles the sky in magnificence, according to their several conditions and appointments, are exalted and dignified with Munsubs and additions, grants of Jageers, gifts of Charkob, and dresses of honor, presents, of horses, elephants, and articles inlaid with precious stores, such as his Majesty's portrait, Jeegahs, scimitars, Jumdhers, Khunjers, and also with the honorary distinctions of the Teman Towgh, the Flag, Kettledrum, and variety of other favours and bounties: and it is the rule, if the sublime emperor bestows a Munsub, or an increase thereof, or grants a Jageer, that the receiver makes four Tusleems; and in like manner on receiving the royal portrait, a bracelet or a string of Roodraj or of pearls, and such like, it is placed in the hand, put round the throat, ears, or neck when he makes four Tusleems. And on receiving a dress of state the person performs four Tusleems on receiving it, and the like number after putting it on. For an ordinary dress only four Tusleems are required; at the time of making the Tusleem, they hang the sash over the shoulders. The ceremony on receiving a present of arms is this:—The scimitar is suspended about the neck, the Khunjer and Jumdher are held in the hand, the quiver thrown behind the back, when he

بر دوش گذاشته بعد از ادای تسلیمات در کمر میبندند کمان و بندوق و رام چنگی
بر دوش گرفته چهار تسلیم نموده بدست می گیرند و سپر در گردن انداخته
و زره و بکتر بر دوش کشیده تسلیم بجای آورده در بر میکنند - و در حین بخشش
اسب و فیل چلو و کچک بر دوش گذاشته تسلیمات بتقدیم میروانند - و از
قلاط و نوازش خطاب شاهي و سلطانی و سپهسالاری و خانخانانی و امیری و
امیرالاهرائی و راجگی و مهاراجگی و رانی و رانی رایانی و دیگر خطابه در خور
حال هر یک از حضرت خلافت عزایت می شود - و منصب قضا و عدالت
و احتساب و قانون گوئی و چوهرائی ملکها و شهرها و دیگر خدمات عمده متعلقه
موجبجات از حضور پر نور مقرر میگردد - و از طرفی صوبیداران و قلعه داران و موجوداران و
دیوانیان و امیدان و عمال از حضرت عظمت و جلال منصوب گشته بصوجبجات و برگزانت
و قلاع و محال ممالک محروسه تعین می شوند - و از طرفی ارباب حکومت و
اهل عمل معزول شده بدرگاه جهان پناه آمده نتیجه نیک و بد در خور اعمال
و افعال می یابند - و در هنگام ملازمت و رخصت موافق نسبت و حالت و قدر
و منزلت امراهای دولت را نزدیک طلب فرموده حکم بتقبیل پای مبارک
می فرمایند - و بعضی را از غایت عزایت دست مقدس بر پشت می گذارند -

makes the Tusleems; after which he puts the sword &c in his
girdle, and the bow, matchlock, and Ramchunghee being thrown behind
his back, he makes four Tusleems, and then takes them in his hand. A
shield is slung round the neck, and arrows, cuirasses, and armour being
laid on the back, he makes the Tusleems and dresses himself in them.
At the time of bestowing a horse, or an elephant, the saddle-cloth, or
the Kudjuck, being placed on the back of the person, he performs the
Tusleems. And, as marks of favour and kindness, the titles of Shahy,
Sultany, Sepahsillary Khankany, Ameery Ameer ul Omra-iy, Rajgee,
Mahrajgee, Royey, Royroyany, and other titles befitting the particular
circumstances of each, are conferred by his Imperial Majesty. Also the
offices Cazy, Magistrate, Ehtissab, Canoongooy, and Chowdryee of
countries and cities and other great offices belonging to the Soobahs
are appointed from the resplendent presence. On one side are Soobah-
dars, Killadars, Foujdars, Dewans, Aumeens and Aumils appointed by
the court of greatness and glory to be stationed in the Soobahs, Pergunahs,
Killahs. and Mehals of the protected dominions. And on another side
are those officers and collectors of the reveunes, who, being removed from
their employment, have repaired to the court, the Asylum of the World,
to experience the good or ill effects of their good or bad acts and deeds.
On being introduced or on taking leave, according to their relation,
condition, rank and quality, the ministers of state having caused them to
approach, they are directed to kiss the august feet; and some, through
excess of favour have the sacred hand laid upon their back. Other

(۲۸)

و دیگر امرا و بندگان را از دور با اشاره ابرو و گوشه چشم مبارک در بارگاه لطف و
 مرحمت مرافرائی می بخشند. چون پاس سراقب حزم و احتیاط از لوازم
 جهاداریست هم اسناد معاملات ملک و مال از منصب و جاگیر و مامانان و روزیانه
 و انعام و مدد معاش و غیر ذلک مکرر بعرض والا می رسد - و وقایع و سوانح هر
 ملک و سوزن این از روی عرایض صاحب صوبها و وقایع نگاران و مستحقان و
 خبرداران هو دیار معروض اقدس می گردد و احکام قضا فغان مشتمل بر رفاهیت
 احوال خلائق و کثرت آبادی و معموری ملک و دفع ارباب تهمین و فساد و ضبط
 مراسم عدل و داد از حضرت ارفع بشف صدر می پیوندند - و کارگذاران کارگاه
 دولت و فرمان پذیران بارگاه عظمت و متکفلان مهمات مالی و ملکی و نظامان
 معاملات کلی و جزوی ^{و امور دولتی} و دولت عظمی و خلافت کبری را از نقیر و قطمیر
 بعرض والا رسانیده جواب هر مقدمه از حضرت مرشد کامل حاصل نموده بر طبق
 آن عمل می نمایند - و اعلی حضرت خدیو زمان با عقل دور اندیش و فکر رسامیهام
 دولت و امور مملکت را بآئینه که مزیدی بر آن متصور نباشد صورت انجمن و
 پیرایه انتظام می بخشند - و چون بحر بی پایان لطف حضرت شاهنشاهی

Omrahs and officers at a distance are honoured with especial notice by the bend of the eyebrow, or by a side glance from the august eye, the seat of favour and kindness. And whereas the strictest regard to every degree of caution and circumspection is one of the duties of government, therefore all orders respecting Sunnuds, and relative to lands and money, Munsubs, Jageers, monthly stipends, daily allowances, dona- tions, subsistences, and all other matters are twice submitted to his Majesty: moreover, the public and private intelligence of every country and territory are communicated to him in the letters of the Munsubdars, intelligencers, guards, and watchmen of every place. And mandates pervading as fate tending to promote the good of society by increasing the cultivation and population of the country, the expulsion of the rebellious and refractory, and regulating the administration of law and equity are issued with dignity from the sublime presence. And the officers of the several departments of state, and the obedient servants of the court of greatness, together with the depositaries of matters of finance and government, the superintendents of affairs in general and particular, submit to his sublime hearing, the concerns of this great and mighty empire, whether important or trivial, and having received answers on every subject from his Majesty, (the perfect guide,) act in conformity thereto: His Sublime Majesty, Lord of the Age, through extensive reason and profound meditation, accomplishing the weighty affairs of the empire, in such a manner as exceeds imagination. And farasmuch as the boundless ocean of his Majesty's munificence is conti-

همیشه در جوش است ارباب احتیاج و اهل استحقاق بوسیله صدر الصدور
بمهرمت وظیفه و روزیانه و عنایت زر سرخ و سفید و مواضع و اراضی بطریق
ملکیت و التماس و انعام و مدد معاش کامیاب می شوند - از آنجا که ضبط و انتظام
احوال سپاه لازمه جهانداری و وظیفه آگاهی و هوشیاری است امرا و منصبداران
و دیگر بندهای درگاه گیتی پناه موافق ضابطه داغ و نصیحت می دهند - و آدم
و امپ و ذات و تابعین آنها از نظر فیض اثر معنی گذرد - و اگر آدم قابل کار بنظر
کیمیا و اثر در می آید یا حقیقت حال او بعرض مقدس می رسد در هر جا و نزد
هر بنده که باشد از روی عنایت و قدردانی بحضور ائمه طلب فرموده
در سلک بندگان آستان دولت نشان منتظم گردانیده تربیت می فرمایند - و جوهر
استعداد و قابلیت هیچ کس در پیش طبع و ^و ~~و~~ جوهر پسند رایگان نمی رود *

۴) بیان رونق افزا شدن پادشاه ملک خصال در غسل خانه فردوس مثال

پادشاه جهان پناه پس از فراغ از دیوان عام بدیوان خانه خاص که بغسل

nually overflowing, the distressed and indigent, through the channel of the Sudder us Sudder, are gratified with pensions, daily allowances, and donations in gold and silver, or places and lands in Milkyet and Altumgha largesses and Muddulmash. And whereas the discipline and regulation of the army are indispensable duties of government, demanding unremitted care and circumspection, the Omrah, Munsebdars, and other servants of the court, the asylum of the world, according to the established regulations, give the mark and Tussiah; the man and horse, and their qualities, and those under the former are represented to his Majesty; and if the man appears fit for service to his Majesty's penetrating eye, or his pretensions are satisfactorily represented to the sacred presence, for whatever station he may be designed, through favour and attention, being called to the enlightened presence, is enrolled in the number of the servants of the threshold, the emblem of good fortune, and ordered to be disciplined; the intrinsic merit of no person passing unnoticed by the enlightened nature, which approves whatever is essentially good.

DESCRIPTION OF THE ANGELIC MONARCH PROCEEDING
TO THE GHOSUL KHANAH, THE SEMBLANCE
OF PARADISE.

His Majesty, the asylum of the world, having finished the business of the Dewan Aum, repairs to the Dewan-khaneh khass commonly

خانه مشهور است تشریف هریف ارزانی داشته بر تخت دولت و سوز
 عرش نظیر نکیه زده تا انقضای دو پهر بدفس نفیس باور دولت عظمی توجه
 می فرمایند و خلاصه مطالب بوسیله بار یافتگان محفل خلد آئین بعرض والا
 میروند و جمیع مهم لازم الانعام بارشاد مبارک صورت تمامیت می یابد - و
 عرایض پادشاه زادهای نامدار و امرای ذری الاقندار را خود بدولت از اول تا
 آخر مطالعه می فرمایند و مضمون عرایض سایر پندها بمعرفت ایستادهای
 حضور بی کم و زیاد معروض اقدس می گردند - و فرامین جهان مطاع که به
 پادشاه زادهای والا تبار و صوبه داران و فوجداران و دیوانیان هر دیار و امثال
 این جماعه از پیشگاه سلطنت بشرف صدر می پیوندند نخست مسوده آن
 مطلب از نظر کمیاب اثر گذشته باصلاح مقدس درست میشود - و بعد ازان
 منشیان عطا در نشان از روی آن فرامین سعادت آئین قلمی می نمایند - و
 اکثر اوقات مناشیر قضا نائیر در مطالب عمده بزام پادشاه زادهای کامگار و
 امرای ذوی الاقندار بخط مبارک شکسته نستعلیق که در غایت حسن و لطافت
 است بعبارت متین و رنگین و مضمون مختصر مفید رقم پذیر خامه عذیر
 شمایه میگردند - وزیر و مشیر و دبیر را دران مدخلی نمی باشد - طوایر
 حقیقت مداخل و مخارج ممالک محروسه و تفصیل اسامی مناصب پادشاه

called the Ghosul-khaneh, and reclines on the throne of state (the semblance of the empyrean one) till after noon, and then attends to the concerns of the mighty empire. A summary state of affairs is laid before his Sublime Majesty, by the favoured of the council, whose arrangements resemble those of Paradise: and all momentous affairs are completed by the happy command. Addresses from renowned princes, and powerful Omrah, are read by his Majesty himself from beginning to end; the purport of representations from the subjects in general, is represented to his Sacred Majesty, without diminution or addition, through means of the ministers. In regard to mandates, to which the world pays obedience, that are issued by the emperor's order to the princes of high descent, and to the Soobahdars, Foujdars, and Dewans of every district, and such like, a draft of the business being first brought to the discerning inspection, is amended by the sacred correction; after which, Moonshees expert as Mercury write mandates conformably thereto. On many occasions, mandates inevitable as fate, on matters of importance, to the benefited Princes, and powerful Omrah, are in the fortunate hand-writing of his Majesty, in the Shekusteh, Taleek character, exquisitely beautiful, and expressed in a bold florid style, the purport concise, and to the point, flowing from the amberscent pen: neither vizier, counsellor, nor secretary, having concern therein. Details of the receipts and expenditures of the protected dominions, Public List of the names of the Munsees of Princes of

(۳۱)

زادهای والا گهر و امروای نام آورو اکثر بندهای روشناس درگاه برای پرداخت و رفاهیت حال رعیت و سپاه در مد نظر انور میباشد - و در باب منع زکوة و تمغا و راهداری و غیره ابوابیکه مبلغهای کلی حاصل آن بود احکام جهان مطاع بممالک و مسالک شرف نفاذ یافت - و بپمن عدالت آن حضرت در طرق و شوارع حفاظت و امنیت بحدیست که سوداگران و بیوباریان و مسافران گاه و بیگاه با بنده و بار بجمعیست خاطر و فراخیال نردن می نمایند - و اگر در جائی ^{علی} چیزی تلف شود تاوان آن با جریمه غفلت بر ذمه عملداران آنجا است - و مصالح بزم و رزم در همه جاوهمه وقت آماده و مهیا میباشد میکطرف جواهر زواهر سفته و ناسفته و اجناس مرصع و میذا و آلات طلا و نقره که از تعداد و شمار مستغنی است از نظر انور میگردد و الماس تراشید و مرصع کاران و میفاسازان و دیگر هنرمندان و استادان کارهای خود را بنظر ضیا گستر در آورده بارشاد و اصلاح آن حضرت عمل می نمایند - و میکطرف امتعه و انمشه نفیس و نادر از نفایس هندوستان و ولایت و اسباب ابقیامی و جاهه بافی از کارخانههای ^{پای} حضور و فرمایش صوبجات بنظر مقدس معلی در می آید - و بکطوف از

high endowments, renowned Omrah, and various well-known servants of the court, employed for the benefit and comfort of the husbandmen and troops, is constantly kept in his Majesty's view. And edicts have been issued to the countries and roads, prohibiting the collection of zekoot and Tumgha, passports, and other articles from whence large sums of money were used to be obtained. And through the blessing of his Majesty's justice, there is such protection and safety on the roads and ways, that merchants, Beyparies, and travellers with their goods and packs, come and go at all seasons with confidence, and gladness. If any thing is lost at a place, restitution thereof, together with a fine for neglect, is exacted from the Aumildars of that quarter. Stores for festivity and war are kept ready in all places, and at all times. Again on another side are exhibited to his Majesty's view, brilliant jewels bored and unbored, articles inlaid with precious stones, others enamelled, implements of gold and silver too many to be enumerated. Diamond cutters, inlayers, enamellers, and other workmen and profest artists, bring their performances for his Majesty's discerning inspection, and receive his orders and instructions how to improve their work. On another side are spread out to the sacred view, most rare and exquisite goods and cloths, the choicest productions of Hindoostan and foreign countries, articles of merchandize, and home manufactures fabricated in the royal manufacture; together with what have been commissioned from the Soobahs. On another side are books brought from the royal

کتاب خانۀ والا کتب عربی و فارسی اکثر بخط مصنف و مرقعات و نوشتجات از ثلث و نسخ و تعلیق و نستعلیق و شکسته بخط خوشنویسان روزگار مثل یاقوت و صیفری و ملا میرعلی و سلطان علی و میر عماد و ملا درویش و اشرف خان و محمد حسین امفہانی و تصویرات مصوّران نادره کار مثل مانی و بهزاد و نادر الزمانی و امثال آن بنظر موشگاف باریک بین پادشاه با عز و تمکین در می آید - و یکطرف ارباب فضل و کمال بزیانهای فصیح مباحثۀ علمی می کنند - و هر نشیب و فرازی که در طریق علم و عمل پیش می آید حضرت مرشد کامل بدستگیری طبع رسا بدلائل عقلی و نقلی هموار می سازند - و از یکطرف شعری فصیح زبان در مدح و ثنای ذات ملکی ملکات پادشاه کریم طبع دریا دل قصاید و مثنوی خوانده بصله و انعامات وافر کامیاب می شوند - و از طرفی منشیان مدعا نگار و خوشنویسان زرین قلم عرض هنر می دهند - و از یکطرف حکمای یونانی و طبای هندی بمعالجۀ درست و تدبیرهای نمایان جوهر هنر و حکمت خود را بمعرض بیان و امتحان می آرند و منجمان و اختر شناسان و رصد بندان و زیج دانان و برهمنان و پندتاران و کبیران و صاحب طبعان و دیگر دانایان هرکار و هنرمندان هر هنر مقدمات علمی بزبان در می آرند - و

library, in Arabic and Persian, many in the handwriting of the authors themselves; also collections of paintings and specimens of penmanship in the Suls Nuskh Taleek and Shekusteh characters, performances of the most skilful penmen of their time, such as Yacoot, Syreffee, Mulla Meer Aly, Sultan Aly, Meer Amad, Mulla Driveesh, Ashruff Khan, Mahommed Hussien Isfahany; and paintings of the ablest artists, such as Mani, Bedzad and Nadir us Zumaun. On another side men of excellence and consummate acquirements hold learned disputations in eloquent language, and every depth and height in the paths of theory and practice that is advanced, his Majesty (the ~~perfect~~ guide) through the force of his genius, makes plain, by arguments deduced from reason and experience. And on one side, poets celebrating with eloquent tongues, in elegies and odes of the inherent angelic disposition of the benign and liberal hearted Monarch, are gratified with abundant gifts and rewards. On another side faithful secretaries and scribes of exquisite skill, submit their productions to his Majesty. In another quarter Greek and Indian physicians present him with summary reports of the success of their skill in administering remedies. Also astronomers, astrologers, superintendants of observatories, calculators of astronomical tables, Brahmins, Pundits, Hindoo versifiers and poets, and others learned in different branches, and professors of every art, discourse on the theory and practice of their several avocations. Likewise linners, painters, mathematicians, and designers, exhibit their different works, and improve by

(۳۳)

مصروفان و نقاشان و مهندسان و طراحان کار و کسب خود را بنظر فیاض در آورده بتعلیم و اصلاح مقدس می رسانند - کاملان و استادان هر فن در پیش طبع رسا و خرد خرد، دان از راه انصاف خط عجز بر جبین می کشند - و یکطرف اسباب کارزار و آلات پیکار از شمشیرهای یمانی و تیغهای هندی مرصع و مکمل بجواهر قیمتی و زرههای دارودی و بندوقهای بی خطا و دیگر اجناس تورخانه و سلاح خانه و توپخانه که بجهت اطاعت تفصیل هر جنسی دفتری علاقه مطلوب است از نظر انور مبارک میگردند - و جوانان سبک دست گران بار شمشیرهای آبدار بر چورنگها می آزمایند و بیک ضرب گران در پاره میسازند - و اثر اسلحه به بندهای رنج دوست کار طالب مرحمت میشود - و از یکطرف در آمدن شمشیر بازان چابکدست و در افتادن پهلوانان و کشتی گیران صاحب فن باهم و جوش و خروش هوساگان دریا و بر و نماشای فیر مکرر میگردد - یکطرف اهل نغمه و نشط از خوانندها و گویندهای خوش آواز و سازندها و نوازندهای معجز طراز از نایب و طوایف چه از بندهای سرکار فیض آثار و چه آبندهای هر ملک و دیار طبقه طبقه فراهم آمده بالحدان دارودی طنطنه در ملک و ملکوت می اندازند - و بصدای مضرب ناخن بر دلای ارباب حال میزنند و بانعامات زافر دامن امید را - الامال می سازند *

the royal instruction. Professors and teachers in every art and science honestly confess their own ignorance, when compared with his Majesty's complete and accurate knowledge therein. In another quarter are set forth to his Majesty's view, warlike stores and weapons, swords of Yemen and India, inlaid and completely ornamented with precious stones; armour like that worn by David, unerring matchlocks, and other articles belonging to the armoury, the arsenal and the artillery department, the detail of which would require a separate volume. And expert robust youths make trial of watered scimitars on hard substances, which they cut asunder at a single stroke. A great quantity of arms is bestowed on servants devoted to war, and who are ever ready at a call. On another side, the entrance of expert gladiators, the conflicts of heroes, the battles of skilful boxers, the attacks and strugglings of combatants in their contests, exhibit spectacles of unbounded variety. On another side are chorus es of singing and mirth, sweet and melodious songsters, and musicians of wonderful skill, natives of Kelawut and Tewayef, in the service of this court, the seat of bounty, together with comers from every kingdom and country, being formed into several bands, make heaven and earth resound with strains like David's, and with the sound of the bow enchant the hearts of anchorites; and in return are loaded with gifts.

(۵) بیان اوقات عدالت و حالات عدل پادشاه عدالت پناه
هر چند اهل شرع و ارباب عدالت و احتساب هر روز در بارگاه معلی
مجمع شده محکمه راسته مطابق شریعت غرا و عدالت عالم آرا عمل می
نمایند لیکن بواسطه توفیر رحمت هر خلایق در هفته رزوی قرار داده اند که
خود بدولت و اقبال سربار آرای عدالت گردیده مظلومان و داد خواهان را در
حضور اشرف که مامون مسم رمیدگان است طلب فرموده حقیقت هو یکی را
بسمع عدل و انصاف اصفا نموده هر طبق شریعت غرا و عدالت عظمی احکام
قضا جریان صادر میفرمایند - اگرچه هیامت و عقوبت ارباب جرم و تقصیر
آئین عدالت و شریعت است و در خور اعمال و افعال به پاداش میروند
اما از بسکه لذت عفو و بخشش در ذابقه اقدس پادشاه رحیم طبع جا گرفته به
آئینی و نهایی که مذانی قواعد شریعت و عدالت نباشد قلم عفو بر چوبیده
اعمال ارباب گناه میکشند هم احکام شرعی از قوه بفعل می آید و هم آثار
عفو و کرم به مقتضای رأفت جباری و عطرفت ذاتی بمنصه ظهور میبرد - اندر
اوقات سواری خاصه اگرچه در ظاهر بواسطه سیر و شکار است لیکن در حقیقت

DE-SCRIPTION OF THE TIME AND MANNER IN WHICH JUSTICE IS
ADMINISTERED BY THE UPRIGHT MONARCH.

Although the expounders of the law and the officers of justice assemble every day at the sublime court, and holding a tribunal, proceed in conformity to the illustrious law and rules of justice, the ornaments of the world; yet his Majesty, out of the abundance of compassion for mankind, has set apart one day in every week, when, in his own auspicious person, being seated on the throne of justice, the oppressed and suitors for redress are called to the august presence, the asylum of the afflicted, and every particular case obtains an attentive hearing; and decrees inevitable as fate are issued, suitable to the illustrious law and supreme justice. Although fines and punishments for offenders are enjoined by law and justice, in retribution of their acts and deeds; yet, because his Majesty's merciful disposition takes delight in pardon and forgiveness, ways and means are devised that do not militate with the rules of law and justice, and he draws the pen of pardon over the page of offence. By his power, legal decisions are carried into execution; and also marks of forgiveness and mercy, proceeding from innate kindness and inherent clemency, are exhibited from the throne. Frequently the royal excursions, although apparently intended only for travelling and hunting, are in fact used as the means of gaining information of the condition of mankind, in order that the needy, without let or hindrance, may lay hold of the skirt of the robe of greatness, and obtain the object of their wishes.

(۳۵)

و بهجت اطلاع احوال جهانیان است که ارباب احتیاج بی موانع و مزاحمت
دست بدامن دولت زده کامیاب میشوند *

(۶) بیان آرایش مجلس عشرت قربین در حریم معلی

بعد از فراغ مجلس علماء

پادشاه دوران پناه تا انقضای نصف النهار بنفس نفیس و طبع لطیف و
لای رزین و خرد متین باقسام امور دولت روز افزون پرداخته بحرم سوای
عظمت و اقبال و مشکوی جاه و جلال تشریف برده در مکان فردوس نشان
بانعام و بخشش داد و دهش و مشاغل حریم مقدس که تفصیل آنرا نسخه
دیگر باید اشتغال می فرمایند - و پس از منقضي شدن نصف روز در
خلوتخانه خاص بادای نماز با نیاز رضایی خالق فوالجلال حاصل می نمایند -
بعد از فراغ نماز ظهر از نعمت خاصه که چندین کارخانه بآن متعلق است و در
ظرف طلا و نقره و چینی های نفیس و نادر و سفره خاص می چینند
و پیش آن بهمگان میرسد متلذذ گشته لمحله در آراگاه والا که بحسب نزاهت
و لطافت و زیب و زینت نظیر ندارد بر بستر راحت و کامرانی آرمیده پس
از فراغ نماز عصر به غسل خانه والا تشریف می فرمایند *

DESCRIPTION OF THE ARRANGEMENT OF THE BANQUET OF DELIGHT
IN THE SUBLIME SANCTUARY, AFTER THE ASSEMBLY
OF THE LEARNED ARE DISMISSED.

His Majesty, the asylum of the age, having engaged himself till past noon on many affairs of the immortal state, with affability, information, and judgment, retires to the Haram Serai of grandeur and auspiciousness, the palace of pomp and splendor, where, on a spot resembling Paradise he employs himself in conferring gifts, presents and donations, and regulating matters relative to the holy sanctuary, the details of which would require a separate volume. In the afternoon he performs prayers in the royal privacy, with humility, and fulfils the will of the Creator, the Lord of Glory. When afternoon prayer is concluded, an exquisite repast prepared in several offices dependent on this department is served up to the royal table, in dishes of gold and silver, and in rare china; and every person partakes of this bounty. And having tasted a little, he reclines for a short time in the sublime bedchamber, the decorations of which are of unparalleled taste and magnificence. After a short repose on the bed of ease and felicity, he performs the evening prayer, and then proceeds to the Ghosul khaneh.

بیان مہمان و مکرم اخلاق پادشاه با لطف و اشفاق

در فصل خانہ مقدس آخر روز

پادشاه عالم پناه آخر روز در غسل خانہ مبارک بر اورنگ خلافت و جهانداري جلوس نموده بمہمات ملطنت متوجہ می شوند و دیوان اعلیٰ و بخشیدان عظام و میر سامان و دیوان بیوثات و سایر متصدیان مہمات مالی و ملکی حقیقت امور کلی و جزوی از خالصات والا و طلب و تنذراہ قیوایا و مہمات و مطالبات و سامان مہیا و سر انجام کارخانجات و انواع مقدمات دولت بی پایان بعرض اشرف رسانیده در ہر باب بر طبق ارشاد بعمل می آرند - و مطالب عرایض و وقایع اطراف و اکناف مالک محرومہ معروض مقدس میگردد - و مناشیر جهان مطاع در جواب عرایض و واقعات از حضرت خلافت شرف نغان می یابد - و احکام عالم مطاع لازم الاتباع مشتمل بر تاکید ازدیاد معموری و آبادی ملک و رفاهیت حال سپاہ و رعیت بشرف صدر میپیوندد - و اگرچہ ابواب خیرات و مبرات این دولت سراپا برکت هموارہ بر روی جهان و جهانیان باز است لکن در شہور و ایام و کبابی متدبر اہل علم و فضل در باب زہد و صلاح و طبقہ

DESCRIPTION OF THE MENTAL ENDOWMENTS AND LAUDABLE
DEEDS OF THE AFFABLE AND HUMANE MONARCH, IN THE
GHOSULKHANEH, AT THE CLOSE OF DAY.

His Majesty, the asylum of the world, at the close of day, being seated on the throne of sovereignty and power, in the Ghosul-khaneh, attends to the weighty affairs of state. The Dewan Alah, and principal Bukhshees, the Meersauman, the Dewan of the offices, and all the Mutte-suddees of the affairs of revenue and government, submit to his Majesty, the particulars of all matters relative to the exchequer and pay, and assignments, of Teyool (or Jageers), investigations of accounts, requisitions, supplies for the army, provisions for the manufacturers, and every kind of business of this boundless government, and in all cases they act conformably to orders. The purport of addresses and intelligence from all quarters of the protected dominions, is also represented to the sacred presence. Edicts obeyed by all the world are issued with dignity by his Imperial Majesty, in answer to letters and advices. And positive edicts, worthy to be obeyed, as containing absolute orders for the increase of the cultivation and population of the country, and for affording comfort to the army and the subjects in general, are issued with dignity. Although with this Monarch the gates of charity and munificence are ever extended open in the face of the world, his benefits being universally experienced, yet, moreover, in holy months, seasons, and nights, men of erudition and wisdom, those eminent for piety and virtue, a multitude of Durveishes and

درویشان و فرقه فقرا و جماعت مسکینان و محتاجان هر دیار در حضور اشرف و اعلیٰ باریافته بغذایت زر سمرخ و سفید دامن امانی و آمال را لبریز می سازند - و هر سال مبلغها بطریق خیرات بجهت ارباب استحقاق و اهل احتیاج از خزانه ^{بودن} ورن مبارک بصوبجات ارسال می دارند - و چندین مساجد و مدارس و خانقاه و رباطها و دارالشفاه و امکنه و بقاع خیر از سرکار فیض آثار بذا یافته می یابد - در بلدها و شهرها هر روز مبلغی برای لنگر و بلغور خانه مقرر است که طعام پخته و غله فقرا و مساکین و یتیمان و بیوهها و مستورها می رسد - و در اکثر موسم مبلغها با نفایس هندوستان بطریق نذر و خیرات بمکه معظمه میفرستند و در هنگام شام بجمیعت خاطر و لطافت باطن و ظاهر به آداب نام و نیاز تمام نماز با جماعت میگذارند و فضلا و علما و امرا و سایر بندها صف در صف ایستاده با پادشاه دین پناه نماز می کنند پس از آن چندین هزار شمع و چراغ در شمعدانها و فانوسهایی مرصع و میخا و طلا در بزم خاص و مشعلهایی بیشمار در گرد و پیش دولتخانه روشن می شود که گرمون باچندین چشم در تماشایی آن حیران می ماند - و صلوة خوانان غزل و رباعی در ازمداد عمر و بقای دولت پادشاه گیتی پناه بزبان فصیح خوانده

Fakeers, and numbers of the poor and indigent of every country, gain admittance to the noble and sublime presence, and have their hopes and expectations amply gratified by donations in gold and silver coin. Also sums are annually issued from the treasury of the royal weight, to be distributed amongst the poor and needy throughout the Soobahs. Besides, several mosques, colleges, caravanseras, hospitals, and other public edifices have been built, and others are now erecting, through his Majesty's bounty. Likewise, in the towns and cities, fixed sums are daily allowed for the support of religious houses and refectories, where victuals ready dressed, and grain, are distributed amongst the poor and needy, orphans, widows, and chaste matrons. On several occasions large sums of money, together with the choicest productions of Hindoostan, have been sent to the renowned temple of Mecca, in offerings and for alms. At evening the King performs his prayers in the congregation, with confidence, cheerfulness and humility, strictly observing all the prescribed forms; the learned and profound men of the law, the nobility and all the servants of the court, standing in ranks; join in the supplications of his Majesty, the asylum of religion. After that, some thousands of candles and lamps, in enamelled, inlaid, and golden candlesticks and lanterns, are lighted in the royal assembly; and innumerable flambeaux are placed around and in front of the palace, permanent as the heavens; so that the sky, at the sight of so many stars, is struck with amazement. Those who perform the public prayers, after reciting odes and quartans, imploring long life and continuance of health for his Majesty, the asylum of the

آمین می‌گویند - و بعد از انقضای شام باز بدماغ نازه و طبع شگفته که اصلاً متغیر و متبدل نمی‌شود بلکه در هنگام کار طواری و نازگی دیگر بهم می‌ماند بر سرور فاک نظیر تکیه زده همی والا بانظام امور خلافت مصروف می‌فرمایند - و گوهر مطالب خاص که از دیده او باب بصیرت مخفی و مستور مانده باشد، بغواصی فکر عمیق و دستیابی طبع دقیق بچنگ آورده آریزه گوش اهل هوش می‌سازند - و هیچ مطلبی از مطالب و مقصودی از مقاصد در پیش طبع باریک بین اشرف موقوف و معطل نمی‌ماند - و هیچ امری از امور در عقده تعویق نمی‌افتد - و گره کشائی جمیع معاملات در حضور فایض النور که حلال مشکلات عالم است در طرقة العین می‌شود *

بدان تشریف فرمودن پادشاه حقیقت پناه

(۸)

در خلوت سرای دولت و اقبال

پادشاه عادل بیدار دل بعد از فراغ امور هر روز سلطنت عظمی و حصول جمعیت خاطر قدسی مظاهر از ضبط و ربط معاملات مالی و ملکی و اطلاع بر احوال عالم و عالمیاء بشکر و سپاس حضرت واهب العطا یا پرداخته نماز عشا را با جماعت ادا نموده در حریم خاص که محل استراحت مقدم و

world, conclude by pronouncing Amen. When the evening service is ended, his Majesty's mind, ever vigorous and unchangeable, being recruited with fresh powers, he seats himself again on the throne, the semblance of heaven, and exerts his great abilities in arranging the affairs of government; and the pearl of extraordinary designs, which lies hidden and concealed from others the most intelligent, his Majesty, by diving in the depths of reflection, with the aid of his discerning mind, grasps the gem, and makes it an ornament for the ear of the wise. No matter or concern of any kind escapes his notice, or is neglected by his sublime and comprehending mind, neither does any weighty affair suffer perplexity through delay, all difficulties being unravelled in the twinkling of an eye, in the presence of the diffuser of light the solver of all human intricacies.

DESCRIPTION OF HIS MAJESTY, THE ASYLUM OF TRUTH, PROCEEDING TO THE PRIVATE APARTMENTS OF WEALTH AND FELICITY.

The just and vigilant Monarch, after despatching the ordinary routine of business relative to this mighty empire, gratifying his noble mind by settling and ordering the affairs of revenue and government, and attending to the concerns of the world and of mankind, next employs himself in offering up praises and thanksgivings to the Majesty of Heaven, from whence all good things do proceed. And when he has concluded the evening service in the congregation, he repairs to the private apart-

معلی است تشریف فرموده با طبع فیض رسان بر مایده دولت نشسته از مفرغ
 نعمت بی پایان بدست لطف و احسان میوهایی لطیف و غذاهای الوان
 به خواهران و بندهای در و نزدیک کرم میفرمایند - پس از آن باصغای
 حکایات بدیعه و نکات غریبه و کتب توارخ معتبر مثل ظفرنامه و واقعات
 بابری و اکبرنامه از زبان مجلسیان فصیح بیان و تاریخ دانان شیرین زبان و
 استماع نغمه‌های دلکش و دلنشین مغربی و کشمیری و هندی تا نصف
 الیل در عین آگاهی و بیداری هنگام بزم روحانی را گرم میدارند - و صدای
 دلربایی نئی و کمانچه و دف و دایره و قانون و چنگ و عود و طنبور و رباب
 و سرنگ و سهولکی و سارنگی و خنجر و دیگر سازها بعالم ملکوت می
 رسد - و بعضی از اوقات در هنگام خلوت رقاصان و نظره‌های هندوستان که در
 فن خود طاق اند بقواعد و اصول برقص و جلوه در می آید و طرهای
 غیر مکرر و جلدیها و چستیهایی نیز تر از باد و برق می نمایند - آگاهی و
 هوشیاری اقدس بمرتبه ایست که هر سانحه و واقعه که در هر وقت روی دهد از
 صبح تا شام و از شام تا صبح بی فرصت و تعلل بعرض بادشاه حقیقت آگاه می
 رسانند - و تمام شب چوکیداران و چارشان و شب گردان و عسسان و مستحفظان
 و متحصصان و جاسوسان و خبرداران در گرد و پیش دولتخانه والا و در

ments, the mansion of rest and sublimity ; where with bountiful dis-
 position, being seated at the table of state, he with the hand of kindness
 and liberality, takes from the board of boundless munificence delicious fruits
 and various viands, and dispenses them far and near, amongst his courtiers
 and attendants. After that, he listens to the recital of choice tales,
 pleasant sayings, and authentic histories, such as the Zuffernameh, Vakiat
 Babery, and Akbernameh, delivered from the tongues of the companions,
 fluent readers, and eloquent historians ; which, together, with delightful
 captivating Moghuly, Cashmeerian and Hindy songs enliven the banquet
 till midnight ; and the exhilarating sound of the flute, viol, drum, tabour,
 dulcimer, harp, lute, tamboor, rebeck, mirdung (or long drum) dheelkee,
 the fiddle, the tambourine, and other instruments, reach the heavenly
 regions. And sometimes at the season of privacy, dancers and jugglers
 of Hindoostan, who are inimitable in their art, dance, and perform
 according to their method, with infinite variety and expertness, and
 with agility that outstrips the lightning and the wind. His Majesty's
 attention to business is so unremitted, that every transaction and occur-
 rence, whenever it happens, from morning till evening, and from even-
 ing till morning, is reported to him instantly, without delay in waiting
 for any prescribed time. Throughout the night, watchmen sentinels,
 patroles, rounds, guards, emissaries, spies and news-gatherers, are stationed

کوچهها و بازارها بمحافظت و چوکی مقرر اند - دهشت و هیبت و بندر بست
 خلافت بمنزله ایست نه مردم شهری و بازاری شبها خانه و درگاهها را نموده
 بی ملاحظه زندگانی میکنند - و در اردو بازارها و تمام شهر از غایت روشنی
 شب تاریک همچو روز روشن میگردد - و در حواشی دولتخانه فلک اساس
 چندین امرای نامدار با تابینان خود و نصیریان جان فشان از گرز برداران و
 چیلها و غلامان و خانه زادان مسلح و مکمل حاضر می باشند اگر صدائی
 از جائی بر میخیزد همان لحظه بمع حق ندوش پادشاه بیدار بخت
 می رسد - و در نصف اللیل صدای نوبت پادشاهی اهل هوش را بجوش
 می آرد و ارباب غفلت را هرسیار و بودار میسازد *

(۹) - بیان شده از کمالات ذات و الاعصاف پادشاه عالی درجات

از اینجا که عفايت الهی و تأیید ربانی در همه جا و همه وقت رفیق حال
 فرخنده مآل آن حضرت است در هیچ باب محتاج هیچکس و هیچ چیز
 نیستند - اگر دیوان اعلی را بشهیمی تعیین میفرمایند امور وزارت عظمی از
 کل و جز در حضور انور تمشیت می یابد و بر دخل و خرج ممالک مقرر
 و حقیقت صوبجات و سرکارها و برگذات و مواضع و قریات خود بنفس نفیس

in all quarters of the place, the streets, and markets. The respect for government, and dread of its laws is such, that all persons in the city and markets may sleep with their doors open, without any apprehension of danger. And all the military markets throughout the city are in the darkest night as day. In the vicinity of the court, permanent as the heavens, are to be found completely armed and accoutred, many Omrahs, with their dependants and other devoted servants of the state, such as mace-bearers, cheelabs, bondmen, and Khanehzad. If a noise issues from any place, instantly it is reported to the ear that listens to justice, the Monarch of vigilant fortune. At midnight the beat of the royal kettle-drum rejoices the hearts of the wise and awake as and puts on their guard those who are negligent.

DESCRIPTIOIN OF A PARTICLE OF THE AUGUST MONARCH'S PERFEC- TION AND SUBLIMITY OF NATURE.

The fortunate condition of this Monarch being constantly aided by the Divine favour and providential support, he needeth not help from any one. If the Dewan Ala is detached on any weighty business, the affairs of the grand Vizart, general and particular, are transacted under his Majesty's direction; himself inspecting the receipts and disbursements of the protected dominions, and details of the Scubahs, Sircars, Purgunnhs, Mouzahs, and villages; and whatever occurs to his

و امیرسوند و در تخفیف و اضافه دایمی آنچه در هر محال بخاطر دریا مقاطر
میوسد برطبق آن در دفاتر ثبت میگردند و دلهای جاگیر و نقدی در حضور
معلمی درست می شود و مسوده فرامین تصدقات آئین که باطراف و
اکتاف ممالک بشرف صدور می پیوندند باصلاح مقدس مزین میگردند - و
عرایض و واجب العرضهای دیوانیان جزو امیدان و کوربان بمطالعۀ خاص
در می آید - و جواب هر مقدمه موافق قانون حق و حساب از حضور پونور
عز نفاذ می یابد - و هرگاه بخششیان عظام بجائی تعیین شوند اگرچه منصب
و جاگیر و مدت ملازمت و خدمت و اضافه اکثری از بند عا در خاطر ملکوت
ناظر مضبوط و مقرر است اما بواسطۀ احتیاط مقرران راقف کار با سر رشته
کافذ حاضر می باشند و بندوبست معاملات کارخانجات سرکار عالم مدار آن
چنان فرموده اند که اگر متصدیان بیرونات را نیز کاری پیش آید داروغگان
و صاحب اهتمامان هر کارخانه بموجب ارشاد مرشد حقیقی سرانجام
خدمت متعلقۀ خود از قرار واقع می نمایند و در تسطیر و تحریر معاملات
مالی و ملکی ذات قدسی صفات محتاج بوزیر و دبیر نیست - بعضی اوقات
نظر بر ضروریات کار بی مسوده و بلا نامل صفحه صفحه و طومار طومار مذاشیر
قضا تاثیر نگاشته قلم اعجاز رقم می گردد - چنانچه در سنه بیستم خلوس میمنت
مانوس که علامی سعد الله خان از عالم در گذشت و عمده امرای مذبح الشان

mind, liberal as the sea, for increasing or curtailing expenses, in every de-
partment is inserted in the registers; and statements of Jageers paid in
ready money, are settled in his presence. And drafts of Firmans, of happy
purport, that are issued to all parts of the dominions, are improved by
his august correction. Addresses and representations from the inferior
Dewans, Ameens, and Crories, are submitted to the royal inspection;
and answers on every subject, conformable to the laws of justice and
equity, are issued with dignity from the enlightened presence. When
the principal Bukhsbees are appointed to any station, although the
Munseb, Jageer, length of service, and additional rank of most of the
servants, are well known to his Majesty, yet, in order to prevent any
mistake, experienced clerks attend with the papers of every department.
In conducting the business of the offices of government, the centre of the
universe, matters are so arranged, that if the Muttesuddees are employed
in any other business, the Daroghas and overseers of every office, through
the aid of the true guide, perform in a proper manner the duties required
of them. In writing and inditing on matters of finance and government,
his Majesty has no need either of a Vizier or a secretary. On some occa-
sions, where the business is very urgent, he, without making a draft, or
considering the subject, writes many pages and rolls of edicts, pervading
as fate, with his miraculous pen. In the twentieth year of this fortunate
and happy reign, when Allamy Saadullah Khan departed this life, and

معظم خان را که حقیقت حال آن خان سعادت نشان از غایت المتهار محتاج باظهار نیست بمقتضای عنایت و قدر دانی از دکن طلب فرمودند و تا رسیدن خان مذکور جمیع مهمات و معاملات ملکی و مالی را بهمع مبارک اصفا فرمودند و بر حقیقت مطالبات و محاسبات دوات بی پایان مطاع گردیدند و از غایت رأفت جبلّی و همت ذانی کوریان و فوطه داران مسلسل و محبوس را که زیاده از بیست سال در قید بودند و دیوانیان عظام جرأت در خلاصی آنها نمی توانستند کرد بتصدق فرق مبارک آزاد کردند - و مستوفیان و مشرفان و پیدشدستان و منشیان و مکرران دیوان اعلی از نظر مبارک کیمیا اثر گذشتند و اکثر حقیقت دفاتر خالصه شریفه و تن و تقصیم ممالک محروسه بمعرفت رای رایان بمرض مقدس و معالی رسید - و کیفیت و خصوصیات معاملات کل و جز مالی و ملکی بر آئینه ضمیر آفتاب نظیر مکشوف و مبرهن گشت و بجهت ازدیاد آبادانی ملک و رفاهیت رعیت از حضرت خلافت ضوابط و قواعد و دستورالعملی چند قرار داده اند که ملافتوزی بان راه نمی یابد - و در هر ملک و صوبه دیوان و امینان و عمال موافق ارشادیکه از حضور یافته اند پاس عهد و قول داشته در آنچه کثرت معمولی و رضامندی رعایا باشد عمل می نمایند و باوجود این همه وسعت ملک هندوستان اکثر زمینهای زراعت thereupon the chief of Omrahs of exalted rank, Mauzem Khan, (whose high character and happy endowments are so well known, that there is no need of setting them forth in this place,) being distinguished by the royal favour, was called from the Deccan: till his arrival all weighty concerns of government were attended to by his Majesty, and he was apprized of all matters and accounts relative to this boundless empire; and from the excessive inherent kindness and nobility of his disposition, many collectors of the revenues, and treasurers, who had been confined in chains upwards of twenty years, and for whose enlargements the princial Dewans could not presume to intercede, were graciously pardoned and set at liberty. And the conduct of the Mustofaes, Mushruffs, principal officers and clerks of the Dewan Ala, was inspected by his Majesty's discerning eye; and every particular relative to the royal exchequers, and the protected dominions, was submitted, through the channel of the Royroyan. The nature and property of all affairs, in general and particular, are displayed in the mirror of his Majesty's mind, in brightness like the sun. For the purpose of extending the cultivation of the country, and for giving comfort to the husbandman, his Majesty has established such rules, ordinances, and regulations, as effectually prevent all impediments thereto. In every district and Soobah, the Dewan, Aumeens, and Aumils, in conformity to the orders which they have received from the presence, and in compliance with their engagements, perform whatever may tend to the increase of cultivation, and the satisfaction of the Ryotts. Notwithstanding the vast extensiveness of the empire of Hindoostan, the

(۴۳)

موزوع میگردد بلکه اراضی بنجر و آفتاده باسانی و سهولت لایق زراعت میشود
اگرچه مدار آبادانی ملک بر موسم بارانست اما در هندوستان چاهها و تالابها
و کاریزها و نهرها و رودها بمرتبه وافر است که بقدر ضرورت آب بموزوعات
میرسد - و محال خالصه شریفه و جاگیر که معمور و آباد است اگر هنگام
سیر و شکار هرجا زراعت زیون یا رعیت شکسته حال بنظر دربارین پادشاه عادل
مهربان در می آید بجهت پرداخت و استعانت بعمل آن محال قدغن و نالاید
میفرومایند - و همیشه حقیقت محال خالصه شریفه و جاگیرداران بی کم و
کاست بعرض مقدس میرسد - و احکام لازم الاذعان در باب از دیاد آبادانی و
حصن سلوک با رعایا بقدغن تمام صادر میگردد و در هیچ باب و در هیچ وقت
دقیقه از ذفایق احتیاط فرو گذاشت نمی شود *

(۱۰) بیان شمه از خود وافر و عقل کامل بادشاه درران پناه

چون ذات کامل الصفات خدیو زمان بممالات ظاهر و باطن آراستگی دارد
در جمیع اوقات سر رشته تدبیر درست و حسن معاش و صفای معاد را محکم
داشته سر و قتی آنچه لازمه حزم و احتیاط است بمقتضای ظهور می آرند - و در
وقتی که پادشاه زادهای نامداری بمهمی یا صوبه تعیین می فرمایند دستور

greatest part of the lands capable of being cultivated, are occupied; and
fallow and waste lands are with ease soon restored to cultivation. Al-
though the cultivation principally depends upon the periodical rains,
yet in Hindoostan there are such abundance of wells, ponds, watercourses,
canals, and rivers, that the requisite quantity of water is carried to the
cultivated spots. In a division of the Khalseh Jageer lands, that is cul-
tivated, if, during the time of travelling or hunting, it should fall under
the acute observation of the just and humane Monarch that the crops have
been unfavourable, or that the Ryotts are in distress, he gives positive
orders to the Annuls of that quarter to protect and encourage them. Re-
ports are constantly made to his Majesty, of the state of the Khalseh and
Jageer lands, without diminution or exaggeration: and the most positive
orders are issued for increasing cultivation, and for the ease of the Ryot;
and on no subject or occasion is the smallest point of circumspection
omitted.

DESCRIPTION OF A PARTICLE OF THE ABUNDANT KNOWLEDGE AND PERFECT WISDOM OF HIS MAJESTY, THE ASYLUM OF THE WORLD

The Lord of the age is endowed with such perfect excellence, both in
internal and external qualifications, that on all occasions he holds fast the
thread of good counsel, prudence, and purity of morals; so that there is
constantly displayed from the throne the utmost care and circumspection.
Whenever any of the renowned and fortunate Princes are entrusted with
the management of some particular business, or appointed to govern a
Soobah, they receive written instructions for their own particular conduct

(۴)

برنامه العملی در باب نشست و برخاست و آئین سواری و طرز سلوک با سوار و بندها و انقطاع و انفصال معاملات بر طبق شریعت غرا عذایت میکنند - و هر بنده را که بکاری و مهمی تعین می فرمایند از روی ارشاد و هدایت اندرز و موعظه چند مشتمل بر اخوف و رجا که هر کلمه آن دستور العمل ارباب دانش و بیدش ^{نصیح باشد} بر زبان الهام بیان میگردد - و در معاملات ^{و کفایت} و تدبیر رزانت راجی و مقابله اندیشه اهل حضرت بمنزله ایست که آنچه بعد از انجام کار بظهور می آید بر آئینه صافی خاطر اول جلوه گرمی شود و تمهید مقدمات و تشخیص معاملات بر رابط علمی و ضوابط عملی می فرمایند و حفظ مراتب ظاهر و باطن بقوت خرد خورده دان آن چنان فرموده اند که عقلای دانشور ثابت و محکم میدانند و قدرت درک و دریافت اقدس بر تئیه ایست که هنوز بر زانها حروف مطالب نفورته از ادای کلام و طرز گذارش اصغای مدعا فرموده جوابات آن را بر زبان الهام بیان می آرند - از اینجا که ذات کامل الصفات مستجمع کمالات انسانی و رهبی است ماهیت هیچ علمی از علوم و کیفیت هیچ فنی از فنون مخفی بر ضمیر خورشید نظیر نیست - و حسن خط مبارک و مقادیر عبارات اقدس نور آفرای دیده خط شناسان و خوشنویسان و دستور العمل ارباب انشا و املا است و در علم سیاق و همدسه و رقوم نویسندهای حساب دان در پیش طبع موشگاف حیرانند

as well as how to behave themselves towards the nobility and servants of the state, and how to decide and determine conformably to the resplendent laws; and any inferior officer, who is charged with the execution of any concern obtains from his Majesty's inspired tongue some advice and caution, in terms conveying both hope and fear, for his instruction and guidance, and which might serve to regulate the conduct of men of wisdom and experience. In matters, requiring mature deliberation, his Majesty possesses such strength of wisdom, and depth of reflection, that he foresees what will be the issue of the business; and comprehending and estimating affairs by analogy of theory and rules of practice, issues orders accordingly. In directing on different degrees of known or occult subjects, he exhibits such acuteness of understanding, that the most wise and experienced consider his orders as perfect and immutable; and the faculty of apprehension is possessed by him in such a degree, that, before the matter has scarcely obtained utterance, lie from the turn of expression and mode of relating, comprehends the purport, and gives answers there to with the tongue of inspiration. Whereas, his Majesty's noble disposition is desirous of possessing all excellent qualifications, both natural and acquired; so, neither is the substance of any science, or the nature of any art, hidden from his mind, enlightened as the sun. The exquisite beauty of his Majesty's handwriting, and the force of his style, gives, delight to the ablest judges, being models of penmanship and composition. In the application of Syak, Mathematics, and Arithmetic, his extraordinary skill astonishes the most able

و بدریافت و شناخت خصوصیات جواهر مهارت اقدس و نظر باریک بین
 اشرف بجائی رسیده که به مجرد مشاهده رنگ و اندام و وزن قیمت آن
 بر زبان الهام بیان میگردد - و ماهیات و کیفیات اشیا بر آئینه ضمیر الهام پذیر
 آن چنان مبرهن و مکشوف گشته که مافوق آن در تصور ارباب بصارت نیاید *
 (۱۱) بنایان احوال فرخنده سال در روزهای جشن

هرگاه کیفیت هر روز این دولت بدید بگردند بدان مرقبه است که خرد دقیقه
 شناس در ادراک آن بحیرت می گزاید پس کمال شان و نهایت شوکت این
 دولت را در ایام شریف و روزهای جشن قیاس باید کرد که بچه درجه تواند
 بود - یکی از آرایش بساط جلالت مناسبات خاد آئین تخت مرصع نوروزیست
 که بجواهر زواهر و لالی شاهوار بنوعی گزین و ترمیع یافته که گردن با چندین
 چشم نظیر آنرا ندیده - و گوش روزگار عدیل آنرا ننهیده - و قریب یک روز
 رویه که سجاده از سه اک نومان عراق و پنج کرور خانی مارا رام الله باشد خرج
 آن شده - و بالای آن سریر عرش نظیر شامیانه مروارید دوزی قیمتی برپا می شود
 و پهلوی آن تختهای متعدد مینا کاری و کرسیهای طلا و صندلی قور خاصه
 و دو چتر مروارید دوزی با علاقهای مروارید کلان و دسته مرصع که بر چوکیهای

accountants. His skill in the properties of jewels, and the acuteness of his sight, is arrived at that pitch, that at the first glance he declares with the tongue of inspiration, the goodness of the colour, the dimension, weight and value of the stone; the substance and nature of things being displayed in the mirror of his inspired mind, to a degree beyond the power of imagination.

DESCRIPTION OF THE FORTUNATE CIRCUMSTANCES ATTENDING THE FESTIVAL DAY.

The ordinary diurnal arrangements of this immortal empire are conducted with such a degree of judgment, that the most acute observers are amazed in the contemplation thereof; it may therefore be conjectured to what pitch is carried the pomp and splendour exhibited on grand occasions and festivals. One of the ornaments of the glorious surface of the immortal assembly, is the new year's throne, which is so bedecked with brilliant stones and royal pearls, that the sky has never beheld stars so resplendent, nor the like thereof been heard of throughout the universe. On it was expended near a crore of rupees, equivalent to three hundred thousand tomans of Irack, or four crores Khany of Mawerulneher. Over the throne is erected a canopy resembling the empyrean one, embroidered with valuable pearls; and by the side of it are several other thrones and chairs of gold, with Sundalees belonging to the Kowrkhaneh. There are also two umbrellas embroidered and fringed with large pearls;

مرصع تزییب یافته نصب می گردد - و در کتب های مرصع که قیمت یکی ازان هفتاد و پنجم هزار روپیه است بقرینه یکدیگر آریزان میکنند - و در گرد و پیدش نشیمن مبارک معجزه های طلا و نقره منصوب می شود - و از عود سوزها و مخمرهای مرصع آینه کاری روی خوش بهشت جهان و جهانیان می رسد و بارگاه زریفت و کلابتون بان مر بفلک کشیده با ستونهای نقره و طاقهای ابریشمی و خرگاههای والا و قناتهای مخمل زریفت و مخمل زردوزی و شامیانه های زریفتی برپا می گردد - و مفرشات الوان الوان از قالینها و قالچه های پشم و شال کومانی فود اول در خور هر مکان و هر جا فرش می شود و از اریخته فایحه عطریات روح افزا خاصه مثل عطر جهانگیری و سبتوکه معذب که بر بدن لطیف مبارک می مالند دماغ اهل مجلس معطر میگردند - و ارگجه خوشبو که باقسام خوشبوئیهای استعمال می کنند در خوانها و پبالهای مرصع و مینا و طلا در حضور انور می آرند - و پانه های مکه می مع بکهرطه (پکهرطه) طلا و نقره و رشته کلابتون بایستادهای محفل خلد آئین مرحمت می شود - و انذر امرا و بندها باضافه و رعایت سربلندی می یابند - و اهل نغمه و نشاط از مطربان خوش آواز خواننده های نغمه پرداز و طوائف مغولی و هندو مزین

and the poles by which they are fixed over two chairs, inlaid with precious stones, are ornamented in the same manner. There are also inlaid stars, valued at seventy five thousand rupees each, which are suspended at proper distances from each other: and the imperial throne is encompassed with rails of gold and silver. The censers for burning lignum-aloës, and incense pots, are inlaid and enamelled, from whence issues a fragrance that regales the senses of every one present. A pavilion of gold and silver, tissue, and brocade, elevated to the sky, is supported by pillars of silver, and silken tent ropes; together with stately Khurgahs with walls of velvet, embroidery, and brocade, and canopies of rich silks. And according to what is suitable for different places, there are spread various kinds of large and small carpets, made of Carmanian Shawl wool, of the first quality. The royal person is perfumed with the choicest odours, such as essence of roses and essence of amber, diffusing a fragrance that exhilarates the senses of all who are present; and odoriferous Argujeh, being a composition of a variety of perfumes, brought in to the enlightened presence in dishes and cups, inlaid, enamelled, and of gold, together with that species of beetle leaf called Mughee, and spice boxes of gold and silver, with silken strings, are bestowed on the attendants of the paradisiacal assembly. Many Omrahs and other servants are dignified with increase of rank and with donations. Singers with voices delightfully melodious, and companies of Moghuls, and natives of Hindoostan, ornamented and arrayed in dresses of different forms, warble such charming strains as arrest the birds in their flight, and impede

و مرتب بلباسهای رنگارنگ بصدای دل نشین و صوت دل آویز صغ را از طیار و آب را از جریان باز میدارند - و از انعام و بخشش پادشاه گنج بخش فیض رسان دامن و سر و پیر را بر از زر و زیور می سازند - و در ایام نوروز جهان افروز از غره ماه فروردی تا روز شرف آفتاب عیدش و عشرت رواج دیگر میباشند و ایوانها و حجرها و در و دیوار دیوانخانه خاص و عام باهتمام و کلاهی پادشاه زادهای و الا تبار و امرای نامدار بمختل زربفت و مختل کاشی و اطللس زرین و طاق گجراتی و جواهرهای بادله و کلابتون باذواع زیب و زینت آراسته و پیراسته میگردد - و بفر قدوم میمنت لزوم شاهنشاهی رشک فرودس برین می شود نفایس و نوادر بسیار بطریق پیشکش و نیاز بنظر انور در آید - و یکی از روزهای جشن مقدس روز عید گلشنی است که پادشاه زادهای نامدار و امرای ذری اقتدار و اکثر بندهای روشنخاں درخور حالت و منصب صراحیهای مرصع و میذا و طلا از نظر انور گذرانیده بشرف قبول سعادت جاوید جاصل مینمایند و همچنین در ایام بسنت و فصل بهار مجلسهای رفیگین در سهرگاهها و باغها ترتیب می یابد *

(12) بیان نفرد و اجناس درگاه گردون اساح

خراین این دولت عرش اقتدار بیرون از حساب و افزون از شمار است از

the course of waters: and through the munificence and liberty of this bountiful and gracious Monarch, they have their hands and bosoms filled with money and jewels. At the season of the vernal equinox, illuminating the world from the commencement of the month of Firvirdeen until the nineteenth, are various sports and entertainments, the halls and chambers, doors and walls of the public apartments of the palace, through the management of the agents of Princes of high descent, and the renowned Omrahs, being hung and ornamented, with gold and Kashan velvets, Gujerat tissues, rich fringes and different kinds of flowered silk, and being graced with the auspicious footsteps of royalty, excites envy in Paradise. There are presented to his Majesty's resplendent view, abundance of curiosities and rarities, by way of tribute and offering. One of the established festivals, is the Eid Golabee, when the renowned Prince and powerful Omrahs, with other illustrious servants of the state, according to their rank and condition, present to his Majesty flagons of gold, inlaid and enamelled, and obtain immortal honour by his gracious acceptance of them. Also at the festivals of Bussent and the spring harvest, there are various diversions contrived at the country seats and gardens.

DESCRIPTION OF THE COINS, AND OTHER VALUABLE ARTICLES OF THIS EMPIRE, PERMANENT AS THE SKY.

The treasures of this empire, powerful as the empyrean, exceed all cal-

نفسه را

اشرفیهها و روپیهها چه در رکاب ظفر انساب و چه در معیجات و قلعبجات ازان زیاده
است که بدقتها گنجد. هر سال کوروا از محال خالصه شریفه و وجوه پیشکشها
و غیر ذلک در خزاین عاصره جمع میگردد - و کوروا در کوروا صرف اخراجات این
دولت بی بیهوشی می شود - هم جمع این دولت روز افزون از احاطه نگذرد
بیدون و هم خرج این سلطنت ابد مقرون از اندازه تقریر افزون - و همچنین اقسام
جواهر قیمتی مثل لعل بدخشان و الماس کلان بی جرم و مروارید غلطان آبدار
و زمرد رنگین و عین الهیه ال اول و یاقوت و زرد درخشان و نیلم خوش رنگ و سایر
آلات مرصع و اجناس میداکری و اسباب طلایی خالص و نقره بیغش و چیزهای
مغفوری و تحفهی نفیس و نادر از سبک بيشم و بلور صاف شفاف بی خط
و خال و اندامی حاجبی در آئینه دنیای مرصع و طلا و اقمشه نفیسه و امتعه
نادره از نفایس هر ملک و نادر هر دیار - و اسپهان بادپای از عربی زادان
و باد پایان عراق و خراسان که از پانصد تومان تا هزار تومان قیمت دارند مثل
پادشاه پسند و تمام عیار و کوزه زر و ظفر مبارک و محبوب عالم و فیل - فیل و امثال
آن طریقه در طریقه - و اسپهان ترکستان و خاندان زندستان که در صیروت
و صیروت و راه و رفتار پهاو با پان عرق میزنند - و گرهایی خانه زک و اسپهان

culatation and conception: the gold mohurs and rupees at the victorious seat
of government, together with what is kept in the Soobahs and fortresses,
cannot be comprised in registers: crores of rupees are annually accumula-
ted in the royal treasury from the Khalseh lands, Peishcushes, and other
sources: and many crores are disbursed in the charges of this boundless
empire; the receipts and expenditures of this increasing empire exceeding
the bounds of description or calculation. And in like abundance are all
kinds of valuable jewels, such as Badakhshan rubies, large diamonds
without flaws, pearls that are perfectly round and clear, emeralds of the
most beautiful hue, cats eyes, of the first class, bright topazes, deepcoloured
sapphires, and all kinds of implements inlaid and enamelled, utensils of
pure gold and of fine silver, the choicest china called Faghforee; together
with the choicest pieces of art in perfect clear and transparent jasper
and crystal, and Aleppo mirrors in gold and inlaid cases, as well as the
choicest stuffs and rarest productions of every country. Also coursers fleet
as the wind, of Arabian breed, and horses bred in Irack and Khorasan,
whose prices are from five hundred to a thousand Tomans, such as those
called the King's Choice, Standard Value, the Golden Mountain, the
Happy Victory, the Beloved of the World, the White Elephant, and other
similar appellations, are kept in a number of stables: besides horses of
Turkistan, and those bred in the royal studs of Hindoostan, which, for
figure, temper and motion, are equal to the horses of Irack: likewise colts
from the royal studs: Cutch horses, and large mares, in droves; and ele-

کچه‌ی و امپ ماده‌های کلان گله در گله - و فیلان کوه مثال فلک و قطار مثل سموت و عالم گچ و گجرراج و بنراج و اورنگ گچ و مهاسروپ و مهاسندر و جکت سوهر و فیروز جنگ و دیگر فیلان فوج و قور و جنگی سلسله در سلسله و حلقه در حلقه - و شتران بغدی و جمازه‌های نیزر و اشتران نیزر قطار در قطار و گاران توانا هزار در هزار و بهله‌های گجرانی و اراپه‌های باربردار منزل در منزل - اهیا و آلات کارزار و ادوات و آلات بیگار در قورخانه و سلاح خانه از همه شیرهای الیمانی مثل اکبرشاهی و خونریز و وارپار و صفدر و صفشکن و بی بدل و امثال آن و تیغ‌های مغربی و جنوبی و هندی و جمدهر و خنجر و کپوره مرصع و مکمل بجواهر قیمتی قبضه در قبضه - و سپرهای پوست کربودن نقاشی کار استادان نادره کار معه گله‌های مرصع و میزا - و تیرهای گجرانی و کمان‌های ولایتی و لاهوری و ملتانی - و نیزه‌های فرنگی - و زره‌های دودی و بکتر و جوش و چلقز و خود و غیره مع پوشش‌های زینت و مختل فرنگی و کشی زیاده از شمار - و اسباب کارخانجات سرکار فیض آثار و سرانجام و سامان توپخانه از توپ‌های کلان نامی مثل قلعه‌کشا و دشمن‌کش و دشمن‌کوب و فیروز جنگ و دشمن‌گداز و غیر آن و توپ‌های هوائی و بندوق‌های بیخطا مثل بی بدل

phants firm as mountains, and fleet as the spheres, such as Soomerut, Alumguj, Gujraj, Bunraj, Aurunguj, Mahaseroop Mahasunder, Jugget-sewba, the victorious in battle, and a great number of other elephants belonging to the troops of the Kowr, and those for fighting; camels of the Boghlee species, and swift dromedaries; Jernazebs, and fleet mules in strings, thousands of strong oxen, and a great many Gujerat chariots, and carts for carrying loads. Also warlike weapons and implements, both in the Kowrkhaneh and the arsenal; such as Yemen sword blades named Akbersshahy. and the shedder of blood, the slicer, the devaster of ranks, the breaker of ranks, the nonpareille, and the like; together with western, southern, and Hindy swords, Jemdhers, Khunjers, Kupwabs, inlaid and ornamented with precious stones in great number; shields made of rhinoceros's hide, ornamented with paintings by rare artists, and others inlaid and enamelled; likewise Gujerat arrows, and Tartarian bows, Lahoree, Miltanee and European spears: Daowdee armour, coats of mail, cuirasses, gauntlets, helmets &c. There are also numberless dresses of Europe and Cashan brocades and velvets; together with furniture for the several departments of his prosperous state; and artillery, ammunition and stores, large cannon that are famous, such as the subduer of fortresses, slayer of the enemy, smiting the adversary, the triumphant, melting the enemy, &c. also mortars and unerring matchlocks, such as the nonsuch, the wonder of the

و نادر الزمان و زنبورگ و گجنال و شترنال و هتئال و گولپای کلان و خورک سرپ
و باروت و امثال آن از احاطه تصور افزون است و پیوسته در گارخانه والا توپهای
کلان با اهتمام توپسازان فرنگی و دکنی استعمال می شود و هنگامه توپ
سازی همیشه گرم است - و صاحب اهتمامان چاپکدست مکرر توپهای عظیم
را بر گردنهای و غرابها و رهنماها بار کرده بکابل و قندهار برند و آورند - و هر
توپی را که انتقال و حرکت آن از مکانی بمکانی در کمال صعوبت و دشواریست
چند فیل و چندین گاو توانا و عمده و فعاله فراوان از راهها و دریاها و کوهها و
جنگلها و جاهای صعب و دشوار به آسانی کشیده می برند - و چون امباب
دولت و مواد حشمت از گاهی و جزوی در همه جا و همه وقت آماده و مهیا
است و کارفرمایان و کارپردازان در امثال امر قضا نفاذ کمر خدمت و اهتمام
بسته حاضر میباشند هر کاریکه مشکلمتر ازان نباشد به آسانی هرچه ناممکن صورت
انجام و پیرایه انعام مییابد و هیچ کار در هیچ وقت موقوف و معطل نمی ماند *

(۱۳) بیان طور و ترتیب سواری پادشاه فلک اشتباه بروز عید
اگرچه در هنگام سیر ممالک اقالیم طنطنه و دبدبه سواری هر روزه اقتضای

age; besides wall pieces, Gujnals, and Shutternals, and Hutnals, with large and small shot, and lead and gunpowder, and so forth, in quantity beyond conception. And in the royal foundery, under the direction of Europeans, and dexterous gun-founders, large cannon are continually cast, the business of this department being conducted with great spirit; and skilful and able persons have frequently transported large cannon, on machines, carts and carriages, from Kabul to Kandahar; and whenever there is any great difficulty in transporting, and moving a gun from one place to another, some elephants and strong bullocks, with a number of men of this department, easily draw them through roads, rivers, and wilds, and over mountains. And whereas all the ways and means of supporting power and greatness in general, and particular, are ever in readiness in all places, and at all seasons, at the same time that the superintendents and managers of every department are always able and willing to execute orders immutable as fate; so, the most arduous enterprise is accomplished with the greatest facility, no business or opportunity being neglected.

DESCRIPTION OF THE MANNER AND DISPOSITION OF THE RETINUE
THAT ACCOMPANY ON FESTIVALS, THE MONARCH SUBLIME AS
THE FIRMAMENT.

Although, when his Majesty travels over his territories and dominions,

و اعلی مرتبه است که از نهایت کثرت و ازدحام خلایق و آواز فقیر و نفاره و صدای کوس و کرنا زلزله در زمین و زمان می افتد - اما در روز درآمد شهرها و نهضت باطراف ممالک سواری ارفع بشافی و آئینی ترتیب می یابد که دیده ارباب نظر در تماشای آن حیران می ماند - خصوصاً روز عید از شان و لوازم و اثاثه این دولت بی پایان و حشمت بیکران تفرج در تفرج و تماشا در تماشا می شود - و از دولت خانه والا تا عیدگاه ارباب نورزی و اهتمام و یساولان چابک دست راهها و کوچها و بازارها صاف و هموار میسازند - و در تمام شهر از در و دیوار و درگاهها و راسته بازارها به دیباهای رنگارنگ آئین بند می شود و خلایق بی شمار از شهر و نواحی فراهم آمده بر منازل سه طبقه و چهار طبقه و پشت بامها و طاقها و رواقها بر می آید - و در بازارها و کوچها و راهها عالمی مجتمع میگردد - و آفتاب سپهر جاوید و جلال شاه گنج بخش دریا نوال گاهی بر سمند خوشخرام گران بازو گاهی بر فیل فلک سیر کوه مثال سوار دولت گشته بعیدگاه تشریف می فرمایند - و از هر طرف زرهای فراوان نثار فرق مبارک می شود و فیض آن بختایق می رسد - چتر کلان آسمان فرسا در پیش - و آفتاب گیر فلک نظیر در هر دو طرف - و مورچهها و چوربهای

such is the ordinary state and splendour of the sacred and sublime cavalcade, that the great concussion of people, together with the sound of kettle-drums and blasts of the trumpets, occasion an earthquake; yet this is greatly surpassed on those days when he makes his entrance into a city, or in marching to different parts of the Empire; at which times the sublime cavalcade is conducted with such order and magnificence, that the spectators are struck with amazement at the sight thereof; especially on a festival day, when the pomp and state of this boundless and magnificent Empire affords an unparalleled show of delight and splendour. From the palace to the Eidgah, Marshals and Yessawuls clear and prepare the way. Throughout the city, the doors, walls and shops in the streets and markets are decorated with silken stuffs, of various colours. People innumerable of the city and suburbs are collected together, in houses of three and four stories, on the edges of roofs in balconies and galleries, at the same time that all the markets, lanes, and streets are thronged by the populace. The sun of the firmament of pomp and glory, the Monarch, bestower of treasures, who is bounteous as the sea, proceeds to the Eidgah on a stately powerful steed or mounted on a elephant swift as the spheres, and firm as a mountain, whilst abundance of money is flung on all sides amongst the populace. In front is carried an umbrella touching the sky, and on each side a lofty aftabgeer; behind are the principal officers with chowries and fans

دسته مرصع در دامت خامان - و مقریان شاه والا قدر بلند اقبال مایه وار عقبه خورشید آسمان عظمت - و پاک شاهزادهای نامدار و شاهزادهای کامگار ستاره وار گرد پایت سرور خلافت - و امرای عمده پیش قور و سایر امیران و امیرزادگان و بندهای جلوس و گرز برداران گرز طلا و نقره بر دوش - و چپایها و فلامان و خانه زادان و فدویان حلقه بگوش - با کلکیها و کمرهای موصع و آراستگی و پیراستگی تمام پیاده در جلو - و صدای زنگ جلوداران بگوش فاهید میرسد - و اسپان عربی و عراقی با زین و براق مرصع و مینا و طلا و آبائیها و زین پوشهای مخمل زریفت طلا دوزی - و فیلان سوارهای خاصه معه تخت مبارک و حوضه ها و زینها و سازهایی مرصع و طلا و گدینهای مخمل زریفت و افیال چهتردار و نشانهای صورت شیر و نقارهای اسپه و کونا پیش پیش - و قور خاصه از شیر نشان و پنجه و تمن و طوغ و کوبه طلا و نقارهای نقره بر فیلان با جهولهای مخمل زریفت و مقرلاط و لایتی زر دوزی در عقب - و لوازم دولت مثل میزان و شمشیر و برجهی و کمان و ترکش و دھال و بندوق و غیره در دامت امیرزادگان اهل خدمت - و سوارهای خاصه مثل تخت روان و سنگاسنها و پالکیهای مرصع و

inlaid with precious stones, like the shadow after the sun in the firmament of greatness. The renowned and fortunate Princes, like stars surround the foot of the throne of Empire. The Kowr is attended by the principal Omrahs, and in the suite are others of the nobility and servants of state; mace-bearers, carrying on their shoulders gold and silver maces, together with Cheelaks, bondmen, devoted servants with jewels; marching with the utmost order and discipline, whilst the sound of the bells of the Jolowdaran reaches the ears of the planet Venus. The Kowr is preceded by Arabian and Iraky horses, with saddles and trappings inlaid and enamelled and of housings and saddlecloths of gold velvet and embroidery; and elephants of state, bearing the auspicious throne: and howdahs, with trappings and harness inlaid, and of gold; and housings of velvet wove with gold and other elephants carrying umbrellas and standards, with the figures of lions; then come horses, with kettle-drums and trumpets; next follow the Kowr, or insignia of royalty, consisting of the figure of the lion, the hand, the tementowgh, the golden stars, the silver kettledrums, and an elephant decked in housings of gold velvet, and Europe broad-cloth, embroidered with gold: in the retinue are the appendages of state, such as the scales (or crossed swords) swords, spears, bows, quivers, shields, matchlocks, &c. carried by the sons of nobility, who have entered into the service. In the retinue is also the Khaseh Sewary, such as the Tukhtrewan, thrones, palkees, inlaid with precious stones, enamelled and

میقا و طلا با علاقه‌های مروارید کتان و بهل‌های گجراتی پوشش مخمل زریفت و
 و امثال آن بانواع زیب و زینت در جلو می‌باشد - و میدوزکان جیفه‌های مرصع
 بر سر و عصاهای مرصع در دست و یسارلان با عصاهای طلا و نقره - و خدمتیها
 سرگرم بارگاه آسمان جاه - و قاعصه عیدگاه خادم و حشم از برق اندازان
 بلباس‌های گوناگون از دگل‌های مخمل و خلعت‌های الوان - و تفک‌نچیان پیاده
 متخاع به نادریه‌های مقرلاط ولایتی - و باندداران و نشان برداران با بیرق‌ها و
 نشان‌های دارائی ^{بسمه} طلا در طرفه ایستاده میشوند * و در و دیوار و کوجه ^{بسمه}
 و بازار رونق گلشن ^{بسمه} گلزار بهم میرساند - و در هر قدم و هر مکان تفرج و
 تماشای رنگین میشود - و از آراز شادیانه و صدای کرنا و سوزنا آهنگ شادی
 و شادمانی بچرخ اطلس میرود * پادشاه هفت اقلیم زینت بخش تخت
 و دیهیم شادان و فرحان و خرم و خندان تماشا کتان فیض‌رسان بعید گاه تشریف
 میفرمایند - و بآن عظمت و شوکت و رفعت ^{بسمه} فرق فرقدین ^{بسمه} سایی را در محده
 حضرت رب العزت بر جانماز زمین فیاز گذاشته با طبقات انام از خواص و عوام
 باین پادشاهان اعلام نماز با جماعت میکنند - و در هنگامیکه خطیب بر منبر

of gold and with fringes of large pearls; also Gujeerat chariots, covered with gold, velvet, and such kinds of ornaments; the whole attended by Meer Toozeks, with Jeegahs of precious stones on their heads, and in their hands wands inlaid with jewels; yessawals bearing gold and silver staffs, and the Khidmuttea zealously devoted to the service of the sublime court. All the distance to the Eidgah, both sides of the way are lined with the retinue and servants, consisting of Berkundazes in various dress coats of quilted velvet, and different kinds of Khelauts; and foot matchlockmen, arrayed in Nadirees of Europe broad cloth; and rocketmen, and flag bearers, carrying flags and banners of Dariey silk, stamped with gold. The doors, walls, streets, and bazars, of themselves form a parterre and flower garden; every step that you move through every place affording a new and delightful prospect; and in the sprightly notes of the trumpet and sackbut, the sound of joy and gladness is conveyed to the chrystalline sphere. The Monarch of the seven climates, who adds lustre to the throne, and to the diadem, proceeds to the Eidgah with a placid countenance, diffusing satisfaction and delight into the hearts of the spectators; and amidst all this pomp and splendour, that head which is exalted to the greater and the lesser bear, is bowed down in adoration of divine providence, and prostrated on the earth in prayers and supplication, in the congregation of the people of all conditions, with whom he performs his devotions, conformably to the manners of Kings professing the faith. And whilst the preacher in

بذکر القاب سامی و آبائی گرامی بندگان اعلیٰ حضرت خاقان زمان و دعای
بقای عمر و دولت خایفۀ جهان زبان حق بیان را بلند آوازه می سازد بعنایت
خلعتهای فاخر و زرهای وافر سر بارچ آسمان میدیاید *

پیش از این سوارای پادشاه بحر و بر هنگام سیر و سفر خیر اثر
در هنگام نهضت رایات عالیات و ایام سفر خیر اثر پیش خانۀ معادت نشان
ترتیب می یابد و از هر منزل خوش منزلان و صاحب اهنمامان و داروغه و
مشرف و عمله و فعلۀ فراش خانۀ از فراشان و بیلداران و سقاییان و غیر ذلک
پیشتر رفته مکان قابل دولتحانۀ انتخاب نموده گریوه و مخیاب را انباشته پست
و بلند را هموار ساخته چوبترهای کلان متعدد در خور هر جا و هر مکان درست
می سازند و در هر منزل دولتحانۀ مکمل و مرتب از آرامگاه مقدس و
خانوئخانۀ و غسلخانۀ و دیوانخانۀ خاص و عام و خواص پورها و دیورهای و
دروازها و دیگر جاها مشتمل بر اهدیکهای اطلس باف زری و خورگهها و رانیکهای
مخمل کاشانی و اطلس فرنگی و سقرلاط ولایتی زردوزی و شامیانهای
زربفتی و درپردهای مخمل زربفت و سراپردهای مخمل کاشانی و اطلس
فرنگی و قناتهای مخمل و چهینست مچهای پتلی و اقسام زیب و زینت بطول

the pulpit recites his great titles, and extols the ancestors of the mighty
Monarch of the age, and lifts up his voice in supplications for the long
continuance of the life and prosperity of the Khalif of the universe, he
is rewarded with costly garments and abundance of money, so that his
head is raised to the summit of heaven.

DESCRIPTION OF THE TRAIN WHICH ATTENDS THE MONARCH OF SEA AND LAND, ON HIS PROSPEROUS EXCURSIONS AND JOURNIES.

Whenever the sublime standards are displayed and during prosperous
journies, the auspicious Peishkhanah is prepared, and at every stage
Khushmunzels and other officers, the Darogah, the Mushreff and others,
belonging to the Ferashkanah, camp-colourmen, water-carriers and such
like, go on before, and, making choice of a spot fit for the royal encamp-
ment, fill up all excavations, and level the ground, where they prepare
several platforms suitable to every place and situation. At every stage
is pitched a complete set of tents, consisting of the sacred sleeping
apartments, the public hall of audience, apartments for the women, fitted
up with windows, and other accommodations, such as Uspucks covered
with satin and tissue, royal Khurgahs and Rowties made of Kashan
velvet, and Europe satin and broad cloth embroidered with gold, canopies
of gold stuffs, hangings for doors, made of gold velvet, and curtains
of the same materials, tent walls of velvet and Masulipatam chintz; these

یک کوره بزرگ می شود و در گرد و پیش دولتخانه مقدس بازارهای متعدد مشحون به نعمتها و اجناس و اشیای گوناگون ترتیب می یابد و دایره های اختر برج جاه و جلال شاه و الاقدار بلند اقبال و پادشاه زاده های نامدار و شاهزاده های برخودار و امرای عظام و سایر بندگان بمثل و فاصله حقیر و منصوب میگردند و بواسطه کثرت عظیم و طول و عرض احاطه آرد بر هر دایره نشانی می گذارند که دایره هرکس از دور بنظر در می آید و اندوهی و ازدحام لشکر ظفر اثر بمرتبه میشود که ازین منزل تا منزل دیگر خمیده بکفیه و طغاب بطناب اهل آرد و فردن می آیند و در هر منزل جهانی تازه آباد می شود - بمحور بر آمدن پادشاه عالم گیر از دولتخانه فلک نظیر کوس کامرانی و نقاره شادمانی می نوازند که صدای آن بگوش ناهید می رسد - و اعلمی حضرت خاقان زمان نوبت به نوبت بر سواریهایی خاصه مثل قیل فلک شکوه و سهند سبک سیر و گران باز و تختسراوان و سنگهاسن مرصع با دبدبه و طنطنه وحشمت و شوکت تمام سوار دولت گشته شکار کنان و صید افکنان بدولتخانه مبارک تشریف می آرند - و بخشیان عظام و امرا و منصبداران و سپاه ظفر آثار بیرون از شمار با سایر خدم و حشم و فیلان و اسبان و دیگر آلات و علامات دولت روز

tents are a cove in extent: around and in front of the Dowletkhaneh, are erected several markets, stored with all kinds of viands, articles and wares. The pavilions of the Star, the constellation of pomp and splendour the auspicious Monarch, together with those of the renowned Princes, the King's sons, of happy endowments, the principal nobility, and of all the other attendants, are placed in due order, at fixed distances : and on account of the great length and breadth of the boundaries of the camp, a flag is set up at every tent that the quarters of every one may be distinguished at a distance; and the number of the victorious troops is so very great, that the tents and tent-ropes extend from one stage to another, and at every stage a new world is peopled. As soon as the Emperor, the conqueror of the world, steps forth from the Dowletkhaneh (which resembles the sky,) the drum of prosperity and the kettle drum of mirth are beaten with such spirit, that the sound thereof reaches the ears of the planet Venus. His sublime Majesty, the Khakan of the age, has different modes of conveyance; mounted either on a stately elephant, or on a fleet and powerful steed, or else carried on a Tuhktrewan or in a Sunghassen of gold and silver, inlaid and enamelled, he proceeds with the utmost pomp and magnificence, amusing himself with hunting and hawking to the next stages. In the train are the principal Buckhshies, the Omrahs, Munsebdars, and victorious troops; elephants and horses, and all the insignia of state. The retinue of the

افزون در تور می آیند و سواری حضرت بیگمنا و اهل محل از اسپان و فیلان آراسته و چندولها و محفها و پالکیها و قزلیهای مرصع و مینا و طلا و نقره و عمارتیهایی پوشش مخمل زینت و نشانها و بانها و سرادقهای زرنگار بآئین تمام ترتیب می یابند و ناظران و خواجه مرابان و دیگر منسوبان و متعلقان لوازم اهتمام را بجای می رسانند که مبادا محال عبور نمی ماند و فرقه راجپوتان که در شجاعت و اخلاص مشهور اند همچو کوه آهن در گرد و پیش سواری محال می باشد. و باین کثرت و هجوم و اجتماع خواص و عوام و انبوهی عمله و فعلة کارخانجات و سایر خلائق و علابق و عوابق آرد و هدیت و حکم قضا جریان و هراس و ملاحظه سیاست عدالت پادشاهی بمرتبه ایست که هیچکس بمیزه و مزروعات دست نمی نراند گرد مگر شخصی که دست از جان بشوید و دست خود بدمت خود قطع کند. و بجبهت اهتمام راهها و زراعتها امرا و منصبداران و احدیان تعیین می شوند. و در هر سفر داروغه و امین پایمالی مقرر است که اگر باوجود ضبط و اهتمام زراعت تلف شده باشد زر نقد از مرکز خالصه شریفه می دهند. و چون طبع پادشاه عالم پناه راغب سیر دربار است از مستقر الخلافت ابرآباد تا دار الخلافت شاعجهان آباد کشتیهایی سواری خاصه

Begums, and other persons of the seraglio, consists of dressed elephants and horses, chundowls, Mahaffehs, Palkees and Doolies ornamented with gold and silver inlaid and enamelled, and curtains bedecked with gold; the whole being conducted with the utmost order and regularity. The superintendents, eunuchs, and other servants and dependants, observe such proper precautions, that it is impossible even for the Zephyrs to pass. The train of the Mahal (or seraglio) is encompassed by a band of gallant and loyal Rajpoots, resembling a mountain of iron. Amidst this immense multitude of great and small, the officers of the different departments, the dependants and followers of the camp, such is the fear and awe impressed by the command inevitable as fate and so great dread of his Majesty's justice and discipline, that, on a march, no person presumes to touch any fruit or standing crops, excepting one who having washed his hands of life, has resolved to be his own executioner. For the protection of the roads and the standing crops, there are appointed Omrahs, Munsubdars and Ahdyans; and on a march, it is the business of a Darogah and an Aumeen to estimate any damage, in order that if, notwithstanding these regulations and precautions, the standing crops should suffer any injury, they may issue ready money from the royal exchequer. His Majesty being fond of making excursions on the water, there are kept in readiness from the city of Akberabad to the capital Dehly, for the royal conveyance, boats

به پوششهای زرد و زردی و فشیمنها و محجوها و قبهها و کلههای مرصع و مینا و طلا مرتب و مزین میشود . و صدای شادیانه و جوش خروش دریا بملاء اعای می رسد - و از عقب سواری خاصه کشتیهای اهل محل و کشتی و سفینه و زرق امرای عظام یا پوششهای رنگارنگ بیستم بدرتیب تمام می رود و در دریا لاله زار میگردد . و ضابطه این درخت بیکوان محدودست که در مسیر سفرها کشتیهایی خاصه بر اربابا بار نموده در آردوی ظفر قرین میارند و در تالابها و رودها انداخته میر و شکار ماهی و مرغ آبی میفرمایند - و در سفرهای در دست در هر ملک بر سر هر گذر کشتیهایی خاصه موجود میباشد است .
 ۱۵ بیان کیفیت و کثرت و جامعیت آردوی معلی

آردوی گیهان پویی شهر دست روان و ملکیت همیشه آبادان - و کثرت و محرم آردوی جهان بیما از ناطق و صامت پمربند میشود که پهلوی و پهلوی و درش بدش و پایی بر پای یکدیگر گذاشته میروند . و ارباب حرفت و صنعت که وطن مالوفه آنها آردر بازار است و خانه بودش این طایفه است با احوال و اقبال و اهل و عیال بجمعیست خاطر و فراغ بال با افسانه و توانه طی منازل می نمایند و در کوچ و مقام با هم کتخدانیها میکنند و نوالد و تداصل پسر و دختر در ornamented with coverings and seats of gold embroidery, and rails and knobs either inlaid, enamelled, or of gold ; and the shouts of the rowers, with the noise of the dashing and foaming of the water, resound to the sublime regions. The royal barge is followed by those with the women, whilst the barges, and large and small boats of the nobility, follow in the greatest order and regularity ; the surface of the river resembling a bed of tulips. Such is the order and good management of this boundless empire, that on parties of pleasure and journies, royal boats are conveyed on carriages along with the retinue, and which being launched into lakes and rivulets, his Majesty enjoys the sports of hunting and fishing. In all remote situations, royal boats are kept in readiness at every ferry.

DESCRIPTION OF THE NATURE, EXTENT, AND MULTITUDE OF THE ROYAL CAMP.

The camp, which measures the world, is a moving city, a country always in a flourishing state ! and the crowd and multitude of people and cattle therein is such, that they move on, side by side, and shoulder to shoulder, and foot against foot of one another. Artificers and mechanics, to whom the market of the camp is their beloved native country, and who are said to carry their houses on their backs, march, with their women, bag and baggage, with contented minds, joyfully telling stories, or singing. Whether marching or halting, they intermarry,

آرد و میشود و اطفال را در سبد انداخته و سبد را بر دوش گذاشته بمنزل میارند - چون حفظ الهی و عدالت شاهنشاهی شامل حال خلایق است با این همه انبوهی و ازدحام خلایق که از احاطه تصور بیرون میباشد طفل یک روزه تا پیر صد ساله از دست و پای اسب و فیل سلامت میروند - و مطربان و رقاصان و بازیگران هر دیار نغمه کذان و دف زنان می آیند و صدای جرس و زنگ و زنگوله و آواز مردم و شور و غوغای انسان و حیوان بفرسنگها میرسد - و از نهایت هجوم بعرض در کوه راه میروند و بر دریاها و نالها و کلهها و جاهای نشیب و فراز کثرت خلایق بمرتبۀ کمال میشود - بر دریاها و کلهها بلهائی محکم و عریض متعدد می بندند - و صاحب اهتمامان جائی ایستاده خلایق را به سهولت می گذارند و انبوهی لشکر ظفر اثر و سایر الناس بمرتبۀ میگردانند که مردم تا دو روز و سه روز بر گذاره دریا توقف می نمایند و اندر اوقات برای رفاهیت مردم مقام پادشاهی نیز واقع می شود - و از غایت کثرت پسر از پدر و دختر از مادر جدا میشوند و باز بهم میرسد - و از هر کس هر چه گم شود حصان و جاسوسان گرفته می آرند و مردم مال خود را شناخته میگیرند - و اگر شخصی از راه دورشبهائی تار به اردر بیاید و خنۀ آشنا نیابد نزدیک بدولتخانه

beget and bring forth sons and daughters in the camp, and the newborn infant is brought in a basket to the next stage. The care of divine providence, and the blessings entailed on the royal justice, are extended to all conditions of people; so that amidst this immense concourse, exceeding the bounds of imagination, the infant of one day, and the old man of one hundred years of age, pass unhurt amongst the feet of horses and elephants. Minstrels, and jugglers of all countries proceed singing, and beating their drums, whilst the ringing and tinkling of great and small bells, joined to the noise and clamour of men and cattle, may be heard at the distance of pharsangs; and so great is the multitude, that the line of march is two cose in breadth; and at rivers, defiles, and other places that are difficult to pass, the crowd and press is inconceivable. Over great rivers several strong bridges are thrown, and careful officers are placed at proper stations to enable the people to pass over with ease. The number of the victorious troops and people of all descriptions is so great, that sometimes they are detained two or three days, before the transportation of the whole across a river can be completed; and sometimes, for the ease of the people, his Majesty halts at the passage. Such is the bustle and confusion that sons lose their fathers, and daughters are separated from their mothers, but rejoin them after a time: whatever is lost by any person, the officers of the police recover, and restore to the rightful owner. After a long march, when any one does not arrive till late on a dark night,

والا زیر آگاسی دیا یعنی چراغ آسمانی شب میکند از دزد و از اینجا سراغ مطالب
میکند - و در سفر کابل و کشمیر مدار بر میزدور سربار پست - و میزدور کشمیر
هزار در هزار از کشمیر تا به پای طهطه بهم می رسد و زیاده از میزدور هندوستانی
بار بر میدارد - چنانچه در سبدهای کلان آدم بیمار را گذاشته و سبد را بر پشت
انداخته می برند - و آنچه در ملکهها و شهرهای عمده بهم گرسد در اردوی
معلی که مرجع اعلا ف خلائق و مجمع خواجهای آفاقی است آمده و مهیا
است - و سوداگران و بیوپاریان و جوهریان و صرافان و اقسام مردم و سایر اهل
حرفه و صنعت از نقود و جواهر و استعده و اشیای هر دیار در کانهاملو دارند و هر
راسته و بازار از بزاز و بقال و عطار و غله فروش و حلوا فروش و روغن گر و طبخ
و کله پن و قصاب و صیاد و مرغ فروش و ترگاری فروش و گل فروش معمور - صنف
دیگر از شال فروش و رفوگر و خیاط و بافنده و نداف و اتوکش و ابریشم فروش
و چهارپایه گر و رنگر و اسلحه فروش و شمشیرگر و تیرگر و کمانگر و صیقلگر و آهنگر
و دروگر و خراط و چرمگر و سراج و پالان دوز و نمکگر و پوستین دوز و قالی فروش
و نمک فروش و کهنه فروش و دیگر خورده فروشان که از آئینه تا شانه و از رشته تا
سوزن در بساط آنها است با فروشندان و متعلقان خانه در آرد دارند - و طبقه و فرقه

so that he cannot discover the quarters of any of his acquaintance, he passes the night under the Akassy dyah, or the sky lamp. where he makes the necessary inquiries. On marches to Cabul and Cashmeer every thing is transported on the heads of porters, thousands of whom offer themselves for hire from Cashmeer to the borders of Tatah, and carry heavier burthens than those of Hindoostan, insomuch that one of these porters will carry on his shoulders a man in a large basket. Many articles that are not procurable in large countries and cities, are to be found in the royal camp, it being the resort of all descriptions of people, and the repository of the choice productions of every country. Merchants, dealers in grain, jewellers, and other classes of men of business, and all kinds of artisans and mechanics, have shops stored with money, jewels, merchandize, and goods of every country; and in every street and market are linen-drappers, grocers, druggists, corn-factors, confectioners, oilmen, cooks, jelly-makers, butchers, gamecatchers, and flower-sellers, in a flourishing condition; besides other classes, such as dealers in shawls, ruffugurs (or fine drawers,) weavers, taylors, cotton-carders, uterkush, silk men, linen-printers, dyers, armsellers, sword cutlers, arrowsmiths, bow-makers armourers; black-smiths, carpenters, turners, curriers, harness-makers, pack-saddlers, feltworkers, old brokers, and other retail dealers, who expose on their carpets small wares from a looking-glass and a comb to thread and needles, and all of them with their families reside in the royal camp.

دیگر از کتب فروش و کاتب و صحاف و کاغذ ساز و مهره کش در کوچ و مقام بکار خود مشغول اند - و بازار خرید و فروخت برده و اسب و سایر جانوران چورنده و پرزده و دیگر اشیاء علیحده ترتیب می یابد - و در هر بازار بایمان و دلالتان مقرر و معین اند و در بازار آشیای کثیر در گردش است و در هر طرف صدائی و نوائی و شور و غوغا است - باین حال هیچ کس را قدرت بر زیاده مری و شپوخی و بی اعتدالی نیست و از ضبط و اهتمام و بندوبست داروخه ها و صاحب اهتمامان در سفر و حضر نرخ غله و اجناس بیک طرز است و همیشه در دست می ماند - ارزانی و فروانی هر جنس و هر چیز بمنزله اعلی می شود و گاه و هیمة گنج در گنج بهم می رسد - و درای هر در و مصالح هر کار و عمله و فعله هر قسم در آرد موجود است - و آخر روز در وسط آرد از هر طرف بازاری آراسته میشود - و اقسام خلائی از سباهی و اکابر و اصافه سوار و پیاده نشسته و ایستاده نماشا می کنند - و انواع اشیاء و اجناس و سایر ما یحتاج سفر و حضر در معرض خرید و فروخت می آید - و در شبها هنگام داد و ستد و خرید و فروخت گرمتر تر از روز میشود - هر یکی مشغول بکاری - و در پیش هر درگانی چراغ افروخته و تمام روی بازار بچراغان روشن گشته - و در هر جا قصه خرانان و نغمه پردازان

There are moreover other classes and tribes, as booksellers, scribes, book-binders, paper makers, and paperpolishers, who on marches, and on halting days, are busied in their respective vocations. There is a distinct market for buying and selling slaves and horses, and all kinds of creatures that graze or fly; and other goods are exposed for sale separately. In every market are established sellers and brokers. In the bazar large corn-mills are worked, so that on all sides there is noise and clamour; nevertheless no one is allowed to be guilty of violence, oppression or intemperance. Through the order and good management of Darogahs, and other diligent officers whether on a march or at a fixed station, the price of grain and other articles is always at the same price, without any variation; every thing in the highest degree of cheapness and perfection. Grass and fire wood are also in great plenty; and materials for every work, and servants of every description, are to be procured in the camp. At the close of day, a market from all quarters is held in the midst of the camp, where all descriptions of men, soldiers, great and small, horse and foot, sitting and standing, are looking about them: and every sort of goods and wares with all kinds of necessaries for a march, are brought to this place of traffic. At night, traffic is carried on with much more spirit than during the day, every body being employed in some business or other. In front of every shop a lamp is lighted, so that the whole face of the market is illuminated. In every place story tellers, musicians, dancers, and jugglers of every country, exhibit their respective feats. Before the tent of every

و رقاصان و بازیگران هر دیار در کار و کسب خود گرم - و در پدش خانه هر امیدی
و فقیری و در اطراف و جوانب آرد و لذت‌ها و مکانها برای فقرا آماده - و چارواکان
و مستحقان در هر طرف آن شهر عظیم الشان هوشیار و خبردار میباشند *
۱۶ بدین احوال صید و شکار خاصه

در سرکار والا جانداران شکاری صحرائی از شیران فامی و هوزبر و ببر و پلنگ
و تازی شکاری و غیره قلاعه در قلاعه و آهوان جنگی و آهوان آهوکیم راس در راس
و پرندهای آسمان پرواز از شفقار و بازها و شاهین بی نظیر و بکرهای بی
مثل و جره و باشد و امثال آن دست در دست - و عمله و فعله چون قراولان
و قوش بدگی و قوش خان و میر شکاران و شکار بازان فراوان - شکار شیر و پلنگ
و هوزبر و ببر خاصه پادشاه شیر شکار است - و شکار آهو و نیله گاو و گورخر به
بندوق خاصه می شود و از غایت صفائی شست تیر آنحضرت بی خطا است
و از شفقارها و بازها و شاهینهای آسمان پرواز و بکرهای فلک تاز و جره‌های
تیزرو و باشهای زود رس که از دست مبارک به پرواز می آیند آنقدر چرخ و دراج
و مرغابی و قاز و کلنگ و غیره شکار می شود که با کثر بندهای دور و نزدیک
میرسد - همچنین در دریا و کولابهای و رودها و لالابها به نشاط و انبساط تمام
شکار ماهی و مرغابی میفرمایند و در هر ملک و هر شهر بجهت محافظت
و منشا و شکارگاهی خاصه میر شکاران و قراولان مقرر و معین اند - هرگاه حکم

Ameer, lives a Fakeer; and on different sides of the camp are established
refectories and accommodations for the poor. Chaouchies and watchmen
are attentive and vigilant in all parts of that great city

DESCRIPTION OF THE ROYAL TRAVELLING AND HUNTING.

There are many wild beasts belonging to the sublime court such as lions,
tigers, &c. fighting and decoy deer, coursing greyhounds also birds that
soar the sky, such as falcons, hawks, matchless royal falcons, behrees, jurchs,
budhehs, &c. the officers of this department, such as Kerawuls, the Kosh-
begee, the Koushekan, Meer Shekar, and huntsmen, are very numerous.
The pursuit of the lion is appropriate to the Monarch, (styled the hunter
of the lion;) deer, the neelgau, and the rhinoceros are also royal game: and
such is his Majesty's dexterity in archery, that his arrow never errs. The
high soaring and fleet falcons, hawks, royal falcons, behrees, juhrees, and
bashahs, that are let fly from the royal head, seize such a quantity of
bustards, quails, teal, geese, cranes, &c. that they are distributed amongst
the servants of all ranks. In like manner, on rivers and lakes, his
Majesty enjoys the sports of fishing and fowling in the highest perfection.
For the preservation of the parks and royal hunting seats, in every
country, city and town, there are stationed Moersshikars, and Kerawuls.

اقدس بشکار قمرغه صادر میگردد صاحب اهتمامان چابک دست چند هزار مرد
اجوره دار از شهر و قصبها فراهم آورده از هر چار طرف احاطه نموده شکار بسیار
از جانواران دشتی و کوهی آماده و مهیا گردانیده از راه در حلقه را تنگ تر ساخته
بهجای معین میرسایند و اعلیٰ حضرت خاقان زمان با اختران برج دولت و اقبال
یعنی پادشاه زندان با آن مکان تشریف برده با احتیاط و اندک نام بدفعات شکار
میفرمایند تا بعد از آن حکم جهان مطاع عالم مطیع علی العموم شرف نفاذ
می یابد و فیض آن بخاص و عام میرسد *

When his Majesty gives orders for hunting in the Kummghah, the appointed officers exert themselves in collecting together from the cities and towns some thousands of hired men, and having encompassed a space of ground, abundance of game, consisting of animals of the wilds and mountains, are thus drawn together; the circle is then gradually reduced, till they arrive at an appointed spot, whither his Majesty and the Princes having repaired, enjoy the sport in the highest perfection; after which his Majesty gives permission for the diversion to be general.

مرض فرض خاص

مرض احقر بندگان ^{خدا} محمد کبیر الدین احمد بخدمت حضرات فی درجات
پارسی آموزان هند اینست که زمان ^{و زمان} ممتد میگرد که هندوستان و اهل هندوستان
را با اهل ایران ^{میر صحبت} مختلطت کم است و اتفاق محاوره و معاشرت کم - ازین روست
که طرز تعلیم و تعلم ما هندوستانیان در پارسی زبان چنین آفزاده است که ما
مردم هند در خواندن و نوشتن عبارت فارسی حسب محاورات قرون ششم و
هفتم و هشتم ماهر میشویم اما در گفت و شنید بالکل نا بلد و بلید میباشیم
اگر از خاک ایران ^{ملائی} عالم معانی و بیان با شاعری فصیح اللسان یا لری از
قزاق و کوهستان پارس و خراسان وارد هندوستان میشوند و با ما پارسی دانان
هند حرف میزنند او از آسمان میگوید و ما از زمین * نه از زبان و بیان ما را
می فهمد و نه ما لب و لجه آنان را - آن وقت عجیب زحمتی میباشد که
آنها اگر ^{می} ستوهان جان بگویم بجاست و اگر گافش (وان پندارم رواست * ازین
رو فقیر برخی از عبارات و محاورات جدید را اینجا در سلک تعرییر کشید - تا
محاورت و ^{میر صحبت} موانست بظاہر و اطفال با محاوره حال پیدا گردد *

A SPECIAL INSTRUCTION.

The representation, which this humble servant of God, KABIR UDDIN AHMAD, makes to those gentlemen of distinguished social position in India, who study the Persian language is that for a considerable time past the intercourse between the natives of India and the inhabitants of Persia has become less frequent, and the opportunities of mixing and conversing together few. For this reason, the ways and methods of instruction in Persian of us, inhabitants of Hindustan, have been such that we are acquainted with the reading and writing of the Persian language in accordance with the usage and phraseology of the sixth, seventh and eighth centuries, but of the spoken language we are quite ignorant. If a learned Mullah or an eloquent poet from the land of Iran, or even if an ignorant boor from any of the villages and mountains of Persia and Khorasan comes to Hindustan, and falls into conversation with any of us in India, he speaks of the heavens, and we of a rope, or in other words, he cannot understand what we say and to us his language is a mystery. The unpleasantness of such a situation may well be said to wear the heart and weary the soul. For this reason, I have here given some specimens of the modern language in order to enable students to obtain an acquaintance with the idioms and usages of the present day.

سرگذشت وزیر خان لنگران

[پنجاه سال قبل ازین کنار دریای خزر در شهر لنگران خانه میرزا حبیب وزیر واقع میشود * وزیر در اطاق دم اندرون نشسته و حاجی صالح پیش روی او ایستاده است *]

وزیر — حاجی صالح شنیدم از رشت میروی — راست است

حاجی صالح — بلی آقا میروم

وزیر — حاجی صالح خدمتی بشما رجوع خواهم کرد بایست انجام

بدهی — بجهت همین بود شما را خواستم

حاجی صالح — بفرمائید آقا — با جان و دل برای انجام فرمایشات سرکار حاضر

وزیر — حاجی صالح — باید یک نیم تنه زی آبی در رشت بدهی

بدوزند — تا امروز مثلش را در لنگران ندیده باشند — همین که نیم تنه حاضر

شد — میدهی بزرگتر بیست و چهار دانه دوکمه طلا — از تخم مرغ کوچکتر و

از تخم بوتر بزرگتر درست میکنند — در ریخته اش میدوزند — وقت برگشتن

همراه خود بدار — اینهم پنجاه دانه طلسمت — [پولها در میان کاغذ پیدش

میگذارند] خرچ کن — هرچه کم آمد برگشتن در اینجا کارسازی میشود — زود

برمیگردی یا خیر

THE TALE OF THE KHAN OF LANKURAN'S VAZIR.

(THE scene is laid at the town of Lankuran on the shore of the Caspian, some fifty years ago, in the house of Mirza Habib, the Vazir. The Vazir is seated in a room at the entrance of his harem, and Haji Salih is standing before him)

Vazir. Haji Salih, I have heard you are going to Rasht. Is that true?

Haji Salih. Yes Sir, I am going there—

Vazir. Haji Salih, I would confide a certain service to you. You must carry it out for me. It was on this account I sent for you.

Haji Salih. Be pleased to command Sir. I am ready with life and heart, to carry out the orders of your Excellency.

Vazir—Well Haji, you must get a blue gold embroidered jacket made in Rasht; and the like of it they must never have seen to this day in Lankuran. When the jacket is ready, you get a gold-smith to make twenty four gold buttons—smaller than a hen's egg, bigger than a pigeon's—let them be sewn round the collar of the jacket. At the time of your coming back bring it with you and here are fifty pieces of gold.

[He puts the coins wrapped up in paper before him.] Pay for it all; whatever may be wanting when you return here, it shall be settled. Are you coming back quickly, or not?

حاجی صالح — نا یکماه دیگر بر میگردد — کاری ندارم — پول نقد میبرم
 ازیرم بخورم برگردم — اما آقا اگر اندازه نیم تنه معلوم میشد — بسیار خوب
 بود — اینجا که بدوزند شاید تنگ و کشاد بشود یا کوتاه و بلند بیاید — در
 خدمت سرکار مقصر بشوم.

وزیر — عیب ندارد قدری کشاد و بلند بدوزند — اگر اندازه نیامد — اینجا
 درست میکنند

حاجی صالح — آقا نمیشود که پارچه اش را بخورم و دگمه اش را هم بدهم
 بسازند — بیایم اینجا — هر کس که میخواهد بدوزد باندازه قد او ببرند بدوزند
 وزیر — اخ ایة بنده خدا — شماها عجب عادت نرده اید بزبان گفتن و
 اظهار معرفت نمودن — مقصودت اینست من مطلب پوشیده را بیساخته آشکار
 بتو بگویم — تو که نمیدانی اگر من آنرا اینجا بدهم ببرند بدوزند بچه قیل
 و قال خواهیم افتاد — و چه اوقات نلختی خواهم کشید

حاجی صالح — خیر آقا — من چه میدانم
 وزیر — بهر من لابد باید پیش از وقت ترا از مطلب خبردار کنم — تا
 بازار هم که رفتی بهم کس رسیدی شهرت بدهی که وزیر بمن چنین و چنان
 خدمت رجوع کرده است — آسایش را بما حرام کنی — نگذاری آورده بنشینم

Haji Salih. In another month I shall be back: I have no business to transact. I am taking ready money to buy silk with, then I return. But Sir, if the size of the jacket were known it were better, for when they sew it there in Rasht may be it will come too narrow or too broad, or be too long or too short, and then I shall have been deficient in the service of your Excellency,

Vazir. No matter if they do make it a little too broad or too long. If the size does not come right they can set it straight here.

Haji Salih.—Will it not do Sir, if I buy the cloth, and then have the buttons made and bring them here? Whoever may be going to wear it, let them cut it out here and make it up according to the size of her figure.

Vazir.—Oh, you men! you have all of you got a curious habit of over-talking, and making a display of your knowledge. So your intention is that I should tell you clearly all about this private affair. Don't you know if I give that jacket to be cut out and made up here, what a questioning and gossiping I shall happen upon? and what bitter times I shall have of it?

Haji Salih.—No, Sir; what do I know about it?

Vazir.—Then I must perforce make you acquainted with the matter beforehand, lest when you now go to the bazaar, and meet somebody, you spread about that the Vazir has confided to you such and such a service, making peace impossible to us,

عزیز من مطالب ایفست - در ماه بعید نوروز مائده امت - میخواهم چیزی
 غریبه در عید بشعله خانم ببخشم اگر اینجا بدهم بدوزند - زیبا خانم هم یک
 همچو چیزی خواهد خواست - بگیرم اضافه خرج است باز زیبایی نمی دارد.
 نگیرم از قال و قیل خلاص نخواهم شد - همه روزه مایه درد سر و اوقات نامحیی است
 حاجی صالح - آقا مگر رفتی که درخته اش را ببخشیدی - زیبا خانم
 دیگر مثال آنرا نخواهد خواست

وزیر - الله اکبر - عجب گیر تیغذادیم مرد که بتو چه - بتو هر چه میگویند
 تو بر همان طور کن وقت دادن خواهم گفت خواهم زن هدایت خان رشتی
 این نیم تنه را برای شعله خانم سوفاست فرستاده است - آن وقت زیبا خانم
 نمیتواند مرا مقصر کند این حرفها را اینجا بکس گفته نگفته ما
 حاجی صالح - خیر آقا من چه حد دارم مر شما را فاش کنم - لایق
 ریش منست

وزیر - بارک الله - ده بر مرخصی

[حاجی صالح تعظیم کرده از آطاق بیرون می رود پشت سر آن زیبا خانم

and not allowing of our sitting down in quiet. My good friend, the matter is this: In two months it will be New-Year's Day, and I want to give a present of something rare to Sholih Khanum on the festival. Now, if I give the thing to be made up here Ziba Khanum, too, will want something of the same kind. If I get it, my expenditure is increased, and it does not tend to her adornment; if I do not get it, I shall never be free from her jabber and talk, and my every day's bread will be a cause of headache and bitter times.

Haji Salih.—But when you present the jacket, Sir, will not Ziba Khanum want another like it?

Vazir.—Great Allah! in what strange straits do we fall! You mannikin! what affair is it of yours? You go and attend to whatever people tell you to do. At the time of giving it I shall say, that my sister, the wife of Hidayet Khan of Rasht, has sent this jacket as a present to Sholih Khanum. Ziba Khanum can't then reproach me with neglect, But you will not mention a syllable of my words to any one here, eh?

Haji Salih.—No, indeed, sir; what affair is it of mine to divulge your secrets? Is that worthy of my beard?

Vazir.—Allah bless you! Go! be off with you! you are dismissed!
 [*Haji Salih having made his obeisance goes out of the room. When his back is turned, Ziba Khanum suddenly, and with both her hands, throws open the other door of the room and comes in crying*

زود آن در ب اطاق را در دستي سخت باز کرده داد و فریاد کژان داخل میشود.
وزیر از این صدا نکل خورده هولناک پشت سر نگاه میکند]

زبدا خانم — برای زن سولگیت نیم تنه یخه دوکمه طلا فرمایش میدادید
بارک الله بمردی شما خواهید گفت خواهرم زن هدایت خان برای شعله
خانم سوقات فرستاده است - بارک الله - خواهرت را بمن میشناسانی -
خواهر تو از خسیسلی مثل تاجوهای اصفهانی پذیرا تیری شیشه کوزه زافش
را پشت شیشه میگذارد - حال همچو شده است که نیم تنه پنجاه و شست
تومانی برای زن تو سوقات بفرستد - یعنی من آنقدر احمق که اینرا باور میگردم
وزیر — ضعیفه - مرا ترساندی - چه چي میگوئی چه سوقات - چه نیم
تنه - دیوانه شده مگر

زبدا خانم — هیچ طغره زن - زبانت را برمگردان - حرفهایکه با حاجی
صالح میزدید همه را موبو تا آخرش شنیده ام - همان ساعت که حاجی
صالح را خواستی فهمیدم - بقلیم اثر کرد - آمدم یواشگی پشت آن یکی در
اطلاق قائم شدم - گوش دادم دیدم همان طور است که خیال کرده بودم - خدا
مبارک کند نیم تنه یخه دوکمه طلا برای زن سولگیت - چشم نیدور آقا روشن -

and screaming. The Vazir, startled by this noise, looks in a frightened way behind him.]

Ziba Khanum — So you were giving orders for a jacket with a gold buttoned collar, for your favourite wife ! Allah bless your manliness ! And you are going to say, "My sister, Hidayet Khan's wife, has sent this as a present to Sholih Khanum ?" Allah bless you ! So would you tell me this about your sister !—about your sister who in miserliness is the equal of the Isfahani merchants, putting her cheese into a bottle and rubbing her bread against the outside of the glass only ! And now it comes to pass that she sends a jacket worth some fifty or sixty tomans, as a present to your wife ! That is to say, I am such a fool that I should have believed this.

Vazir — Woman, you frighten me. What are you talking about ! What present ? Are you gone mad ?

Ziba Khanum — Don't make a pretence ! don't turn your tongue round. The words that you spoke to Haji Salih, I heard them all, letter by letter to the very end. When you sent for Haji Salih I understood it, at the very time—it impressed my mind ; I came softly and stood behind that door there of the room ; I listened, I saw that it was even as I had imagined ! May Allah make that jacket with gold buttons on the collar a lucky one for your favourite wife ! Won't Timur Aka's eyes brighten ! The

برای سرگلیش نیم تنه ناز فرسایش رفته است - بیوشد بیدش چشمش قریب دهد
وزیر - زنگه چرا حرف مفت میزنی ناکی از نامربوط گفتن خود دست
بر نمی‌داری - هیچ خجالت نمی‌کشی بیدش روی من بهیال من تهمت می‌بندی
ناموس مرا بباد می‌دهی - قبادت هم خوب چیز نیست در دنیا حیف نباشد
زیبا خانم - اگر من هم می‌خواستم ناموس ترا باد بدهم - یکی از این
جوانهای خوشگل و رعنا دست می‌آردم - با او عشق بازی می‌کردم - ناموس
ترا زن سرگلایت باد می‌دهد که شب و روز با نیم‌ور آنا صحبت دارد است چند
دفعه کنیزم بچشم خود دیده است

وزیر [نگش پریده] - من بحرف تو و کنیزت هرگز باور ندارم
زیبا خانم - تنها ما نمی‌گوییم - همه اهل لنگران این عمل را می‌دانند -
می‌گویند تو چشمت را روی هم گذاشته - مثل کبک سرت را زیر برف کرده
خوب و بد خودت را نمی‌فهمی - خیال می‌کنی مردم هم نمی‌فهمند
وزیر - این حرفها چه چیز است میزنی - شعله تیمور آقا را چه می‌شکست
اورا کجا دیده است

order has gone out for a new jacket for his favourite ! She will put it on and coquette about before his eyes!

Vazir—You little old woman, why do you talk nonsense? For how much longer are you *not* going to use self restraint in your improper talk? Have you no shame? Before my very face you throw slander on my family! You give my reputation to the wind! A sense of propriety is a good thing in the world! Is this not a shame.

Ziba Khanum—Well! If I had wanted to give your good name to the wind, I should have taken in hand one of these good looking, pretty young fellows and made love to him. It is your favourite wife who gives your good name to the wind, who by day and by night is in the company of Timur Aka. How many times has my maid not seen this with her own eyes?

Vazir. [*his colour going*]. I never believe either your word or your maid's.

Ziba Khanum—We don't say it alone; every body in Laukuran knows about this affair. They say that you have closed your eyes, and like the partridge, have put your head under the snow;—that you do not understand what is to your happiness or to your sorrow, and that you imagine other people do not understand either!

Vazir—What words are those you say? What does Sholih know about Timur Aka? Where has she seen him?

زیبا خانم — خودت نشان دادی خودت نمودی

وزیر [بصدای بلند] — من نموده ام — من نشان داده ام

زیبا خانم — بلی که تو نشان دادی - البته که خودت نشان دادی - پس من نشان داده ام - تو بروی روز عید ماه روزه آمدی بزن سوگلیت گفتی خان در بیرون قلعه بیگزارها را بکشتی میاندازد - تو و نساخانم هم با خواجه و کنیز بیآئید - در سردر بیدای دیوار قلعه فرش بیندازند - بنشینید تماشا بکنید - آنها هم راه افتادند گرفتند - آنجا نیمور آقا همه بیگزارها را بزمین زده - شعله خانم یکدل نه هزار دل عاشق و گرفتار ار شده - دیگر کسی چه میدانند بچه حيله دست آورده است - اگر یک روز نبیندش آرام ندارد - نگفتمت با این من و مال دختر تازه جوان برای تو شایسته نیست - بحرف من گوش نکردی حالا سزااست بکش - ^{بخت}

وزیر — خوب است - برو گم شو - پس است کفایت کرد - وایم کن -

کار دارم

زیبا خانم [لند لند کنان رفته زیر لب میگوید] - من چرا گم شوم - زن سوگلیت گم شود و نیمورش - همانها بوی تو خوبند

Ziba Khanum—You yourself pointed him out ; you yourself showed him to her.

Vazir—[at the top of his voice]. I showed him to her ? I pointed him out ?

Ziba Khanum—Yes, indeed, you pointed him out ; did I then point him out, do you think ? Was it not you who came on the feast-day at the end of the Month of Fasting, and said to your favourite wife, “The Khan is going to let the young nobles wrestle out by the ramparts, so you come and Nisa Khanum too, with a maid, and the chamberlain : have a carpet spread on the path under the fort wall, to sit there and look on at the sight.” And they all set out and went there. There, Timur Aka threw all the young nobles : and Sholih Khanum not with one heart, but with a thousand hearts, fell in love and was captivated by him. For the rest, who knows by what trick, she got into communication with him ? And now, if she does not see him for a day, she has no rest. Did I not tell you that with your age and years, a youthful girl was not a fit wife for you ? You would not listen to my words ! Now this is your punishment, so endure it.

Vazir—Very good ! Go, be off with you. It is enough ! I have heard sufficient. Leave me alone, I have got work to do.

Ziba Khanum—[going off muttering, says under her breath], Why

وزیر [قندھا] — عقلم قبول نمیکند که شعله خانم صاحب این عمل بوده باشد اما احتمال کای میبرد زور و قوت تیمور آقا را دیده خوشش آمده است - بچه جاهل بیخیال پیش این و آن تعریفش کرده است - زنکه از حسودی حرف می‌آورد او را بدل بستگی نسبت داده چاه از برایش می‌کند - بهر حال می‌بایست شعله را از این صرافت انداخت و بطوری هائیش کرد که تیمور آقا چندان پر زور نیست - اینها را که زمین زد همه بچه‌های یگوجی بودند - شاید باین تدبیر وصف تیمور آقا را از سر خود بیرون کند دیگر بزبانش نیارد - برخیزم بروم پیش خان - بعد بر گردم بیایم بروم اطاق او به بیدم چه می‌کنم [بر می‌خیزد، برود]

زببا خانم [اندرون آمده] — امروز برای شام و نهار هرچه میل دارید بفرمائید بپزند

وزیر - زقوم زهر مار - خوراکی بمن خوراندی که اگر يك ماه دیگر هم نتخورم باز سیرم

[می‌خواهد برود - وسط اطاق غربالی افتاده بود - متفکر چشمش بطرف درب می افتد پایش را بگوشه نمان غزال گذارده آن سرکمان بلند شده تراق

should I be off? Let your favourite take herself off, and her paramour too. But such as they, are just good enough for you!

Vazir—[alone] My mind will not believe that Sholih Khanum has perpetrated this action. But it is very possible that having seen Timur Aka's strength and manliness, she was delighted by it; and the silly child has thoughtlessly praised him to this one and that, then the old woman, from envy ascribes her words to being in love, and would dig a snare for her. Anyhow, it will be as well to rid Sholih of this idea, and in some way persuade her that Timur Aka is not so powerful as all that. Those whom he threw to the ground were but puny boys! Maybe by this plan I can put Timur Aka's good qualities out of her head, and so she won't bring him any more on her tongue. I will get up and go before the Khan; then, after that I will return, to come and go to her room and see what I can do.

[He gets up to go]

Ziba Khanum [coming in]. Be pleased to command what you desire for breakfast and dinner to-day, that they may cook it.

Vazir—You have given me such thorns and snake venom already to eat, that if I do not eat again for another month I shall still be satisfied! [He is about to go out, In the middle of the room a sieve has fallen down; lost in thought, he goes on with his eyes towards the door

(۷۱)

بزازش میخورند - زافوش را گرفته اخرو کرده میشینند - از بزازش داد کشیده [
 اخ مودم - این غلبیر اینجا چه میکند پدر سوختهها
 زیبا خانم [متعجب] — من چه خیر دارم چه میدانم غلبیر اینجا چه
 میکند - هر وقت اینجا میآیی فکش و جنگ برای ما می آوری - نیم تنه
 را دیگری بپوشد فکش را ما بشوئیم
 وزیر — فراش

[حیدر فراش آواز دهلیز باطاق آمده دست بسینه مرفوف میکند - زیبا
 خانم رویش را پوشانیده میروند بگوشت اطاق]
 وزیر [خشمناک] — حیدر این غلبیر میان اطاق چه میکند
 حیدر فراش — آقا - دم صبح اطاق را جارو میکردم کریم مهتر غلبیر دستش
 بود اینجا آمد قدری حرف زد برگشت رفت - معلوم میشود غلبیرش را اینجا
 گذاشته رفته است

وزیر — آن مهتر قمر مساق را صدا کن به بیتم - [فراش میروند بی مهتر]
 الله أكبر - مهتر اطاق من چه کار دارد - غلبیر نوبی اطاق من چه میکند - امروز

and puts his foot on the edge of the rim of the sieve, when the other rim springing up, his knee gets a blow. Then, holding his knee, and with a livid face, he sits down yelling at his wife.]

Akh! I am killed! What is this sieve doing here? O! sons of burnt fathers!

Ziba Khanum—[in astonishment]. What do I know about it! How can I tell you what the sieve is doing here? Every time you come here you bring us abuse and discord. A certain other person may wear a jacket—we, only get your abuse.

Vazir—Farrash

[Haydar, the farrash, coming from the passage into the room crosses his chest, and bows. Ziba Khanum covers her face, and goes into the corner of the room.]

Vazir—[in a rage]. Haydar, what is this sieve doing in the middle of the room?

Haydar the Farrash.—Sir! at early dawn I was sweeping the room when Karim the groom came in here, with a sieve in his hand; he said a few words, turned and went off again. It is evident that he went away and left his sieve here.

Vazir—Call that rascally groom. Let me see to it! (the farrash goes off after the groom). Great Allah! what business has a groom in my room?

از هر طرف اوقات تلخی برای من رو میدهد - هر وقت من این آطاق خواب
شده میآیم بی خطر بر نمیگردم

زینبا خانم - البته برای اینکه شعله خانم اینجا نیست حالاکه همچو است
دیگر چرا اینجا میآی همیشه برو آطاق شعله خانم
[فرارش و مهتر داخل می شوند]

وزیر [پاکمال تغیر] - پیوره - کریم - نودر آطاق من - نه کار داری - جای
تو طولیه است بچه جرأت باطاق من پا میگذاری پدر سرخته
مهتر - آقا - من یک دقیقه آمده بودم از حیدر بهر - شما امروز سوار
میشوید پرسیدم زود هم بیرون رفتم

وزیر - پس این غلبیز را چرا اینجا انداخته رفتی
مهتر - غلبیز دهنم بود - واسه اسپها جو گلبیز میکردم بدهم فواومش
شد - اینجا مانده است

وزیر - بعد چرا نیامدی بدمی

مهتر - هیچ عقلم نرسید که اینجا مانده است از آن وقت تا حال هم بی
غلبیز میگشتم

وزیر [بهمهتر و بعد بفرارش] - تو عقلت کجا بود حرامزاده حیدر - آقا بشیر

what is a sieve doing inside my room? To day bitter times come on me from all sides. Every time that I come into this infernal room I never can go out of it without some mischance.

Ziba Khanum—Ofcourse, because Sholih Khanum is not here! Now that being so, why do you come here any more? Always go to Sholih Khanum's room.

[The farrash and the groom come in]

Vazir[in a perfect rage). Karim, you boy what business have you in my room! your place is the stable! How dare you set foot in my room you son of a burnt father!

Groom—I had come here but for a moment, sir, to ask Haydar if you would ride to day. I asked, and went out again immediately.

Vazir—Then why did you go off and drop this sieve here?

Groom—I'd got the sieve in my hand for cleaning the horses' barley with, and giving it to them. I was forgetful—it must have remained here.

Vazir—Then why did you not come back and fetch it?

Groom—It never came to my mind that it had been left here, but from that time to this I have been going about after that sieve.

Vazir (to the groom, and afterwards to the farrash)—Where

(۷۳)

ناظر را صدا کن الان بیايد اينجا - چوب و فلک را هم با خودت بياور - سه نفر
 فراش هم از بيرون بگو بيايند اينجا [فراش ميرود]
 مهتر - [بذا ميکنند بلورزيدن و گريه گزان ميگويد] - آقا مرا تصدق بفرمايد -

سر خان
 وزير [بغیظ ملايم] - نفست بگيرد پدرمگ

مهتر [شيدون گزان] - آقا قابانست شوم - غلط کردم که خوردم مرا بقبر
 پدرت ببخش - غلط کرده ام با پدرم با مادرم ديگر هرگز اينجا پا نميگذارم
 وزير - خفه شو تخم خر

[در اين اثنا آقا بشير ناظر - حيدر فراش يكدسته چوب زيرو بغلش گرفته
 با فلک و سه نفر فراش ديگر داخل مي شوند سر فرود ميآوردند]
 وزير [بفراشان] - بيداندايد ناظر را - پاهاش را فلک کنيد
 [فراشها ناظر را انداخته فلک را حاضر کرده پاهاش فلک ميکنند - در نفر
 فلک ميگيرند در نفر چوب بر ميدارند]

[فراشها مي زنند]
 وزير - بزنيد

was your recollection then, you base born ! Haydar, call Aka Bashir, the steward—let him come here at once; bring with you, too, the sticks and the pole. And tell three farrashes to come in here from outside.

(The farrash goes out.)

Groom—(begins to tremble, and says, weeping), Be pleased to forgive me, sir, by the Khan's head.

Vazir (in a voice suppressed from rage). Stop your breath, you son of a dog.

Groom [blubbling]. O ! may I be your sacrifice sir ! I have done wrong, but I have eaten dirt ! By your father's tomb forgive me ! I have done wrong, I and my father, and my mother too ! Never again will I set foot in here ?

Vazir—Be strangled, you son of an ass ?

[At this moment Aka Bashir the steward, Haydar the farrash, with a bundle of sticks under his arm, and also three other farrashes, come in and bow.]

Vazir [to the farrashes]. Throw down the steward, and put his feet on the pole.

(The farrashes throw down the steward, arrange the noose, and make fast his feet to the pole; then two of them hold the pole, and two pick up the sticks.)

Vazir—Strike

[The farrashes being to beat.]

[۱۰]

ناظر — ای آقا جان - در سرت بگردم - تقصیر من چه چیز است مرا میزنند
وزیر [با غیظ اشاره کرده] — این غلبیر تویی اطاق من چه میکند
ناظر — چه غلبیر آقا

وزیر — چوب که خوریدی می فهمی چه غلبیر [فراشها میزنند]
ناظر — ای. امان - ای داد - ای دور سرت گردم - آقا آخر تقصیر من
چیست - ای قربانت شوم تقصیرم را بفهمانید - بعد بخوابید بشکید مختارید
وزیر [بقراشان] — و ایستید - آقا بشیر تقصیر تو اینست تکلیف نوکران
در خانه را باها حالی نکردی - هر که این در خانه خدمت میکند اختیارش با
تست - بایست جایی هر کس و کار هر کدام آنها را خودت بگویی - حالیش
بکنی و بفهمانی - مهتر جز طویله نباید جائی پا بگذارد غریبل نباید هرگز
اطاق من بیفتد - امروز کریم مهتر غلبیر را دست گرفته اطاق من آمده غلبیرش
را اینجا گذاشته رفته است - ففلتا گرشه کمانش را پا گذاردم - گوشه دیگرش
بلند شده چنان بزائوام خورده که حالا هم از درد ان نمیتوانم پایم را حرکت
بدهم من در یک ولایت بزرگ وزارت کرده امورش را راه میدرم تو خر کردن

Steward—O! sir my life! May I be the protection of your head
What is my fault, for which they are beating me?

Vazir [in a rage pointing]. What is this sieve doing in my room?

Steward—What sieve, sir?

Vazir—When you have received the sticks you will understand what
sieve. *(The farrashes go on beating him.)*

Steward,—O mercy! oh justice! oh may I be the protection of your
head. After all, sir, tell me what my crime is. O may I be your
sacrifice. Be pleased to tell me my crime: after that, if you wish to kill
me you can.

Vazir (to the farrashes). Hold hard Aka Bashir, your fault is this.
The duty of the gate-house servants you have not made clear to them;
and it is your business to look after every one who does service at the
gate-house. The supervision lies with you. You yourself must tell each
one his place, and every one his business; explain it to him and make him
understand it. The groom must not set foot in any place excepting in
his stable. A sieve must never be dropped in my room. To-day Karim
the groom, with a sieve in his hand, comes into my room, leaves the sieve
here and goes out. By inadvertence I put my foot on the corner of its
rim; the other edge jumps up and hits my knee, so that even now I can't
move my leg from the pain of it. I carry on the government of a great
province, and manage its affairs, and you, you stupid donkey, cannot you

یک خانه و نوکرهای خانه را نمیتوانی راه بدری
ناظر — آقا خدا عقل و فراست ترا بزرگ آفریده است من از کجا میتوانم
مثل شما بشوم

وزیر [بفراشها] — بزنید

ناظر — آقا قربان سرت - این دفعه مرا تصدق بفرما - دیگر هرگز هیچ
عمل نخواهد شد

وزیر — بسیار خوب حالا که شرط گرد را کزید - بس است - آقا بشیر این
دفعه را بخشیدمت - اگر من بعد دوباره اطاق من غلبید دیده شود خودت را
کشته بدان ها ^{تنبیه}

ناظر [پاشده] — بلی خاطرت جمع باشد

وزیر — ده بروید

معتبر [آهسته] — خدا یا شکر

[پیش همه غریبیش را برداشته میدهد - سایرین نیز پشت سر او میروند]

[بهرگز نذر تا اینجا تمام شد]

manage one house and the servants of the house ?

Steward—God, sir, has created your understanding and intelligence great ! but I, how can I become like you ?

Vazir (to the furrashes) Beat.

Steward—By your head's sacrifice, sir, grant me pardon this time; never again shall such an accident occur.

Vazir—Very well, now that he has promised, let him loose, it is enough. Aka Bashir, this time I have excused you; but if, after this, a second time a sieve is seen in my room, consider yourself as killed.

Steward [who has got up]. Ah, yes, on that let your mind be easy.

Vazir - Be off with you

Groom [aside]. Thanks be to God.

Picking up the sieve, he runs off before them all, and the rest follow after him. The curtain falls.]

انتخابات نظم

چه خوش بود که برآید بیک گوشه در کار

چه خوش بود که در ضمن یاد گرفتن اشعار ابدار پارسی زبان احوال چامه
گویان فصیح اللسان که آن اشعار نتیجه افکار ایشان است هم یاد گرفته شود *
چه خوش بود که در ضمن خواندن احوال این شعرا فیض مبالغه برین مقال تمییزی
در مهارت استانی و حال حالی خاطر خاطر طلبه گردد * ازینست که حقیر
مهر این تقریر برخی از احوال مشاهیر شعرا قرون خالیه و ازمنه حالیه را
بتألیف سنین و ارج درج صفحات تألیف نمود - تا متعلمان را تبصره
و معلمان را تذکره باشد - و باشد که متفرجان را هم بعض احیان باعث
تفریح بجزان - گردد - و الله المستعان و علیه التکلان *

رودکی

ابوالحسن رودکی مداح و ندیم امیر نصر بن احمد سامانی امیر بخارا بود
تاریخ وفات رودکی معلوم نقد اما امیر نصر در سنه ۱۳۱ وفات یافته این

PORTICAL SELECTIONS

How well would it be if two birds could be killed at one shot.

How well would it be if in committing to memory the elegant verses of the Persian language, the lives of the eloquent writers, of whose imagination those verses are the products, could be learnt. How well would it be if in reading the lives of those sweet-speeched poets, a fair acquaintance with the usages of the modern language could be acquired by the students. For this reason, this humble writer has committed to writing a short sketch of the lives of the eminent poets of the past and present times in the order of their period and position so that students may have something to see and teachers something in the shape of a memorandum, and so that pleasure-seeking readers may have occasion to enjoy the bliss of the soul. I ask the help of God and depend upon him.

RUDKI

Abul Hassan Rudki was the eulogist and courtier of Amir Nasr-bin Ahmad Samani, Ameer of Bokhara. The date of Rudki's death is not known, but Amir Nasr died in 131. H and from this it can be con-
jec-

قیاس توان کرد * گویند امیر نصر را چون ممالک خراسان مسلم شد بخارا را
فراموش کرد، رحل اقامت در هرات انداخت - روزی امیر را در مجلس آنس
ذکر نعیم و هوای بخارا بر زبان گذشت رودکی فی البدیهه قصیده انشا کرد و
ابیت آن بر خاطر امیر چندان مطبوع افتاد که فوراً عزیمت بخارا نمود - و این
چند بیت از انست *

بوی جوی مولیان آید همی	یاد یار مهربان آید همی
ای بخارا شاد باش و شاد زی	امیر روزی شادمان (۱) آید همی
ریگ آمور در شتیهای آن (۲)	زیر پایم پرنیان (۳) آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان	ماه سویی آسمان آید همی
میر سرو است و بخارا بوستان	سرو سویی بوستان آید همی

عصایری

عصایری رازی از اکابر شعرائی روزگار سلطان محمود غزنوی بود از ری بغزنی
آمده و قصیده در مدح سلطان محمود گفته که مطلع و حسن مطلعش اینست *

tured. It is related that when Khorasan came under the subjection of
Amir Nasr, he forgot Bokhara, and established himself in Herat. One day,
in an assembly of friends, the pleasant climate and the pleasures of Bokhara
came to be talked about, Rudki read an ode on the spur of the moment, of
which the verses so much pleased the Amir that he immediately prepared
to set off towards Bokhara. The following are some of the verses.

The fragrance of the stream of Mulian comes,
The remembrance of the kind friend comes,
Oh Bokhara be happy and live happily
One day Mir comes towards you happily,
The sand of the Amoo, (Oxus) and its harshness
Is as soft under 'my feet as silk.
Mir is the moon and Bokhara the sky
The moon comes towards the heavens,
Mir is the cypress and Bokhara the garden,
The cypress comes towards the garden.

ASAYARI.

Asayari Razi was one of the well-known poets in the time of Sultan
Mahmud of Ghazni. From Rae he came to Ghazni and wrote an ode in
praise of Sultan Mahmud of which the opening verse and that after it are
as follows:—

[۱] آتشکده - شاه سویت میهمان - دولتشاهی - میر نذرت میهمان

[۲] مواء الخيال - ریگ هامو با در شتیهای او

[۳] مراء الخيال و دولتشاهی - خنگ ما را تا میان آید همی

میرزا

اگر مراد بجاه اندر است و جاه بمال مرا ببین که ببینی جمال را بکمال
من ان کسم که بمن تا بدشتر فخر کنند هر آنکه بر سر یک بیت میذویسد فال

اسدی

حکیم اسدی طوسی یکی از شعراي سبعة است که در درگاه سلطان محمود
غزنوی بودند و فردوسی طوسی از شاگردان اوست - *Gurshasp Namah* و مناظرات
اسدی در بیان شعرا معروف و مشهور است از آن جمله *Mazhar-e-Roz* و شب اینجا
ثبت میشود *

باشو از حجت گفتار شب و روز بهم سرگشته‌ای که ز دل دور کند شدت غم
هردو را خاست چدال از سبب هستی فضل در میان وقت فرادان سخن از دشت و دم
گفت شب فضل شب از روز فزون آمدز آنکه روز را باز ز شب کرد خداوند قدم
قوم را سوي مناجات بشب برد کلیم هم بشت گشت جدا لوط ز بیداد و ستم
قمر چرخ بشب کرد محمدا بدو نیم هروی و معراج بشب رفت هم از بیم محرم
سفر پوش است شب و روز نماینده عیب راحت آراست شب و روز فزاینده الم
هست در روز زارقات که نهی ست نماز در نماز همه شب فخر نبی بود اقم

If you desire rank, and rank is by riches gained, it is vain.

See me, for in me you shall find beauty in perfection.

I am that person that upon me till the judgment day he shall pride himself

Who can write an omen in a couplet.

ASADI.

Hakim Asadi Toosi was one of the seven poets in the court of Sultan Mahmud. Ferdousi Toosi was one of his pupils. *Gurshasp Namah* and the literary disputations of Asadi are well-known among the poets, from among which the disputation between Night and Day is inserted below:

Listen from the disputation of Night and Day

An account, that it may remove the load of grief from the heart.

A quarrel arose between them about their respective superiority,

Much language was spent in praise and reproach;

The Night said that her superiority was greater, for the reason

That the eternal God created the Day from the Night.

Moses inclined his people towards worship during the night.

And at night Lot was released from pains and punishment.

At night Mohammad cut in two the moon in the sky,

And also at night he went to *Meraj* from the Kaaba.

Night is the screener and Day the revealer of blemishes

Night bestows comforts and Day increases sorrows,

In the day there are times when prayer is prohibited * ;

* According to the tenets, of Islam, prayer is prohibited just at sunrise, just at the time when it is in meridian and, just at sunset.

منم آن شاه که نخستم زمه است ایوان چرخ
آسمان از تو بود و هر چه یکی فرستد (۱)
هر ماه و سال عرب را عدد از ماه منست
بر رخ ماه من آثار درست است بدید
روز از شب جوشنید این بشد آشفتد و گفت
روز را عیب بطنه چه کنی (۳) که ایزد عرش
روزه ما خلقی که دارفد بروز است همه
عید و آیدند و فرخ عرفه و عاشوره
روی آفاق ز من خوب نماید ز تو زشت
مر مرا گویند اسلام ترا گویند کفر
مچه و خیل نچوم تو چه باشد که پاک
گر ماه تو شداند ماه و سال عرب ز آفتابم همه دانند ماه و سال عجم

While in the prayers of night the dignity of the prophet was so great.
I am that king, that moon is my throne and palace the firmament,
The moon is the commander of the army of stars, and the planets are servants.

With you the heavens look like a blue sheet,
And with me it is adorned like the garden of Eden.
With my moon the month and year of the Arabs are counted ;
Upon my moon also are characters written from the wings of Gabriel.
On the face of my moon the marks of the gold mohur are visible.
On the countenance of thy sun the marks are rough.
When Day heard this from Night, he became angry and said
Be silent, indulge not in unfounded statements,
What thou attributest blemishes to Day ? for God
Has praised Day more than Night, I swear.
The people that keep fast do it in the day,
The pilgrimage is also performed in day-time,
The Eed, the blessed Arfa and the blessed Ashoora
Are all in the day. thou wilt see if thou art wise.
With me the world looks pretty, with thee ugly,
I am bright like fire-flame and thou coal black,
I resemble Islam, and thou infidelity,
I wear the apparel of pleasure, thou the garment of mourning.
What are thy armies of stars, for they
Flee hopelessly when the sun raises his banner.
If with thy moon, the Arabs count their month and year,

[۱] آسمان ساده بود همچو یکی دشت کبود (۲) بر مثل یکی
(۳) روز را طعنه عیب از چه کنی

(۸۰)

گرچه زرد آمده خورشید همواره ز مهتاب گرچه زرد آمده دینار همواره به ز درم
 ماه تو از مهر خورشید من افزایش نور در پی خدمت خورشید کند پشت بستم
 گر بقل نبوی راضی و خواهی که بود در میان حکم کنی عدل خداوند حکم
 زاد بو نصر خلیل احمد کز نصرت حمد افسر جاه و جلالت و سر ملک عجم

پند سودمند

بهشتی بدی گیتی از رنگ و بو اگر مرگ پیروی نبودی درو
 زما تا دم مرگ یک دم راه است اگر دم دراز است و گر کوتاه است
 چه مردن دگر جاچه در شهر خویش سویی آنجهان ره یکی نیست بدیش
 تن ما یکی خانه دان شوره ناک که ریزان شود از دک اندک بخاک
 چو دیوار فرسوده شد سر بسر به ناگاه روزی در آید بسر
 میبندید دل در ساری سمنج که انجام مرگست و آغاز رنج
 ز دانش به اندر جهان هیچ نیست تن مرده و جهان نادان یکیست

With my sun the Persian month and year are reckoned.
 If the sun looks yellow, it is still better than thy moon,
 If yellow is the *dinar*, it is still better than the *dirhem*.
 Thy moon augments its brightness from my sun
 And for the service of the sun, bands her back.
 If thou obeyeth the Prophet's command and wisheth
 To abide by the justice of an arbitrator.
 He is Nasr Khalil Ahmad, who is
 The Chief in rank and dignity and master of Persia.

Useful Admonition.

The world would have been a Paradise in color and smell
 If there had not been death and old age.
 From me to the moment of death, the distance is of a breath,
 Be the breath either long or short.
 Dying in one's own as well as in another place is equal.
 The way to another world is not more than one.
 Know my body to be a tenement of this saltish earth,
 Which shall fall away little by little into the earth,
 When the wall becomes rotten from top to bottom,
 One day it suddenly falls down to the ground.
 Do not bind your heart to this world
 For its end is death and beginning grief.
 In the world there is nothing better than Knowledge,
 For lifeless body and ignorant soul are equal.

[۸۱]

بود مـوده هرکس که نادان بود که بیدانـشی مردن جـان بود
اکـرمـن نـمانـم درین روزگار بـماند ز من نـام من یادگار
ز زخم مـذات بیدش زخم زبان که این تن کند خسته و آن روان
هران گو بهر کار بید ز پیش پشیمـان نگردد ز کردار خویش
گرت نیکی از روی کردار نیست نکو گوی باری که دشوار نیست

سجزی

ابوالفرج سجزی مداح امیر علی سیمجور بود و دران زمان اکثر هجو سلطان محمود می نمود و بعد انقراض دولت آل سیمجور سجزی بدمت محمود غزنوی - ال
افتاد و محمود میخواست که سجزی را هلاک سازد اما بشفاعت ملک الشعراء
عاصری که شاگرد سجزی بود محمود از سر خون او در گذشت - ازست *
عقای مغربست درین دور خرمی خاص از برای محنت و رنجمت آدمی
چندانکه گرد عالم صورت بر آمدیم غمخواره آدم آمد و بیچاره آدمی
هرکس بقدر خویش گرفتار محنتست کس را ندیده اند برات مسلمی

He who is ignorant is a dead man,
For ignorance is the death of the soul
If I do not remain in the world
My name shall live as my memento.
From the wound of the lance, the wound of the tongue is more severe
For the former tortures the body, the latter soul.
He who looks before him in every work
Does not become ashamed of his doing.
If you cannot be good in work
Try at least to be good in word, for that is not difficult.

SAJZI.

Abul Faraj Sajzi was the eulogist of Amir Ali Seemjoor. During that time, he frequently satirized Sultan Mahmood; when the tide of fortune turned from the descendants of Seemjoor, Sajzi fell into the hands of Mahmood, who wanted to behead him, but on the intercession of the poet-laureate Unsuri, who was a pupil of Sajzi, Mahmood relinquished the idea. The following verses are from him:—

In this age happiness is the wonderful *unqa*
Man is created solely for labor and grief.
I travelled all the world over and saw every where
That man is afflicted with grief and is helpless.
Every man is bound to labor according to his capacity,
There is no man who is entirely free from this.

[۱۱]

منوچهر

منوچهر شصت کلمه بلخی از شعرائی دولت محمود غزنویست - شاگرد
ابوالفرج سجزی و از اقوان عنصری بود - در هجو شاعری گفته * قطعه
قول از بر چهل ارم حجت است و هم دلیل فعل من بر عقل من هم شاهد است و هم پیشین
شعر نا گفتن به از شعریکه باشد نادرست بچه نا زادن به از ششماه افگندن کفین

پندار

کمال الدین پندار رازی اصلش از قهستان ری بود - او شاعر اجداد دولت دیلمیست
که در سنه ۱۴۰ م قتل شد - زمان پندار را ازین جا قیاس توان کرد - ازوست *
از مرگ حذر کردن روز روا نیست روزیکه قضا باشد روزی که قضا نیست
روزی که قضا باشد کوشش نکند سود روزی که قضانیست دران مرگ روانیست
با بظ میگفت ماهی با تب و تاب باشد که بجوی رفته باز آید آب
بط گفت چو من قدید گشتم تو کدای دنیا پس رگ من چه دریا چه سراب

عنصری

ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری ندیم سلطان محمود غزنوی بود و استاد شعرائی

MINOCHEHR.

Minochehr was one of the poets in the court of Sultan Mahmood, He was a pupil of Abul Faraj Sajzi and was contemporaneous with Unsari. In a satire upon a poet, he has said:—

His saying is both a reason and proof of his ignorance
My work is both an evidence and oath of my wisdom.
It is better not to write verses than writing incorrectly,
It is better not to bear a child than a six month's abortion.

PINDAR.

Kamal Uddin Pindar Razi was originally an inhabitant of Kohistan of Rai. He was one of the poets of Muzd-ud-dowlah Dailmi, who was assassinated in 410H. From this, the poet's time can be guessed. The following are from him:—

On two days, it is not right to shun death,
The day in which it is decreed, and the day it is not.
On the day of death, your efforts are unavailing,
On the day it is not, dying is criminal.
A fish asked a duck in a plaintive manner,
Can the water that has run out come back again to the fountain.
The duck replied that when I and you are roasted
I care not whether the world, after my death, becomes a sea or
mirage.

UNSURI.

Abul Qasim Hassan son of Ahmad Unsuri was a courtier to Sultan

عصر خود - او در سنه ۴۳۱ وفات یافتند - این قصیده در مدح نصر بن سبکتگین گفته *
هر سوالی نژاد بت سید - جواب
گفته شد جز به شب نباید دید
گفتم - م از تو که بردارد مهر -
گفتم از شب خضاب روز مکن
گفتم آن زلف سخت خوشبو بست
گفتم آتش بران رخت که فروخت
گفتم از روی تو بت - ایام روی
گفتم اندر عذاب عشق توام
گفتم از چیدمت روی راحت من
گفتم آن میسر نصر ناصر دین
گفتم او را کف - ایست و ادبست
گفتم آگاهی از فضل او
دوش کردم - مرا بداد جواب
گفت پیدا بشب بود مهتاب
گفت از تو که بردارد خواب
گفت بر رخ زخون مکن تو خضاب
گفت زیرا که هست عذیر نایب
گفت آنکس و دل تو گرد کباب
گفت کس روی نابد از مکراب
گفت عاشق نکو بود به عذاب
گفت هر دم ز روی خسرو شاد
گفت آن مالک ملوک رقاب
گفت کافی ازو شدست آداب
گفت بیرون شد از حدرد حساب

Mahmood and was the tutor of the poets of his time. He died in the year 431 H. The following ode in praise of Nasr son of Sabaktigin is from him:—

Every question that I put to the beloved
Last night was replied to.
I told him it should not be seen except at night,
He replied that at night only the moon is seen.
I asked him who takes off affection from you,
He replied who takes off sleep from you.
I told him not to dye the day black with night,
He replied, you do not dye your beard red with blood.
I told him those locks have a strong smell,
He replied because they are amber-scented.
I asked him who kindled the fire in your countenance,
He replied he who burnt your heart.
I told him, I shall turn my face from yours,
He replied none turns his face from the arch in the mosque.
I told him, I am in the torment of your love,
He replied it is better for a lover to be in torment.
I asked in which my comfort consists,
He replied in seeing every moment the face of the youthful king.
I told him he is Meer Nasr the defender of the faith,
He replied he is the master of kings.
I told him he has frugality and decorum,
He replied decorum is self-sufficient from him.
I asked him are you aware of his virtues,
He replied they are beyond the limits of reckoning.

گفتم از وی بحرب کیست رزمی
گفتم او در زمانه بایست است
گفتم اندر جهان چو او دیدی
گفتم اندر کفش چه گوئی تو
گفتم از لفظ سائلان شنود
گفتم آزاده را بنزدش چیست
گفتم از تیر او چه دانی باز
گفتم آن تیغ چیست دشمن چه
گفتم از حکم او درون جائیست
گفتم اعدای او دروغ زند
گفتم آفاق را بدو ندهم
گفتم از جود او عینا بر کیست
گفتم او ملک را کجا دارد

گفت نزدیک تیر و دور شهاب
گفت بایست تر ز عمر شهاب
گفت نی و نخرانده ام ز کتاب
گفت دریا بجای او چو سراب
گفت پاسخ دهد برون ز حساب
گفت جاه و جلالت و ایجاب
گفت همتای ضاعقهست و شهاب
گفت این آتش ست رآن سیماب
گفت اگر هست ضایعهست و خراب
گفت همچون مسیلمه کذاب
گفت کس از خطا دهد بصواب
گفت بر جامه باف و برضراب
گفت زیر فلکشن و زیر رکاب

شیر

عنو

I asked him who is his messenger in battle,
He replied the arrow near at hand, and the matchlock at the distance.
I told him he in the world is agreeable.
He replied more agreeable than the period of youth,
I asked him have you seen in the world one like him,
He replied nay, and neither have read in books.
I asked him what say you about his hands,
He replied the sea is a mirage in their place.
I asked him if he hears the call of beggars,
He replied he answers it beyond reckoning.
I asked him how fares a free man before him,
He replied to him falls honor, distinction and acceptance.
I asked him what do you know of his arrow,
He replied it is equal to lightning and meteor.
I asked him what is his sword and what is his enemy,
He replied this is fire and that mercury.
I asked him if there is a place beyond his authority,
He replied if there is, it is useless and desolate.
I told him his enemies speak lies,
He replied they act like Moslema, the false.
I told him I would not give him for the world
He replied who exchanges the truth for error.
I asked him on whom is distress from his generosity,
He replied on the cloth-weaver and the coiner.
I asked him where does he keep his dominion,
He replied under the seal and under the stirrup.

[۸۹]

گفتم از مدح او نیداسایم گفت چونین کنند الوالالباب
گفتم او را چه خواهم از ایند گفت عمر دراز و دولت شاب

عسجدی

عبدالعزیز بن منصور عسجدی هروی از شاگردان عنصریست و همواره ملازم
رکاب سلطان محمود غزنوی بوده - از دست

ز بس خونها که میردزی بغمزه شمعبار کشته گان ناید بیاد
گر از خون ریختن شرمت نیاید ز رنج غمزه باری شرم باد
آن جسم پیداله بین بجان آبهتن همچو سمنی بارغوان آبهتن
ئی نی غاطم پیداله از غایت لطف آبی ست به آتش روان آبهتن
از شرب مدام و لاف مشرب توبه وز عشق بجان سیم غبغب توبه
در دل هوس گناه (+) و بر لب توبه زین توبه نادرست یا رب توبه

فردوسی

حکیم ابوالقاسم حسن بن اسحق بن شرف شاه فردوسی طوسی از دهقان زادهای

I told him I am not satiated with his praise,
He replied wise men do like this.
I questioned him what shall I ask for him from God,
He replied, long life and prosperity.

ASJADI

Abdul Aziz bin Mansur Asjadi Hurwi was one of the pupils of Unsuri and a constant companion of Sultan Mahmood of Ghazni. The following verses are from him:—

Much blood thou sheddest from thy blandishments.
Thou dost not remember the number of thy victims.
If thou art not ashamed of shedding blood
Thou shouldst be ashamed once of the pains of blandishments.
See the body of that cup clinging to the heart.
It looks like the jasmine clinging to a red flower.
Nay, nay, it is wrong, the cup in extreme beauty.
Resembles water clinging to liquid fire.
God forbid incessant drinking and the boast of religion.
God forbid the love of silver-chinned idols.
The desire of sin in the heart and repentance on the lips.
God forbid this false repentance.

FIRDOUSI.

Hakim Abul Qasim Hasan bin Ishaq bin Sharf Shah Firdousi Toosi

(+) ن - در دل هوس شراب و بر لب توبه *

طوس بود * اگر چه در مبادی حال بزراعت اشتغال میداشت اما هر دم تخم
تخصیص علم در مزرعه دل میگاشت حتی که افسح زمان و اشعر دوران و
مقتدای سخن مانجان گردید چنانچه بعضی از شعرا گفته *

در شعر سه کس پیمبرانند هر چند که لایبی بعدی
ایمان و قصیده و غزل را فردوسی و انوری و سعدی
و دیگری گفته

سکه کاندل سخن فردوسی طوسی نهاد / تا نه بنداری که کس از زمره فرسی نهاد
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن / از دگر بار از زه پیش برت و بر کرسی نهاد
انوری گفته

آفرین بر روان فردوسی آن همایون نژاد فرخنده
اونه استاد بود و ما شاگرد او خداوند بود و ما بنده
نظامی گفته

سخن گوی پیشینه دانای طوس که آراست روی سخن چون عروس

was the son of a peasant of Toos. Although in the early part of his life he was engaged in agriculture, but still he always sowed the seeds of learning in the soil of his heart till he became the most eloquent of his age, the greatest poet of his time and the chief of the learned men. Some of the poets have said of him:—

In poetry-writing, three persons are prophets,
Although according to the Hadis there is no prophet after me.
In verses, odes and songs.
Firdousi, and Anvari and Saadi.

Another has said:—

Firdousi Toosi passed his coins in the kingdom of letters.
That you may not think who among the Persian born.
First speech came down from the chair of heaven on the ground.
He elevated it again from the ground to the chair of heaven.

Anvari has said:—

Praise be on the soul of Firdousi.
He of noble birth and good.
He was a not a tutor and we pupils,
He was master and we his slaves.

Nizami has said:—

The poet of yore, and the wise man of Toos
He who adorned the face of letters like a bride.

سعدی گفته

چه خوش گفت فردوسی پاک زان که رحمت بران تربت پاک باد
 المختصر که پایۀ فردوسی در سخفوی بس بلند است و پایگاه او بس
 ارجمند - همصافیان او ستایش او را داستان داستان سرانیده اند و پس آیندگان
 او تا این زمان زبان خود را در وصفش همیشه شکر افشان داشته - و مرتب
 شاعری او را از شاهنامه که شاه نامهای چاره گوین است عیان است ازین
 سبب بر چند بیت که در مدح و قدح سلطان محمود گفته و در رباعی و یک
 قطعه اقتفا نموده شد - وفات فردوسی طوسی در سنه ۴۱۱ بود * [در مدح]

فریزدان ابر شاه باد آفرین	که نازد بار تخت و تاج و نگین
بگیتی بکان اندرون زر نماند	که منشور قام او را بر نخواند
جهان آفرین تا جهان آفرید	چو او هم-رزبانی نیامد پدید
جهاندار محمود شاهی بزرگ	به آبشخور آرد می میبش و گرگ
ز کشمیر تا پیش دریای چین	برو شهر-ر یاران کند آفرین
چو کردک لب از شیر مادر بشت	بگهواره محمود گوید نخست

Saadi has said:—

How well has Firdousi the gentle-born said

May blessing be upon that sacred tomb.

In short the position which Firdousi occupies in the realm of letters is very prominent. The contemporaneous carolers have sung his praise in volumes, and his successors have, till this time, kept their lips sweetened with his eulogy. His merits as a great poet is evident from the Shah-Namah, which is, in fact, the king of the books of poets. The following verses in eulogy and satire of Sultan Mahmood, the two quatrains and the strophe are from him. Firdousi Toosi died in 411 H.

In Eulogy

Praise be on the king from God

For the throne, crown and sceptre pride in him.

In the world, there is no wealth in the mines

Which does not bear the impress of his name.

Since the Creator of the world created the world

A shepherd of the people like him has not been seen.

The king of the world, Mahmood, is a mighty king

He makes the lamb and wolf drink from one stream.

From Kashmir to the Chinese sea

The kings shower praise on him.

When the child washes his lip from its mother's milk

It first utters the name of Mahmood in the cradle.

بدرم اندرون آسمان و فاست برزم اندرون شیر جنگ آزماست
 بتن زنده پیل و بجان جبرئیل بکف ابر بهمن بدل رود نیل

[در قدح]

آیا شاه محمود کشور کشای گر از من نقرسی بتوس از خدای
 بدانش نبد شاه را دستگاه وگر نه مرا بر نشاندی بگاه
 وگر شاه را شاه بهوشی پدر بحر بر فهادی مرا تاج زر
 اگر مادر شاه بنو بدی مرا سیم و زر تا بزانو بدی
 چو اندر تبارش بزرگی ندون نیاوست نام بزرگان شذون

هم ازوست

بیا بگویی که پروریز از زمانه چه خورد برز بپرس که کمری ز روزگار چه برد
 گر او گرفت ممالک بدیگران بگذاشت در این نهاد خزاین بدیگران بسپرد
 بسی (نخ دیدم بسی گفته خواندم ز گفتار نازنی و از پهلوانی
 بجز حسرت و جز وبال گناهان ندارم کذون از جوانی نشانی
 بیاد جوانی کز من مویه دارم دروغ از جوانی دیغ از جوانی

In banquet he is the heaven of fidelity
 In war he is a fighting lion.
 In body he is a living elephant, in soul Gabriel
 His hands are the clouds of *Bahman** his heart the Nile.

In Satire

O Mahmood, the king of the world
 If you do not fear me, fear God.
 From wisdom the king had no share
 Else he would have placed me in high position.
 If the king had a king for his father,
 He would have placed on my head a golden crown.
 If the mother of the king had been a lady
 Gold and silver would have been up to my knee.
 When in his family there was no nobility
 He could not hear the names of the illustrious dead.
 The following lines are also from him:—
 Come and tell me what did Purvez enjoy from the world;
 Go and ask what Kisra carried away from the world;
 If that man conquered countries, he left them to others,

*The eleventh solar month of the Parsian year when the sun is in Aquarius,

تا چند نهی بر دل خود غصه و درد تا جمع کنی سیـم سفید و زر زرق
زان پیش که گردد نفس گرم تو سرد بادوست بخور که دشمنیت خواهد خورد

فرخی

ابو الحسن علی بن قلوغ فرخی از جمله شعرای هفتگانه زمان محمود
غزنویست کتاب ترجمان البلاغت در صنایع شعر تألیف اوست * قصیده گفته
که اکابر شعرا بر فصاحت و بلاغت آن معترف اند و این چند شعر از اوست *
تا یزید نیکون بر روی پشید مرغزار پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار
خاک را چو ناف آهو مشک زاید بقیاس بید را چون بر طوطی برگ روید بیشمار
میر عادل بو اظفر شاه باشد دایما شهر بار شیدر گیر و پادشاه شهر بار

ناصر خسرو

حکیم ناصر بن خسرو بن حارث رضوی که مشهور بقاصر خسرو علاءالدین است اصلش از

If this person laid wealth, he entrusted it to others.
I have seen much distress and have read much,
In the sayings of the Arabs and the Persians,
Except regret and anxiety of sins.
I have nothing of the trace of youth,
In remembrance of youth I mourn and
Sigh for youth, sigh for youth.
How long shall you give anger and pain to the heart !
How long shall you amass gold and silver !
Before this that your warm breath becomes cold
Enjoy with friends for your enemy will enjoy.

FARRUKHI.

Abul Hassan Ali-bin Qulu Farrukhi was one of the seven poets of the court of Sultan Mahmood of Ghazni.

The book *Turjuman-i-Balaghat* in the beauties of poetry is one of his compilations. He wrote an ode, the merits and eloquence of which have been admitted by all the poets. The following verses are from the ode.—

As long as the pasture draws upon its face the blue veil
And the mountain spreads over its head the seven-colored silk
And the earth like the navel of the stag produces musk,
And the willow puts forth foliage as the feather of a parrot,
The just Meer Shah Abul Mozaffar may remain king.

NASIR KHUSRO.

Hakim Nasir bin Khusró bin Haris Razawi, well known as Nasir Khusró Ulwi, was originally an inhabitant of Ispahan. Some say he was a unitarian, while others call him a materialist and atheist. Another

امفهانست بعضی او را عارف و موحّد نوشته اند - طایفه طبیعیه و دهریه خوانند
و فرقه گویند که تناسخیه بود * در سنه ۴۳۱ رفات یافته * در صفت قلم گفته *
آن زرد تن لاغر گل خوار سیه همار زردست و نزارست و چنّین باشد گلخوار
همواره سیه سرش بیدرند از یواک همصورت ماست بیدرند سر مار
تا سرش نیبری نمکد میل برفتن چون سرش ببری برود زرد فکونسار
چون آتش در دست سیه کز و لیکن این زاب شود زنده و ز آتش بمود زار
هر چند که زرد است سخنش سیه است گرچه سخن خلق سیه نیست بگفتار
گنگ است چو شد مانده گویا چو روان گشت زیرا که جدا نیست ز گفتارش رفتار
مروغیست و لیکن عجیبی بی پر از یراک خردش همه عیار آمد و رفتش بمنقار
مروغیکه چو در دست تو چنید بیدرند در جنبش او عقل ترا مردم و شیار
قدیر است که سوارش در رفتن پیش است هر چند که هر تیر سپس دارد سوار
اقرار تو بشد سخنش گرچه روا نیست در دین که کسی از کس دیگر کذا اقرار
دشوار بود بانگ تو از خانه بدلهلیز آسان رود آواز دی از بلخ به بلغار

party says he was a believer in the transmigration of the soul.

He died in 431 H. The following lines in praise of the pen are from him:—

That slender, yellow-bodied, earth-eating, black thing,
Is yellow and slender and is always earth-eating,
It is black and its head is cut off for the reason
That it resembles the snake, and the head of the snake is cut.
Until you do not cut off its head, it does not incline to move
When you decapitate it, it moves with the head bent.
It is black like the smoke of fire, but
This becomes alive with water and that annihilated by it.
Though it is yellow, but its speech is black.
Although the speech of mankind is not black in speaking,
It is dumb when inactive and talkative when moving,
For its movement is concomitant with discourse.
It is a strange bird without wings for the reason that
Its food is black substance and it moves with its beak.
It is a bird and when it moves in your hand,
The wise men see your wisdom in its movement.
It is an arrow which has its notch behind,
Although every arrow has its notch before.
Its speech is your confession, though it is unallowable
That in religious one should confess through another.
It is difficult for your voice to reach the portico from the house
While its voice goes easily from Bokhara to Bulgaria.

در دست خردمند همه حکمت گوید جز ژاژ نخواستید همه در دست سبکسار

مسعود

مسعود سعد سلمان. بعضی او را همدانی دانند و بعضی جرجانی. پدرش
خواجه سعد بن سلمان بغزنی مسکن گرفته و مسعود آنجا در آخر عهد سلطان
مسعود بن محمود متولد گشته و در دولت سبتکین نشو و نما یافته با کثرت مناصب
ارجمند سر بلند بود بالاخر با فساد ابو الفرج روزی در قلعه نایبی محبوس
شد و چون از آن محبس خلاص یافت ترک خدمت سلطانی کرده در زمره
دوریشان در آمد * ازوست

آسان گذران کار جهسان گذران را زیرا که خردمند جهان خواند جهان را
جانمست و زبانمست و زبان دشمن جانمست گر جانمست بکارست نگهدار زبان را
تات نهرمند همی باش گنگ تات نخوانند همی باش لنگ

معزی

محمد بن عبد الملک امیر معزی از اکابر فضلاست و منادی بلغا - بدرگاه

In the hand of the wise, it speaks all wisdom
While in the hand of the ignorant it writes all trifle.

MASOOD

Masood Saad Sulman is regarded by some as an inhabitant of Hamadan, while by others of Georgia. His father Khaja Saad bin-Sulman had settled in Ghazni, and Masood was born there in the latter part of the reign of Sultan Mahmood. He flourished during the reigns of the descendants of Sabaktigin and held several posts of honour. Lastly he was involved in a dispute with Abul Furj Rawni, and was imprisoned in the fortress of Nainay. When he was released, he forsook the service of the Sultan and joined in the company of the Dervishes. The following lines are from him:—

Do the work easily of this passing world

For the wise have called the world shifting and changing.

As long as there is life there is the tongue, and the tongue is the enemy of life.

If you want to enjoy life, keep the tongue in check.

As long as you are not asked, remain dumb,

As long as you are not called, remain lame.

MOEZZI

Mohammad bin Abdul Malik Moezzi was the chief of the eloquent men of his time. He was the poet laureate and the chief of the nobles

سلطان معزالدين سنجر ملك الشعراء امير الامراء بود * اودر سنه ۵۴۲ بمرو وفات

يافت * مثنائي در مرثيه او گفته

گور زهره بپوخت دوم ايد نشكفت است در مانم طبع طرب افزاي معزي
از حسرت گزهاي بندهش چو يتيمان بنشست عطار د بمعزاي معزي
معزي در وصف ماه نو گفته

اي ماه چو ابروان ياري گوئي يا همچو كمان شهر ياري گوئي
نعلي زده از زر عياري گوئي در گوش سپهر گوشواري گوئي

نظامي عروضي

نظامي عروضي سمرقندي از شاگردان معزي است كتاب چهار مقاله
از اوست - نظامي گويد

نگارا نو گل سرخي و من زرد نو از شادي شكفتي و من از درد
بيا آن سرخ گل بر زرد گل نه كه در باغ آن دو گل بايكدگر به

جبلي

عبد الواسع جبلي املش از غرجهستان است در غزني رسیده سر آمد

in the court of Sultan Moezuddin Sunjur. He died in the year 542H.
Sanayi wrote the following elegy on his death:—

It is not surprising if Venus comes to the second heaven
In grief for the pleasure-increasing genius of Moezzi.
In regret for his unparalleled pearls, like orphans
Mercury sat down in lamentation for Moezzi.

Moezzi has written in praise of the new moon:—

O Moon, as if you are the eyebrows of the beloved
Or as if you are the bow of the king.
As if you are a horse-shoe cast in pure silver
As if you are a pendant in the ear of the heavens.

NIZAMI ARUZI.

Nizami Aruzi, of Samarcand, was one of the pupils of Moezzi. The
book *Chahar Maqala* is one of his compilations. Nizami says:—

Oh my idol, you are a red flower and I a yellow
You have blossomed with pleasure and I with pain.
Come, place that red flower on the yellow
For in the garden it is good for the two flowers to be together.

JABALI.

Abdul Wasay Jabali was originally an inhabitant of Ghurjistan.
When he came to Ghazni, he became the chief of the poets in the court

شعراي بهرام شاه بن مسعود بن محمود سبکتگین گردید - چون سلطان سنجر
به مدد بهرامشاه بغزنین آمد عبد الواسع در مدح وی این قصیده گفته

ز عدل کامل خسرو ز لطف شامل سلطان
تدرو و گنگو گور و مور گردستند در گیهان
یکی هم خاندان شاهین دم هم خاندان طغرل
سه دیگر مونس ضیغم چهارم همدم ثعبان
خداوند جهان سنجر که همراه چهار آیت
بود در رایت و رای و جبین و روی او یزدان
یکی به روزی دولت دم فیروزی ملت
همنام است در بخشش سنان اوست در کوشش
بذل ارزاق را با حظ دم ارواح را قابض
سعدت را سوم مایه چهارم فتح را برهان
شد اندر عهد او باطل شد اندر عصر اوناقص
شد اندر قرن او زائل شد اندر وقت او یزدان
یکی ناموس کی خسرو دم مقدار اسکندر
سه دیگر نام افریدون چهارم ذکر نوشروان

سنائی

ابوالمجد مجدالدین آدم غزنوی سنائی شاعری عالم بشک حکیمی اعلم بود

of Bahram Shah bin Masood bin Mahmood Sabaktigin. When Sultan Sunjur came to Ghazni to assist Bahram Shah, Abdul Wasay wrote the following ode in his eulogy:—

With the perfect justice of the king and his uniform kindness
The pheasant, the partridge, the wild ass and the ant are together in the world.

The first dwells with the eagle, the second with the falcon,
The third is a friend of the lion and the fourth of the serpent.
The master of the world is Sunjur, and four good things are always
Hidden in his banner, judgment, face and countenance.
The first is the increase of wealth, the second is the success of religion.

The third is the adornment of the world, and the fourth is the victory of the faith.

His finger is in charity, his lance always in work,
His face is in the assembly, his banner in the field.
One domineers over the daily food of mankind, another over the souls of men.

The third is the store of felicity and the fourth the proof of success.
In his time became obsolete, in his age became useless,
In his decade decreased, in his period became hidden,
One the fame of Kaikhusro, the other the dignity of Alexander,
The third the name of Faridoon, and the fourth the memory of Nowsherwan.

SANAYI.

Abul Majd Majd-uddin Adam Ghaznavi Sanayi was a learned poet.

و در زمره صوفیه کرام بسر عالم مقام - چنانچه مولانا بی رمی قدس سره السامی
میفرماید * دیگ جوشی کوده ام من نیم خام - از حکیم غزنوی میبرد تمام *
سنائی در سنه ۵۷۶ در غزنوی وفات یافته * کتاب حدیقه الحقائق یادگار اوست
و درازست

داشت لقمه ای یکی - راچه ننگ راست چون حلق نای و سینه چنگ
بو الفضا - ولی سوال کرد از بی چیست این خاذه شش بدست سه پی
با دم سره و چشم م کریان پیر گفت هذا لمن یموت کثیر

نظامی گنجوی

شیخ ابو محمد الیاس نظامی - اصالش از قم است اما خودش بگنجه
متولد شده کرامات و بزرگیش ازان باید دریافت که پیر اتابک قزل ارسلان بود -
وفاتش در سنه ۵۷۶ بوده - ازوست

دش رفتم بخرابات مرا راه نبود می زدم ناله و فریاد کس از من نشنود
یا نبود هیچ کس از باده فروشان بیدار یا که من هیچکس هیچکس در نکشود
پای از شب جو بید بیشتر یا کمتر (+) رفتی از غرقه برون کرد سر و رخ بدمود

or rather a very learned doctor. He held a prominent place among the
Sufis. Mowlana Room says:—I have boiled the caldron half. From
the Hakim of Ghazni I shall take all. Sanayi died at Ghazni in the
year 576 H. The book *Hadiquat ul Haqayeq* is his memento, and the
following verses are from the book:—

Luqman had a narrow dwelling
Straight like the throat of the reed and the breast of the harp.
A worthless person once asked him
What is this house six cubits long and three broad,
The old man with a cold sigh and tearful eyes
Said, this is enough for a man who has to die.

NIZAMI GANJAWI.

Shaikh Abu Mohammad Ilyas Nizami derives his origin from Qum,
but he was born at Ganja His dignity and virtues can be ascertained
from this that he was the spiritual tutor of Atabek Qazal Arsalan. He
died in the year 572 H. The following verses are from him:—

Yesterday I went to a tavern but found not an ingress,
I raised up a cry but no one heard me.
Either not one of the wine-sellers was awake
Or I was nobody, and nobody opened the door.
When a quarter, more or less, of the night passed,
A drunkard thrust his head from the window and showed his face.

(+) نصفی از شب بشد و بیشترک هم بگذشت .

گفت خیر است در وقت کرا میخواری بی مشکل آمدنت بر در ما بهر چه بود
 گفته اش در بکشا گفت برو همزه مگو کاندربن وقت کسی بهر کسی در نکشود
 این مسجد که بهر لحظه درش بکشایند که تودیر آئی و اندر صف پیش ایستی زرد
 این خرابات مغان است درو (نداندند) شاهد و شمع و شراب و شکر و ذای و سرو
 هر چه در جماعه افق درین جا حاضر مومن و ارمنی و گبر و نصاری و یهود
 گرد و خواهی که دل از صحبت ایدان بزنی (†) خال پای همه شو تا که بیایی مقصود

جهان تیره است و ره مشکل جنیبت را عنان درکش
 زمانی رخت هستی را ز باغ افس بیرون کن
 کلاغان طبعیت را بـدام امتحان درش
 همایان سعادت را بـدام امتحان درش
 چو خاص الخاص جان گشتی ز صورت پای بیرون نه
 هزاران شربت معنی ببکدم رایگان درکش
 گران جانی مکن هرگز که در بزم سبک روحان
 چو ساقی گرم رو گردد سبک رطل گران درش
 چو مست حکمتش گشتی فاک را خیمه برهم زن

He said, Is it well! whom do you want at this time?

Why have you come at our door thus irregularly?

I told him, open the door, he said, don't rave

No one opens the door at this time for any body.

It is not a mosque that its doors be opened always

And you come late and stand in the front row.

This is the tavern of the wine-seller and there are drunkards

And mistress, lamp, wine, sweets, song and merriment.

Whatever is in the world is present here

The Moslem, the Armenian, the Pagan, the Christian and the Jew.

If you want to enjoy the company of these men,

Be the dust of their feet that you may gain the object.

The world is dark, the way is difficult, draw the rein of the horse.

For a time draw the mantle of existence into the closet of the heart.

Drive out the crows of temper from the garden of friendship.

Draw into the net of trial, the happy-omened birds of felicity.

When you have become the chosen of the hearts, lay your feet be-
 yond exterior appearances.

Drink away the sherbet of the spirit for nothing,

Do not even be dejected for in the company of the light-hearted,

When the cup bearer goes away hastily drink lightly the heavy cup.

(†) گرد و خواهی که سر صحبت ایشان گیری

ستون عرش در جذب—ان طذاب کهکشان درکش
 طریقش بی قدم می رو جمالش بی نظر می بین
 هدیش بی زبان می گو شراش بی دهان درکش
 نظامی این چه امار است کز خاطر برون دادی
 کمی رمزت نمی داند زبان درکش زبان درکش

رشید وطواط

رشیدالدین محمد وطواط بن عبد الجلیل شاعری بود فصیح بی بدیل - در
 بارگاه سلطان ایتسز خوارزمشاه بلند پایگاه داشت و در سنه ۵۷۸ وفات یافت -
 در مدح خوارزمشاه گفته

شاهها بی—ارگاه تو کیوان نمی رمد در راحت تو گنبد گردان نمی رسد
 جانی رسیده بمعالی و مرتبت کانجا بجهت فکرت انعام نمی رمد
 یکخط نیست در همه آفاق خافقین کانجا ز بارگاه تو فرمان نمی رمد
 فریاد ازین جهان که خردمند را درو بهره بجز نوایب و حرمان نمی رسد

When you have been intoxicated with his wisdom, throw down the
 camp of the heaven,
 Shake the pillars of the divine throne, and draw the cords of the
 milky way,
 Walk in his path without legs, see his face without eyes,
 Narrate his history without the tongue, drink his wine without the
 lips.
 Nizami, what is this mystery which you have thrown out of your heart,
 No body knows your enigma, draw in the tongue, draw in the tongue.

RASHID WUTWAT

Rashid-Uddin Mohammad Wutwat bin Abdul Jalil was an eloquent poet. In the court of Sultan Itsez Kharzm Shah he occupied a prominent place. He died in the year 578 H. In praise of Kharzm Shah he has said:—

Oh king, the seventh heaven does not reach to your Court
 To the feet of your throne the revolving dome does not reach.
 You have attained to that place in rank and dignity,
 There man's imagination does not reach with effort,
 There is no place in the two worlds
 Where the mandate from your court does not reach.
Woe to this world where to the wise
 No share except of trouble and disappointment is given.

جهال در تذمم و ارباب فضل را بی مد هزار غصه یکی نان نمی رسد
جاهل بمجاس اندر و عالم بودن در جود بحیله را و بدریان نمی رسد
صفت خدای را که مرا در پناه تو آسیب و حادثه بدل و جان نمی رسد

قطران

حکیم قطران بن منصور تبریزی - معلم فن سخنوری و استاد اکثری از شعرا
و انوریست - دیوانش مشهور جهان و بلاغتش ازین دو بیت عیان که در وصف
اسپ گفته

ز بالا به پستی قضای الهی ز پستی به بالا دعای پیمبر
چنان دشوها را بهم در نوشتی که انگشت مردم ورقهای دفتر

انوری

اوحید الدین ادیوردی انوری - حکیمی بود خردمند و شاعری ارجمند در
زمان ملک الشعرائی سجزی در سالک شمرای سنجر می مسلک گشت و این
قصیده در مدح سنجر گفت که ارشاد اینست

گر دل و دست بحر و کاه باشد دل و دست خدایگان باشد

The ignorant are in comfort, while the men of worth

Cannot earn their bread without much anger.

The ignorant sit in the assembly while the learned stand outside,
Seek the way with stratagem, but cannot get even to the door-deeper.

Praise be to God that to me in your protection

No danger and accident befall my heart.

QITRAN

Qitrān was a master in the art of poetry-writing. He was a tutor to many poets and Unwari too. His Diwan is well-known, and his eloquence is apparent from the following two verses in praise of the horse:—

In coming down from above, it is the command of God,

In going up from below, it is the benediction of the prophet.

He traverses the deserts as easily

As the fingers of a man turn the leaves of a book.

ANWARI

Awbad-Uddin Adiwurdi Anwari was a learned physician and a great poet. During the time that Sajazi was poet laureat, he joined the group of poets in the court of Sultan Sunjur. The opening lines of the ode he wrote in praise of Sunjur are the following:—

If the heart and the hand be the sea and the mine

That heart and hand be of the king.

(۹۸)

شاه سنجر که کمترین خدمش در جهان پادشاه نشـان باشد
وفاتش در بلخ بسنه ۵۴۷ و بقول ۵۴۹ و بقول ۵۹۷ بود - ازوست
من و اینعهد که با فدیة رعایای جهان چون خسان عشق بدازم نه بسهم و نه بعمد
قدرت بخشش اگونیسست مراباک زبست قوت نا ستادن هست و لله العمد
فرید

فرید کاتب شاعری فاضل شاگرد انوری بود - و تنبیه سلطان سنجر در عزیمت
ماراء النهر شکست خورده بغایت محزون بر لب جیحون فرود آمد فرید
این رباعی تسلی خاطر سلطان را گفت
شاهان زمان تو جهانی شد راست
تیر غ تو چهل سال ز اعدا کین خواست
گر چشم بدی رسید آنهم ز قضاست
کائنات که بیک حال بماند است خداست

ظہیر

ظہیر الدین طاہر بن محمد فارابی شاعری بس فاضل و یکتای زمان مداح
نزل ارسلان بوده و در مدحش بمبالغہ تمام گفته

The meanest of the servants of Shah Sunjur
Has the power to make a king.
He died in Balkh in the year 547 H. Some say in 549 and some in 597.
The following verses are from him:—
I make this determination that with the beautiful prostitute of the
world
I shall not make love, either by mistake or intentionally.
If I have not the means of beneficence, I do not fear,
I have the power of not accepting. God be praised.

FARID

Farid Katib was a learned poet and was the pupil of Anwari. At the time when Sunjur was depressed with the defeat sustained in his invasion of Matwaraun Nahr, and was sitting on the banks of the Jaihoon dejected, Farid said the following quatrain for his comfort:—

Oh! sing with your lance a world is sustained,
Your sword fought with the enemy for forty years.
If an evil eye has fallen on you, it is from destiny
He who remains in one state is God.

ZAHIR

Zahir Uddin Taher bin Mohammed Frrabi was a learned poet, and had no equal in his time. He was an eulogist of Qizal Arsalan. In the following lines in his praise he has given vent to extreme exaggeration:—

فریاد من؛ طائر گردون گذشت و نیست امکان آنکه زحمت آن آستان دهد
 نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قـزل ارسلان دهد
 و سعدی علیه الرحمة در بوستان خود تعویضا بهمین بیت گفته
 چه حاجت که نه کرسی آسمان * نهـی زیر پای قـزل ارسلان
 وفات ظاهر در سنه ۵۹۸ بود *

خاقانی

افضل الدین ابراهیم بن علی شیروانی خاقانی مداح خاقان کبیر منوچهر
 بود - مرتبه او در شعرا بمطابق این بیت است

ز دیوان ازل منشور کارل در بیان آمد امیری جملدادند و سلطانی بخاقانی
 بعد از مرور زمان وقتی منوچهر خاقان خاقانی را در قلعه شابران هفت ماه
 مقید داشت خاقانی در همان حبس کتاب تحفة العراقین تصنیف نمود * و
 چون از حبس رهائی یافت در بی تصوف شدافت * وفانش بقول ۵۳۲ و
 بقول ۵۹۵ بود - ازوست

در مبرح آن راج ریحانی بخواه دانه مرغان روحانی بخـواه

My complaint passed through the arch of heaven, but has not
 The power to give trouble to your threshold.

Reflection places under its feet the nine chairs of the heavens,
 That it may imprint a kiss on the stirrups of Qizal Arsalan.

Saadi [blessing be on him] has, in his Bostan, condemned the above
 verses in the following lines:—

What is the necessity that the nine chairs of the heavens

You should place under the feet of Qizal Arsalan.

Zahir died in the year 598 H.

KHAQANI.

Afzal Uddin Ibrahim bin Ali Shirwani Khaqani was the eulogist of
 Khaqan (the great) Manochahr. His place among the poets can be ascer-
 tained from the following verse.—

The first mandate that came from the hall of eternity,
 Gave the amirship to all and sovereignty to Khaqani.

After the lapse of some time Manochahr Khaqan kept Khaqani con-
 fined for seven months in the fort of Shabran. In his prison Khaqani
 wrote the book *Tuhfatul Iraqain*, and after his release, he turned his
 attention towards Sufism. Some say he died in the year 532H, while
 others give 595 H as the year of his demise. The following verses are
 from him—

In the morning ask that fragrant cup,
 Ask the grain of the spiritual birds,

(۱۰۰)

ماهری چون اشک هاریدی بزرگ از می روی سلیمانی بخـ واه
 زاهدان را آشکارا می بده شاهدان را بوسه پنهانی بخـ واه
 جام بر کن جرعه بر خاک ریز نذر تشویر از پشیمانی بخـ واه
 دست بر کن زلف مرده بان بگیر بوزش خجالت ز نادانی بخـ واه
 گریه مستی دست یابی بر فلک زو قصاص جان خاقانی بخـ واه
 دست مدام بر جان نایافته کشای آمده امت بر سر هر سنگ باد غالیه سای آمده امت
 لاله ز خون جگر از تپش آفتاب هوسگر از هر شجر سحر نمایی آمده امت
 بلبل خوش نغمه زن هست بهار سخن بین که عروس چمن جلوه نمایی آمده امت
 فاخته در بزوغ کوئی که خاقانی است بر سر هر شاخ سوز شعر هرای آمده امت

اثیر

اثیر الدین اخسیکاتی که اصلش از اخسیکت از اعمال فرغانه بوده - در عواق
 عجم و خراسان سکونت اختیار نموده مدتی مداح قتل ارسلان و دیگر صلاطین

A cup in colour like the tears of David,
 Ask for the countenance of Solomon.
 Give wine to the pious men in a public manner,
 Ask a kiss from the mistresses secretly.
 Fill the cup and throw a drought on the ground,
 Ask forgiveness for guilt with shame,
 Stretch the hand and hold the curls of the moonfaced ones,
 Ask apology for shame with ignorance.
 If in intoxication, you get the upperhand of the heavens,
 Ask from him the retaliation of the life of Khaqani.
 The hand of zephyr in paradise is the opener of the musk-pod,
 Over each stone the wind is the spreader of carpet.
 The jugglery cloud before the talisman of spring,
 Is every morning the exhibitor of dawn from each tree.
 The tulip with the heart-blood from the warmth of the sun,
 Is skirt-burnt, and is clothed in red jacket.
 The nightingale of sweet song is the spring of speech,
 See, the bride of the garden is the exhibitor of beauty,
 You may say the dove in the assembly of garden is Khaqani
 Over each branch is the singer of verses.

ASEER

Asir Uddin Akhsi kati was originally an inhabitant of Akhsi kat, a
 province of Farghana. He afterwards settled in Asia Minor and Khor-
 asan. For sometime he was an eulogist of Kizil Arsalan and several

(۱۰۱)

زمان - اندک آخرالمر خود ارسلان نیستان ترک و انجرد گردید و هر ساله ۶۰۸

در پیشه غذا خزید - ازوست

ای عقل نازنین چو نونی مقتدای نفس تا ای - برای طغرل و تا کی در طغان
خالقان حرص و آز بکش از سر اتیسر درنگ مدح گفتن خالقش و ارهان

عطار

ابو حامد فرید الدین محمد بن ابراهیم عطار نیشاپوری شیخی بود فاضل و
عارفی کامل - نظم و فطرتش نزد صوفیه عظام اعتبار تمام دارد - شیع در سنه ۶۲۷
بدست لشکر مغول مقتول شد * ازوست

سبحان خالق که صفاتش ز کبریا بر خاک عجز میفکند عقل انبیا
گر صد هزار سال همه عقل کاینات فکرت نهند هر صفت عزت خدا
آخر بعجز معترف آیند کای اله دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ما

کمال

کمال الدین اسماعیل بن جمال الدین عبد الرزق فاضلی دانشمند از
خانواده اجمند اصغرمان بود - اکبر شعرا او را خلاق معانی گفته و دیوانش را

other sovereigns of the time but eventually he lived a retired life and
died in 607 H. The following verses are from him:—

Oh! beautiful Wisdom, when you are the guide of life,
How long in the house of Tughrul, and how long on the doorsteps of
Tughan.

Draw away the tattered garb of avarice from the head of Aseor,
And release him from the disgrace of praising mankind.

ATTAR

Abu Hamed Farid-Uddin Mohammad bin Ibrahim Attar of Nishapore
was a learned Shaikh and a well knower of God (Darvish). His prose
and poetry are of considerable importance among the Sufis.

The Shaikh was assassinated by the Moghul soldiery in the year
627 H. The following lines are from him:—

Glory to the Creator whose qualities, with grandeur
On the ground of humility throw down the wisdom of the prophets.
If for a thousand years, the wisdom of the world
Ponder over the quality of the dignity of God.
At last it will confess its inability, for Oh God!
This is only known that we have known nothing.

KAMAL

Kamal-Uddin Ismail bin Jamal-Uddin Abdur Razzaq was a learned
man, and belonged to the respectable Khan family of Ispahan. The

قدردانی نموده اند - در زمان فتنه چنگیز خان از بد معاملگی مردم اصفهان
کمال را بغایت ملال شد و این ابیات بر زبان آورد

بادشاه! بحق سیاره * بادشاهی فرست خونخواره

قادر و بام را چو دشت کند * جوی خون آورد بجو باره

عدد خلق را ببقزاید * هر یکی را کند بصد پاره

اتفاقا عنقریب همان زمان ارکائی خان بر سر اصفهان لشکر کشید و کمال
اسماعیل در آن قتل عام کشته شد و شهادت گردید * کمال در احوال شدت برف

قصیده شگرف گفته - از انست

هرگز کسی نداد بدینسان نشان برف گوئی که اقمه ایست زمین در دهان برف

مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است اجرام کوههاست نهان در میان برف

از بسکه سر بخانه هر کس فرو برد سرد و گران و بیمزه شد میهمان برف

گرچه سپید کرده همه خان و مان ما یارب سیاه بان همه خان و مان برف

گرفتیم بدی ز پستی قرص آفتاب بر بام چرخ رفته - ی از گردبان برف

ای آفتاب فضل چنین روز یاد کن زان بیدوا که هست کنون میزبان برف

great poets have called him the creator of subtle meanings and have much appreciated his Diwan. During the excited time of Chengiz Khan, the disreputable dealings of the people of Ispahan very much disgusted Kamal. He wrote the following lines:—

O king of the heavens, by the stars I implore

Send a blood-thirsty king that he may raze every house to the ground

And make the rivers run red with blood,

That he may increase the number of God's creatures,

By cutting each of them in hundred pieces.

During that time, Oktai Khan invaded Ispahan.

In the general slaughter which ensued Kamal Ismail was murdered.

Kamal has written the following beautiful lines about snow:—

No one has ever written in this wise about snow,

You may say the earth is a morsel in the mouth of snow.

Like the cotton-seed that remains hidden in cotton

The bodies of the mountains are covered in snow.

It takes its downward course to the house of every person

Cold and heavy hearted and spiritless is the guest of snow.

Although it has whitened all my household furniture

Still, O God, may the tenement of snow be black.

If I had the power I would have gone for the orb of the sun

To the terrace of heaven by the stair of snow.

O sun of generosity on such a day remember

That destitute person who is the entertainer of snow.

(۱۰۳)

خورشید جودت از نکند هشت گرمی سرما کند شمار من از کشتگان برف

عمر خیام

عمر خیام نیشاپوری با نظام الملک و حسن صباح هم مکتب بوده و رباعیات

عبدوت آیات گفته - این قطعه از دست

- | | | |
|-----------------------------|---|---------------------------|
| دوش با عقل در سخن بودم | * | کشف شد بر دام خیالی چند |
| گفتم ای مایه همه دانش | * | دارم الحق بتو سوالی چند |
| چیزست این زندگانی دنیا | * | گفت غولیست باخیالی چند |
| گفتم ازوی چه حاصلست بگو | * | گفت درد سر و آبالی چند |
| گفتم این نفس کی شود راسم | * | گفت چون یافت گرشمالی چند |
| گفتم اهل ستم چه طایفه اند | * | گفت گرگ رسک و شغالی چند |
| گفتم این بحث اهل دنیا چیست | * | گفت بیدوده قیل و قالی چند |
| گفتم اهل زمانه در چه فن اند | * | گفت در بند جمع مالی چند |
| گفتمش چیست کتخدانی گفت | * | هفته عیش و غصه سالی چند |

If the sun of thy liberality does not warm the back.
Winter shall count me among the victims of snow.

OMAR KHYAM.

Omar Khyam of Nishapur was a fellow-pupil of Nizam ul-Mulk and Hassan Sabbah. He wrote admonitory quatrains. The following are from him,

Last night I was conversing with wisdom.

Some reflections dawned upon me,

I asked, O store of all wisdom

I have some questions to ask you.

What is this life of the world ?

It answered a *ghool* (an evil spirit) or some fleeting fancies.

I asked it, say what is the gain from it,

It replied, some worries and some vexations.

I asked it, when will this evil nature be subdued

It answered when it shall receive some pulling by the ear.

I asked to what tribe do the cruel belong,

It answered they are some wolves and dogs and jackals.

I asked it, what is this talk of the worldly men,

It replied, it is some vain babbling.

I asked it in what art are the worldly men engaged,

It replied, they are thinking of amassing some wealth.

I asked it, what is marriage,

It said it is a week's pleasure and some years' vexation.

(۱۰۴)

گفتم اورا مثال دنیا چیست * گفت زالی کشیده خالی چند
گفتمش چیست گفتهای خیام * گفت پندست و حسبه خالی چند

آذری

شیخ حمزه بن عبد الملک طوسی آذری - پدرش از سر بداران اسفراین بود
آذری در عین جوانی بکمال شاعری شهرت یافته و در مدح شاه رخ بن تیمور
قصاید غرا گفته و بعد حج وارد هند شده - وفات آذری در اسفراین سنه ۶۷۵ بود -
امینای کاتب در نوشتن دیوان شیخ غلط کرده شیخ از رنجیده این قطعه گفت
دیوان - بنده را که امینا سوان کرد تنها در نه شعر مجدد نوشته است
از نظم و نثر هر چه بطبعش خوش آمده دیوان بنده پر زخوشامد نوشته است
هر جا که لفظ ید مثلا دید در سخن دست تصرفش همرا بد نوشته است
راگذرن شریک مقرر دیوان بنده است زیرا که بیشتر سخن خود نوشته است

سعدی

مصباح الدین سعدی شیرازی - منتهی به حال و شاعری با کمال بود -

I asked it what does the world resemble,
It replied it is an old woman with some moles on the face.
I asked it what are the sayings of Khyam,
It answered, they are some admonitions and precepts.

AZOREE.

Shaikh Humza bin Abdul Malek Toosi Azoree. His father was one of the Surbadars of Isfrayen. Azoree in the prime of life became a famous poet and wrote a very elegant and splendid ode in praise of Shah Rukh, the son of Timur. After his pilgrimage, he came to India. Azoree died at Isfrayen in the year 675 H. Aminai, the scribe made a mistake in writing his Diwan. This displeased the Shaikh and he wrote the following quatrains:—

Aminai, who has copied the Diwan of this servant,
Has not only written there new verses,
But of prose and poetry whatever he liked.
He has said my Diwan to be full of flattery,
Wherever he saw the word *yed* occur.
His extravagant hand wrote it *bud* (bad)
Now, he is a superior partner of my Diwan,
For the greater part of it he has written himself.

SAADI

Mosleh-uddin Saadi of Shiraz was a learned man and a perfect poet.

(۱۰۵)

شاگرد شیخ ابو الفرج بن جوزی و شیخ عبدالقادر جیلانی رحمہما اللہ بودہ و
 بسیار سفر نموده و تفرج بلدان فرمودہ در سنہ ۶۹۱ در شیراز وفات یافتہ - ازوست
 فضل خدا را کہ تواند شمار کرد یا کیست شکر یکی از ہزار کرد
 ان صانع لطیف کہ بر فرش کائنات چندین ہزار صورت الوان نگار کرد
 بحر آفرید و بر و درختان و آدمی خورشید و ماہ و انجم و لیل و نہار کرد
 الوان نعمتیکہ نشاید سہاس گفت و اسباب راحتی کہ ندانی شمار کرد
 اجزای خاک نپیرہ بتائید بر آفتاب بستان و میوہ و چمن و لالہ زار کرد
 شکر کدام فضل بجا آورد کسی حیوان بماند آنکہ درین افتکار کرد

ابن یمن

محمود بن امیر یمن الدین الفریومدی از فضلی عہد خود بود و از
 وہمقانی تحصیل معاش می نمود و ہمیشہ فضلا و فقہا را میہمان خواندی و
 اوقات در صحبت ایشان گذراندی - وفات او بقول دولتشاہ سنہ ۷۴۵ و بقول

He was a pupil of Abul Farj bin Jawzi and Shaikh Abdul Kadir Jilani (blessings of God be upon them). He travelled much and visited many countries. In the year 691 H. he died in Shiraz. The following lines are from him :—

Who can count the blessings of God,
 Or who among a thousand can repay with thankfulness,
 That great Artificer on the carpet of creation
 Has painted thousands of different figures,
 He has created water and land, trees and men,
 The sun, the moon, the stars and day,
 He has created different good things for which there can be no
 thanks,
 And the articles of comfort which cannot be counted.
 The parts of the black earth from the influence of the sun
 Produce thousands of gardens and fruits.
 For which blessings can any body thank him,
 He remained puzzled who pondered over this.

IBN YAMIN.

Mahmood bin Amir yamin. Uddin Farewmadi was a learned man of his time. He maintained himself by agriculture and often invited the learned men, both of spiritual and secular knowledge, and kept company with them.

Dawlat Shah gives the year of his death 745 H. while according to

(۱۴)

۷۲۴ بود - از دست

هر که در مال میکند صنعت سعی در جمعش اربود ندهد
 غلط است آنکه میکند نادان نایسند آید این بر دان
 جمع ندهد نه صنعتی دارد گر نه نف - ربق آیدش ز قفا قصو مادی
 جمع و تقریق هر دو میباید تا نکو صنعتی شود پیدا
 آنچه دانست گفت ابن یمن کس چندان که چیست میل شما
 مرد باید که هر کجا باشد عزت خوبشتن نگردد دارد
 خود پسندی و ابله می نکند هر چه کذب و منیست بگردد دارد
 بطریق روی رود که مردم را سر موئی ز خود نیاز دارد
 همه کس را ز خویش بهداند هیچکس را حقیق و نشمارد
 در قرص نان اگر از گندم است و گر از جو سه تایی جامه اگر کهنه است و گر از نو
 بچار گوشه دیوار خود بخاطر جمع که کس نگوید از اینجا بخیز و اینجا رو
 هزار بار نکوتر بنزد ابن یمن ز فر مملکت کی بدهد و کی خسرو

another it is 724 H. The following lines are from him:—

One whose art is wealth-making
 If his endeavour be only towards accumulation,
 What the ignorant do is wrong.
 It does not prove acceptable to the wise.
 Only accumulation has no art
 If division does not come after it
 Both accumulation and division are wanted
 For in that is the art consisted.
 Keep in view his honor and dignity
Self-approbation and folly should not be indulged in,
 And whatever is vanity and pride should be shunned.
 Such a way should be taken that no person
 Is injured the least by one's self.
 One should consider others better than him,
 No one should he count inferior to him,
 Two circular bread is prepared from wheat or barley,
 Three pairs of clothes, if they are old or new,
 The four walls of one's dwelling with a contented heart,
 So that one may not say get up from here and go there,
 Are better a thousand times to Ibn Yamin
 Than the dignity of the sovereignty of Kaikobad and Kaikhusraw.

(۱۰۷)

خسرو

امیر ابوالحسن خسرو بن سیف الدین محمد ترکی الاصل و دهلوی المولد
 بود - پدرش و هم خودش از امرای کبار سلاطین دهلوی بود - تصنیفات او
 شاهد کمالات اوست در زمرهٔ صرفیه رتبهٔ عالی دارد و سرید خاص حضرت
 نظام الدین اولیا بود - در سنه ۷۲۵ وفات یافته - در مدح سلطان دهلوی
 قصیدهٔ غرا گفته که این چند بیت از آنست *

کجا خیزد چو تو سروی جوان و نازک و دلبر
 شکر گفتار و شرین کار و گل رخسار و مه پیکر
 نباشد چون لب و اندام و کیس و برت هرگز
 شکر شیرین و گل رنگین و شب مشکین و صبح انور
 بود اندیشه و سر و فراق و آرزوی تو
 ز شخصم تاب و رویم آب و چشم خواب و جانم خور
 ز شوق عشق و سوز داغ تو باشد بدین گونه
 دسم درد و غم سون و دلم عود و تنم میجر

KHUSRAW

Amir Abul Hasan Khusrav bin Saif-Uddin Mohammad was of Turkish origin but was born at Delhi. His father and he were the nobles in the court of the Delhi sovereigns. His compositions are proofs of his learning. Among the Sufis, he occupied a prominent place, and was the disciple of Nizam-Uddin Awlia. He died in the year 725 H. He has written a brilliant *qasida* in eulogy of the Sultan of Delhi of which the following are the few lines :—

Where does a cypress spring like thee young, delicate and lovely
 Sweet-speeched, enchanting, rosy cheeked, and moon-faced,
 There are not like thy lips and body and curls and countenance,
 The sugar sweet, the rose red, the night black, the morning bright.
 The anxiety of thy love and separation and thy desire take away
 Patience from my body, cheerfulness from my face, sleep from my
 eyes and desire of food from my heart.
 From the desire of thy love and the pain of thy separation
 My breath is smoke, my affliction is corroding, my heart is wood and,
 my body is a furnace,

ترا سحر و دم و افسون و نیرنگ و من مکتزون
 زخم جوش و دهم هوش و نهم گوش و کضم داور
 شهزاهایی که هست از تاج و تیغ و خشم و بخشایش
 خدارند و ظفرمند و عدو بند و ولی پرور

حافظ

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی - در شیرین گفتاری و سخن
 طرازی مشهور جهان و مطلوب سلاطین زمان بود - اما وی بمقتضای تجرد
 منشی و آزان کیشی دوام از ملازمت سلاطین عظام گریزان - و مدام مدام تجرد
 در ساغر تفرق ریزان بود تا آنکه در شیراز بسنه ۷۹۱ ساغر حیات آن صافی مشرب
 صوفی صفات از ماء الحیات ممات لبریز گردید * دولت شاه سال وصال
 ادرا سنه ۷۹۴ گفته - اشعار دیوانش همه منتخب است و از این چند
 ابیات منتخب *

هرای و مدرسه و بحث علم و طاق و رواق چه سود چون دل دانا و چشم بینان نیست
 هرای قاضی یزد ارچه منبع فصاحت خلاف نیست که علم نظر در انجان نیست

To thee are known spell, charm, incantation and inconstancy and I the
 distressed.

Lament, and faint, and listen and believe,

He is such an emperor who with his crown and sword and anger and
 liberality

Is master and victor and enemy-binder and friend-supporter.

HAFIZ

Khaja Shams-Uddin Mohammad Hafiz of Shiraz was, in the art of
 writing sweet soul-enrapturing poetry, well known in the world and
 favourite of the Sultans. But he on account of the predilection to live a
 life of calm retirement shunned the service of the King and quaffed the cup
 in perfect solitude. In the year 791 H. he breathed his last in Shiraz.
 Dawlat Shah has given the year 754 H as the year of his death. The ver-
 ses of his *Diwan* are all select and the following are extracted from it.

Of what use is the Serai, the Madrasah, the talk of knowledge, the
 arch and the portico,

When one does not possess a knowing heart, and seeing eyes,
 The house of the Kazi of Yezd is the fountain of knowledge,
 But it is not incorrect that the knowledge of sight is not there.
 You ask of yourself what is good and bad in you.

(۱۰۹)

تو نیک و بد خود هم از خرد بپرس چرا دیگری بایدت محتسب
 ز بد دور باش و به نیکی بکوش مکن عمر ضایع بپاهو و لعب
 سال و فال و حال و مال و اصل و نسل و تخت و بخت
 بادت اندر شهر یاری بر قرار و بر دزام
 سال خرم فال نیک و حال سالم مسال پر
 اصل ثابت نسل باقی تخت عالی بخت رام
 عیبیست عظیم برکشیدن خود را وز جمله خلق برگزیدن خود را
 از مردمک دیده بپاید آموخت دیدن همه را و ندیدن خود را

آصفی

آصفی پسر خواجه نعمت الله - وزیر سلطان ابوسعید بود - و ازان سبب آصفی
 تخلص مینمود - آصفی اشعار خود را پیش جاسی عرض میداشت - اما قبل
 از جامی در سنه ۸۶۰ دنیا را وا گذاشت - دیوانی خوب دارد - و دران می آرد
 نریخت درد می و محتسب ز دیر گذشت

Why should another be the revealer and corrector.
 Shun the evil and endeavour to be good,
 Do not waste the life in vice and profligacy,
 The year, the omen, the present, (time), the wealth, the lineage, the
 race, the throne and the fortune
 May during his sovereignty be fixed and permanent.
 The year happy, the omen good, the present (time) safe and the wealth
 abundant,
 The lineage durable, the race lasting, the throne elevated and the
 fortune enslaved.
 It is a great defect to think much of one's self.
 From the pupils of the eye, it should be learnt
 To see all and not to see only one's self.

ASAFI

Asafi, son of Khaja Neamet Ullah, was the minister of Sultan Abu Sayeed, and had, for this reason, adapted, Asafi as takhullus. Asafi read his verses before Jami, but left the world before Jami in 760 H. He has bequeathed to posterity a *Dewan* of choice verses, from which the following are given below:-

The censor went away from the temple without filling the dregs of
 wine

رسیده بود نلانی دلی بخیر گذشت
 ز مرغزار جهان آصفی گـریزان باش
 کزین دیار سلیمـان بوحش و طیر گذشت

جامی

ملا عبد الرحمن جامی پسر نظام الدین احمد دشتی در جام متولد شده
 لقب دی نورالدین و هم عمادالدین بوده - او پدر وزیر امیر علی شیر بود - و
 وزیر او را بسیار می ستود - چنانچه وزیر عالی مقام هنگام مراجعت جامی از سفر
 شام این رباعی ارقام فرموده

انصاف بده ای فلک مینا فام تا زمین دو کـدام خوبتر کرد خرام
 خورشید جهانتاب تو از جانب شرق یا ماه جهان گرد من از جانب شام
 جامی فاضلی بود نامی - وفات دی در سنه ۸۹۳ و بقول ۸۹۸ و بقول
 ۸۹۹ بود * ازوست

ای همه میمبران سگ تو برین زنان تلخ کام از لب میگون تو شیرین دندان

A calamity had come but passed over safely.
 Oh Asafi, flee away from the pasture of the world,
 From this country Solomon fled away in perplexity.

JAMI

Mulla Abdur Rahman Jami was the son of Nizam-uddin Ahmad, and was born at Jam. He was also called Nuruddin and Emad-uddin. He was the spiritual tutor of the minister Amir Ali Sher, and the minister praised him much. Once upon a time, when Jaami returned from his travels in Asia Minor, the minister wrote the following quatrain:—

Give justice Oh heaven of the blue tint,
 Which among the two travelled more prettily,
 The world-lightening sun from the east
 Or my earth-revolving moon from Asia Minor.
 Jaami was a very learned man. He died in 893 H.
 Others give the dates of his demise 898 and 899 H.
 The following lines are from him:—
 All silver-bosomed ones beat their breasts for you,
 The sweet lipped ones are sour-throated from thy wine-bedowed lip.

دلق سالوس مرا پردۀ ناموس درید جلوه ننگ قبايان ننگ پيدرهقان
 هر در پير خرابات که خمتخانه او باد مکرروس ز سنگ ستم خم شکنان
 میزدن حلقه برآمد ز درون آوانی کلي ترا خانم درات گرد اهرمندان
 ساکن خانقه و مدرسه میداش که نیست کنج مي خانه ما جز وطن پیدوگان
 لاف قوت وزن اي پشه لاغر که شکست زیر این بار گران پشت همه پیلندان
 جامي این نظم حسن گریفر تدسوی فارسی حافظش نام پهد خسرو شیرین دهقان

وصال

میرزا شفیق شیرازی شیرمیرزا کوچک - در شیراز مکفالش مجمع ارباب
 کمال و اصحاب حال بود - در فزون نظم ماهر خاصه در غزل سرائی - مثنوی
 فرهاد و شیرین وحشی را تمام نموده و مثنوی بوزن تقارب مسمی بزم وصال
 منظوم فرموده - در سنه ۱۲۶۲ وفات یافته * از بزم وصال
 یکی یار ز آزادگان داشتیم که مهرش بدل در چو جان داشتیم

The ravishing sight of the tight-frocked pretty ones has rent asunder
 My tattered garb of fraud which screened my reputation.
 At the door-step of the old man of the grogshop
 May it remain safe from the cruel stone of the wine cask breakers.
 I went, and from inside a voice came saying
 Oh thou that hast the ring of fortune pledged to Ahriman.
 Go and dwell in Khanqa and Madrasah
 For the corner of the grogshop is the home for the homeless.
 Do not brag of strength thou weak gnat,
 For the backs of elephants have broken under this heavy burden.
 Jaami, if you send these pretty verses to Persia,
 Hafez will name you the king of the sweet-lipped ones.

WESAL.

Mirza Shafi Shirazi was well known as Mirza Koochak. At Shiraz, his assembly was the resort of learned men and of Sufis. In the art of poetrywriting, he was an adept, especially in longer poems. He completed the Masnawi of Furhad and Shirin partly written by Wahshi, and wrote also a masnawi in Taqarab metre and named it Bazm i-Wesal. He departed this life in 1262 H. The following lines are from the Bazm-i-Wesal:—

I had a friend from among the free ones,
 I bore his love in the bosom like the heart.

به بزم و بزم و بهر و بچنگ خداوند دست دل هوش و هنگ
 بر بزم همی مجلس آرامتی همه آرزوی مرا خواستی
 گهی سبزه فرشم شدی در چمن گهی خیمه بر سر زدی ناردن
 به تنگی چو بگرد عیش فراخ زرافشانی از دشمنش آموخت شاخ

قائنی

میرزا حبیب قاننی پسر میرزا محمد علی در شیراز متولد شده بعد تحصیل
 علوم مالها در شیراز و کرمان و طهران بسر برده - قاننی در بارگاه پادشاه ذیجاء
 ناصرالدین قاجار وظیفه خوار و ملک الشعرا بوده - در طهران در سنه ۱۲۷۰ وفات

یافت از دست

۱ بگودون نیره ابروی بامدادان بر شد از دریا
 ۲ جواهر خیز گوشت ریز لولو پیز و گوهرزا
 ۳ نقش با قیو آلوده دلش با شیر آموده
 ۴ برون پیر سرمه سوده درون پر لولوی لالا

In assembly and war and friendship, and battle.
 He was the master of hand and heart and wisdom and dignity
 He adorned the assembly for my sake,
 And gratified all my desires.
 At one time the green lawn in the garden was my ^{carpet}
 At another, the canopy of narwin was overhead.
 When exhaustless pleasure showed signs of decrease,
 The branch learnt gold scattering from his hands.

QAANI.

Mirza Habib Qaani was the son of Mirza Mohammad Ali and was born at Shiraz. After having acquired knowledge, he passed many years in Shiraz, Kerman and Teheran. Qaani was a pensioner in the court of the mighty monarch Nasir-uddin and also poet laureate. In 1270 H, he died in Teheran. The following lines are from him :—

- 1 In the morning a black cloud rose from the sea to the heaven,
- 2 Jewel-bearing, pearl-raining, pearl kneading and pearl-bearing.
- 3 Its body is besmeared black, its heart is mixed with milk,
- 4 Its exterior is full of powdered surma, its interior full of bright pearls,

[۱۱۳]

- ۵ لب غنچه (خ لاله) برون آورده نبخـاله
 ۶ زبس باران ازین بـطـرف گلشن و مـحـرا
 ۷ عـذار گل خراشیده خط ریشـان تراشیده
 ۸ زبس الماس پاشیده بدباغ از ژاله بیضا
 ۹ خـروشـد هردم از گرد و بـدـ و شد بر تن هامون
 ۱۰ ز سنبل کسوت اکسوز ز لاله خلعت دید
 ۱۱ زبس لاله زبس نسرين دمن رنگین چمن مشکین
 ۱۲ ز بوی آن ز رنگ این هوا دلکش زمین زبدا



سپاس یزدان که این نامه فوخی نشان پایان میدهد *

تاریخ اختتام

چو شد ختم نامه برآمد ز خامه * که شد ختم چامه به خیر الختامه

(خیر الختامه = ۱۸۸۷ ع)

5 The lip of the bud, the face of the tulip have fever grains,

6 It has rained hail in garden and desert,

7 It has rubbed the face of the rose and clipped the hair of the fragrant grass

8 And has strewn diamonds in the garden from the white hail.

9 It roars every moment from heaven and clothes the body of desert,

10 With the hyacinth black garment, with the tulip silken dress.

11 With tulip and nusreen pretty coloured is refuse-ground and musk-scented the garden

12 With the scent of that, with the color of this the air is fragrant, the earth is pretty.

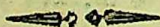
Thankfulness be to God that this book of the happy sign has reached termination.

The date of termination.

When the book ended there came forth from the pen,

The poetical work ended in happy termination

(Khair-ul Khetama— 1887.)



[۱۵]

شرح و بیان

الفاظ غریبه که درین کتاب آمده است و عموماً در هر کتاب لغت یافت نمی شود و نیز الفاظ جدید الاستعمال که درین زمان در ایران مستعمل است و درین آرزوزه درج شده معنی و شرح آن در سطور ذیل نوشته می شود *

آئینه - آنرا آئینه و مدینه الحکما نیز گویند که نام دار السلطنت یونان است *
آل تمغا - بت ترکی آل بمعنی سرخ و تمغا بمعنی داغ یا مهر یا نشان که بر طلا یا نقره یا کاغذ و غیره کوبیده شود و آل تمغا هند جاگیر که سلاطین بزرگ سرخ بران مهر میکنند *

آمو - نام دریائیکه در میان ماروا، الذهر و خراسان و افغانستان واقع است و آنرا هامو و جیهون نیز گویند و در انگریزی آکسس می نامند *
ابائی - کفل پوش چاروا *

آتو - بضم اول و تشدید دوم نوعی خاص از آرایش است که بر جامه میسازند باین طور که به آهنگ نیم گرم بلا رنگ بر پارچه نقشها میکنند *
اتوکش - بمعنی آتو ساز *

احدی - سپاهی را گویند که بلا توسط همه سالار تعلق بهر کار دارد *
اخ ایه - لفظیست که وقت زحمت و نابسندیدگی برای زجر میگویند *
اخ رد کردن - هرگاه کسی را صدمه میرسد صدای اخرو بوزبان میآرد *
ارج - بفتح اول و سکون ثانی بمعنی قدر و مرتبه و حد *

آردو - (ترکی) لشکر و لشکرگاه *

آردو بازار - بازار لشکر *

ارسلان - (ترکی) شیر بیشه *

آرس - بضم تین بمعنی روس *

ارگچه - مرکبی باشد از عطریات و خوشبوها *

ازیراک - بمعنی زیراکه *

أطاق - گشک *

اکس دیا - مرکب از دو لفظ هندیست اکس بمعنی آسمان و دیا بمعنی چراغ یعنی چراغ آسمانی - کیفیتش اینست که متصل آر در بازار ستونی پس بلند نصب میکردند و بالای آن چراغی پس روشن میگذاشتند که از دور بنظر می آمد *

اکسون - بفتح اول جامه سیاه قیمتی باشد که اکابر بجهت تفاخر پوشند *
المعتصم بالعدل - اعتصام بمعنی چنگ در چیزی زدن و محکم گرفتن - معتصم بالعدل یعنی مضبوط گیرنده عدل *

الوس - قوم و گروه *

اواز آسمان میگوید و ما از ریسمان - و همچنین آسمان از ریسمان ندانستن و همچنین آسمان از کجا و ریسمان از کجا - این مثلها در محلی گویند که شخصی سخن نادرست در برابر سخن درست و معقول گوید و کذایه از عدم قوت تمییز باشد *

بادله - (هندی) تارهای باریک طلا و نقره که کوفته بهن کرده ازان لباسها و منجافها بافند *

باندار - تنگ انداز *

بکری - و بهری (هندی) بمعنی ماده باز *

برجی و برجها - (هندی) نیزه دراز که سنان داشته باشد *

براش - مخفف برایش *

بسمه - نوعی از پارچه که بورقهای طلائی و نقره نقش و نگار کرده باشند *

یغدی - قسمی از شتران عالی نژاد *

بلغور - بضم اول هر چیز درهم کوفته را گویند عموماً و گندم نیم پخته که انرا در آسیا انداخته شکسته باشند خصوصاً و آشی را نیز گویند که ازان پزند *

بلغورخانه - آن خانه را گویند که دران آتش پخته بفرا دهند *

بنجر - زمین درشت افتاده بی کشتکار *

- بهل - نوعی از ارباب هندوست که بکار میکنند و بران حوار میشوند *
- بهمن - نام ماه یازدهم از ماههای شمسی فارسیان و بودن آفتاب در برج دلو *
- بیوپاری - (هندی) بمعنی تاجر *
- پاشدن - ایستادن *
- پان - (هندی) برگریست در هندوستان که مردم میخورند - مگهی قسمی ازان *
- پالکی - (هندی) برگریست هندی که از تختها میسازند و اکثر زنان بران حوار میشوند و آدمی انرا بر میدارد و میبرد *
- پدر سرخته - دشنامیست که ایرانیان اکثر استعمال میکنند *
- پکهوره - پکهوره (هندی) برگهای پان که در روزهایی طلا و نقره درست میکنند *
- پنجه - علمیهست که بران بجای سدان شکل پنجه نصب میکنند *
- پول - مطلق سکه خواه از طلا باشد یا نقره یا مس *
- پهلوانی - بمعنی زبان پهلوی *
- پاونچی - (هندی) زیوریهست که بو تپضه دست می پوشند *
- نابین - مخفف تابعین *
- ناجیک - غیر عرب و ترک و در اصل بمعنی اولاد عرب است که در محکم بزرگ شده باشند *
- قازی شکاری - سگ عربی که برای شکار باشد *
- تالیات - جمع تالی بمعنی پس آیده *
- تخم خر - دشنامیست بمعنی بچه خر *
- تکان - صدمه - تکان خوردن خوف زده شده دفعه جنبش خوردن *
- تکلیف - خدمت *
- تلامذه - جمع تلمیذ بمعنی شاگرد *
- تمغا - داغ و نشان و مهر و نیز نشانی خاص که از طرف ساطنت داده شود *
- تمن - نوعی از تمغا *
- تن - مواجب و مشاوه *
- قنداخته - گروهی اند که بتذلل ارواح بسوی اجساد قابل اند و منکر قیامت *

- نوب - نوعی از تمغا *
 نومان - سنگ هست که برابر ده قران باشد که بفرخ هندوستان بچهار رویه
 و چند انه می ارزند *
 نوبی - اندرون *
 جازو - جازوب *
 جالو - اسباب توزوک که پیش پیش امراء و سلاطین وقت سواری میباشد *
 جلونار - خدم و حشم که پیش پیش یا هتمام میباشد *
 چماره - شتران و اسبان تیر رفتار که برای خبر رسانی باندک افدک فاصله
 مهیا دارند *
 چمدهر - خنجر *
 چمالو - آنچه گرداگرد هودج و مثل آن برای زینت آویزند *
 چول - پوششی که بر نیل و خرو غیره اندازند *
 چوی - ولیدان - نام حیانیست نزدیک بخارا •
 چیغه - چیز زینت از زر که بر سر ستار گذارند و ابرای دلگهی و گلغهی نیرنگرید •
 چامه - هر قسم از اشعار عموماً و غزل را خصوصاً گویند *
 چاوش - نقیب لشکر و قانله •
 چبوتره - (هندی) مکانی اندک بلند از زمین • سطح بی - سقف از گچ و سنگ
 و یا از خشت و خاک پیش ایوان یا در میان باغ برای نشستن سازند *
 چرکس - قومی از ترک *
 چلقز - چاقای ابریشمی •
 چندول - (هندی) قسمی از محفه است در هندوستان که زنان بران سوار شوند •
 چور - بفتح کتین مگسران و آنرا چوی هم گویند *
 چورنگ - شش شمشیر باری و بنوعی شمشیر زن که بیک ضرب هر چار باری
 گوسیند بریده شود •
 چي - مختلف چیز •
 چپاه - (هندی) بمعنی بنده و برده •

- هالي کردن - پهلوي واضح گوید اندین و بخیال دیگرې در آوردن *
 هبل المتین - هبل بمعنی رسن و متین بمعنی استوار بمعنی رسن استوار و
 مراد ازان هر وسیله قوی که باشد *
 حرف - سخن - حرف زدن سخن گفتن و گفتگو کردن *
 خافقین - مشرق و مغرب *
 خان - بمعنی امیر و سلطان *
 خانی - سکه هست که در بخارا و سمرقند و تمامی ماراء الزهر جاریست *
 خزر - بحر اخضر که آنرا کاسپین سی هم گویند *
 خغه - خغه کردن گلو فشردن - خغه شو بمعنی خاموش باش *
 خواجه - مرد حضي کرده شده *
 خواستن - بمعنی طلب کردن *
 خواص پورا - مرکب از خواص لفظ عربي و پورا لفظ هندی - خواص جمع
 خاص بمعنی پیش خدمتیان خاص و پورا بمعنی جای و مسکن - خواص
 پورا جای پیش خدمتیان خاص *
 خوردن - چیز پورا خوردن بمعنی بحلق فرور بردن و بچیزی خوردن یا بچیزی
 بر خوردن بمعنی بان چیز زده شدن *
 خوشگل - بمعنی خوش شکل و خوش اندام و خوب صورت *
 ۱ رائی - نوعی از لباس ابریشم سرخ *
 درب - دروازه اطاق بمعنی دروازه کوشک *
 درست - درهم و دینار و اشرفی و زر و سیم و طلا و نقره را گویند و بمعنی صحت
 و ندرستی هم هست *
 درشن - (هندی) بمعنی دین و ملاقات *
 دگله - (هندی) بداسیست پنبه آگنده و قطع آن مثل انگرکها میباشد *
 دنیا دار - اهل دکن بمعنی زمیندار و رئیس ده استعمال میکنند *
 دهریه - قرقه هستند که عالم را قدیم دانند *
 قول - بمعنی کاغذ حساب و تقسیم *

قوله - نوعی از محقق است که زنان دران میشینند و اکثر در کس و گاهی چهار کس آنرا بر میدارند و مرضا و زخمیانرا هم بران میدارند *

قهال - (هندی) سپر *

قیوڑھی - (هندی) کوشکی که بر دوازه حرم سرا باشد *

راک - کریم و جوانمرد و شجاع و دلاور و حکیم و دانشمند و صاحب همت و سخاوت *
راه افتادن - بمعنی روانه شدن *

رام چنگی - (هندی) نوعی از سلاح *

راوٹی - (هندی) نوعی از خیمه کوچک *

رصد - خانه که حتما برای دیدن ستارگان از آلات علم هیئت درمت میکنند *

رون (راجه) - (هندی) تخمبست که آنرا در طلا گرفته قلاده گردن و دست میسارند *

رھکھ - (هندی) قسمی از توپهای کوچک و عرابه توپ *

ریاضی - اسم جامع برای علوم هندسه و حساب و هیئت و فیه *

زنبورک - نوعی از توپهای که اکثر بر شترها میدارند *

ژاڑ خوانیدن - ژاڑ گیاهبست در نهایت بیمزگی - ژاڑ خوانیدن گنایه از سخنان

هرزه و یاده و بیمزه و هذیان گفتن *

ژنده - هر چیز بزرگ و عظیم و مهیب را گویند ژنده پیل بمعنی فیل بزرگ *

سال وصال - یعنی سال وفات * حضرات صوفیه خود را عاشق خدا میدانند

و ازین سبب موت را وصال خدای بیهمال میدارند *

سبد - قفصی که از شاخ کز و بید و قصب سازند و میوه ها دران نهاده گاهی

بر سر و گاهی بر دوش گذارند - بهندی توکرا *

سراج - بتشدید رای مهمله زین ساز چه سرچ در عربی بمعنی زین اسب هست *

سربداران - در سنه ۷۳۷ عبد الرزاق بن فضل الله تحصیلدار کرمان چون خبر

وفات سلطان ابر سعید شنید جمعی از رنود و اربابش سبزواری را بر سر خون

جمع نموده داری بر در سبزواری نصب کرده گفت هر کس که باما اتفاق دارد

دستار خود را بجای سر ازین می باید آویخت تا اخلاص و یکجبهتی

او در عالم و عالمیان ظاهر گردد اتفاقا دران روز هفتصد نفر با او درین امر

متفق شدند و چند سال بالاستقلال امارت کردند ایشان را سر بداران گویند *
مقررات - و مقررات - و بفتح اول و کسر ثانی جامه باشد پشمین که در ملک
فرنگ میدانند و در ملک روم هم بافته میشود *

هندو - (هندی) نوعی از عطر است که در هندوستان می سازند *

هندوها - (هندی) بمعنی تخت شاهمی و تخت روان *

سوقات - بمعنی سوغاتی *

سوکلی - محبوبه *

سوکلیت - محبوبه نو *

شترنال - نوعی از توپهای خرد است که بر شتر میبوند *

شکار - بضم اول جابر است سیاه چشم شبیه چرخ که سلاطین بان شکار کنند *

شهاب - هر قسم گلوله آتشین خواه بواسطه تیر یا تفنگ در اندازند *
شیر نشان - نوعی از تمغهای شاهیهست که بر سر نیزه نصب کنند و بران تصویر
شیر میباشد *

صرافت - خیال و تصور - فلان را ازان صرافت انداختن یعنی ازان خیال او را
بر گردانیدن *

صلوة - یعنی صلوة بمعنی نماز و دعا و عادت است که بعض کهان چند اشعار
یا نثر مفق و مسجع را که مشتمل بر دعا باشد باواز بلند میخوانند و آن
خواننده را صلوة خوان میگویند *

ضعیفه - بمحاوره حال مطلق زن را گویند خواه جوان باشد خواه پیر *

ظفر زدن - غلط گفتن و فریب دادن *

طلا - بمعنی زر و طلا و نوعی از سنگ طلائی هست که در ایران مروج است *
طبیعیه - بمعنی نیچریه *

طغنه - آواز رباب و بریط و رد و امثال آنها *

طوامیر - جمع طومار بمعنی کاغذهای حساب *

طرایف - لفظ عربی جمع طایفه بمعنی جماعت و در هندوستان زن مغنیه
رقاصه را گویند *

(۱۲۱)

طوغ - بمعنی توغ است *

عیال - کنایه از زوجه *

عین الهمزة - مرکب از دو لفظ عربی عین بمعنی چشم و همزة بمعنی گریه یعنی چشم گریه و آن نوعی از سنگ است که نزد بعضی داخل جواهرات میباشد در هندی انرا لاهنیه میگویند *

غریبال - بمعنی غریبال *

غلبیر - و غلبیز بمعنی غریبال *

فاسقی - بمعنی خطا کار و در صفحه ۶۵ فاسقتش بمعنی عاشقتش *

فحتم - انکشت - زغال *

فدوی - (ترکی) بمعنی عبد و غلام *

فصول - بمعنی کتاب فصول ابقراطیه در طب *

فلک - چوبیست مدور که قطر آن قریب نیم رجب میباشد و بدرازی سه

چار دست و قریب بوسط آن دو سوراخ میباشد که در میان آن دو سوراخ

دو سرب یک ریسمان می اندازند و هر دو سر ریسمان را جدا جدا گره می

بندند و محرم را بر زمین انداخته هر دو پای او را در میان آن ریسمان

گذاشته دو سرب این چوب را در کس گرفته اند قدر پیچ میدهند که پای محرم

محکم بند میشود آن وقت دو کس چوب را قدری بلند میکنند و دیگر

یک کس چوبی باریک در دست گرفته بر پشت پای محرم میزنند *

فلکه بمعنی فلک *

فوطه - چادر و انگ *

فوطه دار - محاسب و متصدی •

قabannt شوم - بمعنی قربانت شوم *

قدید - گوشت خشک شده *

قر - خنکی چشم - چشم را قر دادن بمعنی خوش کردن *

قراول - (ترکی) فوجی که بطور طلایه یا مقدمه الجیش پیش لشکر رود *

قرون - جمع قرن بمعنی یک صد سال و درین کتاب همین مراد است اما نزد

(۱۶)

اردب لغت مراد از قرن ۱۰ و ۱۲ و ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ و ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ و ۱۰۰ و ۱۲۰ سال هم می باشد - قرون خالیه یعنی ازمنه ماضیه و قرون ششم و هفتم و هشتم یعنی صدیهای ششم و هفتم و هشتم از سنین هجریه * قطمیر - بالکپور شکاف خسته خرما و پوست آن و پوستک دانه خرما که میان دانه و خرما باشد یا ننگه میید بر پشت دانه که خرما از وی روید *

قمرغه - (ترکی) نوعی از شکار کردن است که بسیاری از مردمان با دهلهها و مشعلها جنگلی وسیع را دایره گرفته حلقه را کوتاه میکنند و یک طرف راهی میدارند و آنجا مردمان با تفنگها میشینند و شکار میکنند *

قور - (ترکی) قیطون و - تاجاف و حاشیه و قطار جانوران و غیره *

قورچی - (ترکی) داروغه لباس خانه و میرتوزوک *

قورخانه - کارخانه مصالح تریخانه از سرب و باروت و غیره *

قوش بیگ - (ترکی) داروغه جانوران شکاری *

حوش خان - (ترکی) بمعنی قوش بیگ *

کبیشر - (هندی) بمعنی شاعر غرا و ملک الشعرا *

کئل - بضم اول اسم جذیبت باشد و آن اسپي است زین کرده که پیش بیش سلاطین و امرا برند و بمعنی تل بلند هم آمده است که پشت بلند خاک و کوه پست باشد *

کچهي - و کچي - اسپهائي منسوب بملک کچ که در هندوستان هست و انرا کچه هم گویند *

کرد - بضم اول نام طایفه هست از صحرا نشینان که در هندوستان شمالی عراقین میباشند و ایشان در زمان فحاک پیدا شدند *

کوروي - (هندی) کسانی که مالک آن قدر زمین بدهند که خراج آن یک کرور دام باشد و نیز کوروي بمعنی کار فرما *

کطوره - (هندی) بمعنی کتیره *

کلارنت - (هندی) نوعی از مغنی و ساز نواز *

کلابتون - (هندی) رشته های ریشمی که از طلا و نقره درست میکنند *

(۱۲۳)

کلگی - (ترکی) بمعنی کلگی که مانند طره از طلا و نقره و میسازند و بالای دستار میگذارند *

کل نفس ذایقة الموت - هر جاندار چشیده موت است *

کلس - چیزیکه از برنج یا نقره بر سر گذند یا میزار میگذارند *

کدنگش - بکسر اذل صلاح و مشورت در مهمی یا کسی *

کنوله - نوعی از نارنج *

کولاب - قلاب *

گجنال - (هندی) نوعی از توپهایی خورد که بر فیل میبندند *

گدیله - (هندی) بمعنی ترشک و هر قسم گسترده‌ای که پنبه آگند سازند *

گفته نگفته ها - این لفظ معمول است در ایران که از برای تندیبه مخاطب در

نگهداشتن مرو نهیدید بر افشای راز استعمال میکنند *

گلبیز - غربال *

گوش دادن - شنیدن و ملتفت شدن *

گیر افتادن - بمشکل افتادن * عجب گیر نیفتادیم - این نون نفی نیست

بلکه زاید است *

لر - قومی صحرانشین در فارس جنوبی کرمانشاه *

لوهستان - بضم لام کوهستانیست نزدیک بکرمانشاه که دران قوم اور سکونت دارند *

لندلند کردن - یعنی زیر زبان از ناخوشی چیزی گفتن *

لنکران - شهر است در گیلان عربی سفید رود بر کنار بحر اخضر *

لنگر - جائی را گویند که هر روز درانجا بمردم طعام دهند *

لودی - قومی از افغانان *

ماوراء الذهر - جمله بلاد که طرف شمالی دریای آموهست *

مجاوره - همسایه و چار شدن *

مجاوره - سخن گفتن *

مرد رو - راه و گذرگاه *

مردکه - تحقیر مردک و مردک تحقیر مرد *

(۱۲۴)

- معترفی - عهده داریکه تحصیل و حساب خراج تعلق او باشد
- مفت - حرف مفت زدن یعنی بیهوده گفتن
- مقصور کردن - ملزم و قصوروار قرار دادن *
- مورچهل - (هندی) مکرران
- مویه - گریه با نوحه و ناله و زاری *
- نادری - نوعی از تمغا و لباس رسمی دولت
- فاطق و مامست - بمعنی گویا و گدگ یعنی املاک منقوله و غیر منقوله *
- نصیری - قومی هستند که علی رضا را خدا میدانند *
- نظره - (هندی) ذوق - بازیگر و رقاص
- نفیر - کرنای کوچک و بمعنی فریاد هم هست *
- نقیر - چاهک پشت خسته خرما - نقیر و قطمیر کنایه از اشیای یس قلیل
- نوئیخان - ترکی جمع نوین بمعنی شاهزاده *
- نیم تنه - لباسی است مانند صدری *
- ویل کردن - بمعنی گذاشته و ترک کردن *
- واسه - واسطه یعنی برای *
- هتھال - (هندی) بمعنی گجنال تو پهای خود که بر فیل برند *
- هذا لمن یموت کثیر - یعنی این برای آنکس که خواهد مرد بسیار است *
- هرف - تخریب حرف است *
- پخته - دور کردن *

ओ३म् ।

सा० संख्या _____ पंजिका संख्या _____

पुस्तकों पर सर्वप्रकार की निशानियां लगाना
अनुचित है ।

कोई विद्यार्थी पन्द्रह दिन से अधिक पुस्तक नहीं
रख सकता ।

Chennai and eGangotri

6

91.55
6

378
2
40

40

40

34E
1-2-08

[illegible]

و
و
و
و

5


5

5

5



Entered in Database

 Signature with Date

